تاریخ ملازاده

تألیف

احمد بن محمود المدعو بمعین الفقراء

باهتمام

احمد گلچین معانی

تاریخ مُلّازاده

تاریخ ملازاده

در ذکر مزارات بخارا

تألیف

احمد بن محمود المدعو بمعین الفقراء

در نیمهٔ اول قرن نهم

بامقدمه وتصحیح وتحشیه وتراجم اعلام

باهتمام

احمد گلچین معانی

مرکز مطالعات ایرانی

۱۳/مهر/۱۳۳۹

بسمه تعالی شأنه

حضرت دوست فاضل ادیب آقای احمد گلچین دامت توفیقاته العالیه
نسخه‌ای از کتاب «مزارات بخارا» که پشت آن با خط زیبای شیوای
جنابعالی موشح شده بود بتوسط جناب آقای ادیب برومند واصل
و از وصول آن نهایت مسرت و امتنان حاصل گردید. چند روز
است که اوقات بنده بمطالعهٔ این کتاب شریف که
بزیور تصحیح و تعلیقات فاضلانهٔ جنابعالی آراسته شده و الحق
بجاست که آنرا یکی از مفاخر ادبیات و مطبوعات عصر حاضر
محسوب دارند در کمال خوشی و کامیابی می‌گذرد
بنده ناچیز که از آزادگی جز تهی‌دستی ندارد در مقابل این
هدیهٔ نفیس تنها بعرض امتنان و دعای خیر بسنده می‌کند
قطعه‌ای هم درباره تاریخ طبع این کتاب مستطاب ساخته‌ام
اگر مورد قبول طبع کریم آن عزیز واقع گردد زهی [illegible]
بنده خود تا چند روز دیگر انشاءالله مراجعت خواهم کرد
خدمت دوستان ادیب خاصه آقایان ثابت و سهیلی
بعرض سلام تصدیع می‌دهم والسلام (جلال‌الدین همائی)

[illegible]

ناشر: مرکز مطالعات ایرانی

- تاریخ ملازاده در ذکر مزارات بخارا
- احمد بن محمود المدعوّ بمعین الفقراء
- مقدمه و تصحیح و تحشیه و تراجم اعلام: احمد گلچین معانی
- لیتوگرافی: بهار
- چاپ: کیهانک
- صحافی: آذین
- چاپ اول: ۱۳۳۹، ابن سینا
- نوبت چاپ: دوّم
- تاریخ انتشار: ۱۳۷۰
- تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

بسمه تعالی شأنه

مادهٔ تاریخ طبع کتاب «مزارات بخارا» تألیف احمد بن محمود که با تصحیح و تعلیقات فاضلانهٔ حضرت آقای احمد گلچین طبع شده است بتاریخ ۱۳۷۹ قمری

کتاب مزارات شهر بخارا — ز آثار فرزند محمود احمد

که در نقل تاریخ و شرح تراجم — بود راویی عدل و قولی مسدّد

مذاق ادب را شراب مفرّح — مشام خرد را گلاب مصعّد

ز نو کسوتی تازه پوشید بر تن — ز متن منقّح ز طبع مجدّد

بتألیف او بود احمد موفّق — بتصحیح او هم شده احمد مؤیّد

غرض چونکه با سعی آقای گلچین — پس از رنج بی حصر و تحقیق بی حد

ز آثار عهد کهن مانده باقی — بهین یادگاری بگیتی مخلّد

سنا خواست از بنده تاریخ طبعش

بگفتم «بتاریخ گلچین احمد»

۱۳۷۹

مقدمهٔ مصحح

این کتاب که از مشاهد ومراقد **بخارا** ونواحی آن‌نشان میدهد، و به **تاریخ ملا زاده** معروفست ، از نظر احتواء برمطالب تاریخی واشتمال بر تراجم یکصد و شصت نفر ازعلماء وفقهاء ومشایخ‌صوفیه وسلاطین وصدوروقضاة **بخارا** یکی ازمنابع معتبر ومهم زبان فارسی بشمار میآید که در حدود ربع اول قرن نهم هجری سمت تألیف یافته ومشتمل بردوقسم است :

قسم اول : درذکر اکابری که درنفس شهر ودر فناء شهر مدفونند ، تامقدار نیم فرسنگ .

قسم دوم : درذکر عزیزانیکه درحوالی ونواحی شهر ند ، ورای حدّ مذکور درقسم اول .

پس از ذکر خطبه وبیان اخبار واحادیثی درشأن وشرف بلدهٔ فاخرهٔ **بخارا** و ابتدای فتح آن بلده بدست مسلمین وجواززیارت اهل‌قبور وآداب زیارت ، نخستین کسی که از اکابر مشایخ درین کتاب نام برده شده : شیخ شهیر **ابوحفص کبیر** است (۱۵۰-۲۱۷) که در چندین موضع از **تاریخ بخارا** نیز ذکرش آمده است ، وآخرین کس ازین‌طائفه شیخ‌سالك مجذوب **بابا مبارك چهار طاقی** است، متوفی در ۸۱٤ و کتاب بنام مبارك وی خاتمه می‌یابد .

مؤلف کتاب ، **معین‌الفقراء احمدبن محمود، ملازادهٔ بخاری** است ، که متأسفانه از احوال وی و آثار دیگرش اطلاعی در دست نیست ، وآنچه از فحوای کتاب برمیآید اجمالاً اینست کهوی دانشمندی عارف ومحقق وازخاندانی بزرگ بوده است ، همچنانکه در ذکر قبور **ائمهٔ شارستانی** (ص ٦٦) که از کسان وی

بوده‌اند ،خود بدین معنی اشارت کرده‌است، و بطوریکه درترجمهٔ **شیخ‌سیف الدین باخرزی** مذکورست ، معلوم میشود که طبع نظمی‌هم داشته است .

درتصوف سلسلهٔ طریقتش به **خواجگان نقشبندی** که حنفی مذهب هستند می پیوندد، وخود مرید **خواجه محمد پارسا** (متوفی درسنهٔ ۸۲۲) بوده ، چنانکه در صفحهٔ ۱۷ آنجا که گوید : قرب و بعد در عالم ارواح یکسانست ، مینویسد :

... جناب ولایت مآب سیدنا مولانا و خواجهٔ‌مایعنی **خواجهٔ پارسا محمدبن محمد الحافظی البخاری** قدس‌الله سرّه اینسخن را استحسان میفرمودند.

از ذکر نام **خواجهٔ پارسا** وآخرین مزاری که در کتاب مذکورست،میتوان بقرینه عصر وزمان مؤلف را تشخیص داد .

نثر کتاب

نثر کتاب ساده و روان و نزدیك بسیاق **تاریخ بخارا** ست ، یعنی تلخیص ترجمهٔ تاریخ **نرشخی** که امروز در دست‌ماست ، و این چند سطر گواه برین‌معنی تواند بود :

روایت کرده اند که ببخارا امیری بوده‌است ، نام او **محمد طالوت** ، روزی **خشویه** را که وزیر او بود گفت میباید که بزیارت **خواجه ابوحفص** رویم ، واورا دریابیم ، واین **خشویه** از مهتران **بخارا** بود و محتشم ، **خشویه** گفت ترا نزدیك او نشاید رفتن ، چون تو بنزدیك او درروی ، پیش اوسخن نتوانی گفت ازهیبت او گفت هرآیینه بروم ، پس با وزیر بنزدیك **خواجه ابوحفص** رفت ، و ایشان در مسجد بودند ونماز می گزاردند ، بعداز نمازپیشین چون سلام دادند ؛ وزیراندرآمد وگفت امیرآمده است ، دستوری هست تا درآید ؟ گفت هست ، وروی بقبله نشسته بود ، و امیر اندر آمد وسلام کرد و بنشست ، وهیچ سخن نتوانست گفتن ، خواجه رحمةالله علیه گفت: چه حاجت داری ؟ هرچند جهد کرد که سخن گوید ، نتوانست گفتن ... » « تاریخ بخارا ، چاپ پاریس ، ص ۵۵ ، وچاپ تهران، ص ۶۷ »

...حضرت‌اومریدخواجهٔ خواجگان**خواجه عبدالخالق غجدوانی** رحمه‌الله بود ، ووقتها بودی که شبهای آدینه‌ازشهر **بخارا** به **غجدوان** بحضرت خواجه‌آمدی، وگاه بودی که **صدر** در آمدی ، خواجه سر فروکشیده بودندی ، صدر ایستادی چندانکه خواجه سرمبارك که برآوردندی، سلام گفتی،آنگاه‌بنشستی، تا چندانکه شبی **صدر** درآمد ، خواجه رحمه‌الله دیربایست تا سر برآورند ، خادم گفت: **صدر** دیرست تا ایستاده‌است ، خواجه فرمودند : کفارت شودآنرا که مردمان پیش ایشان می‌ایستند ...» « مزارات بخارا ص ٤٦ »

معرفی نسخ

در کتابخانهٔ ملی ملك دو مجموعهٔ خطی وجود دارد بشماره هـای ٤٣٢٩ و ٤٣٣٠ که جزو کتابهای مرحوم **محمد حسنخان صنیع الدوله** (اعتمادالسلطنه) بوده وهر کتابچه‌یی ازین‌دومجموعه تاریخ وجغرافیا وتعداد نفوس وطوائف و ابنیه ومساجد ومزارع وباغ و بوستانهای شهر یا بلوکی را شاملست (۱)

مجموعهٔ شمارهٔ ٤٣٣٠مشتملست‌برسی وچهار کتاب و کتابچه که یکی‌از آنها همین کتاب‌حاضرست ، وپیش ازین‌بآن برخورده و پی‌باهمیت آن برده بودم ، بعدها دریافتم که نسخه‌یی از آن در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی هست و همین نسخه راهنمای من شد بنسخهٔ خارج از فهرست مدرسهٔ عالی سپهسالار که شرح آن خواهد آمد .

۱ - نسخهٔ مدرسهٔ سپهسالار منضم است بتاریخ بخارای نرشخی بشمارهٔ ١٦٤٢ وقطع ٦/٥ × ١٣/٥ بخط نستعلیق تحریری‌ناخوش که ازروی نسخه‌یی که در١١٠٦

۱- هشت مجموعهٔ دیگرازین نوع در کتابخانهٔ وزارت دارایی موجودست ،وآقای ایرج افشار فهرست کاملی ازآنها تنظیم کرده ، دردفتر یکم جلد ششم فرهنگ ایران زمین بطبع رسانیده اند .

بخط **محمد شفیع بن ملا نظر محمد** نوشته شده بوده استنساخ گردیده و کاتب در پایان آن چنین مینویسد: «تمام شد کتابت بدست **ثناء الملة بن ضیاء الحق** ولد حاجی مولوی مولانای علامهٔ فرید وحید درغرهٔ صفر ختم بالخیر والظفر درسنهٔ دویست ، سی، چهار ، هزار ، ازهجرت نبی صلی الله علیه وسلم وعلیه السلام .

کاتب این کتاب بی انجام　　　مخدم نشأه هند زهر آشام

نام این کتاب **رسالهٔ ملازاده** است ، بزرگان شهر ونیم فرسنگ را بیان مینماید لیکن موجزست » .

ازین عبارت اخیر و رنگ کاغذ و سیاق خط پیداست که نسخه در **بخارا** نوشته شده است .

۳ ـ نسخهٔ مجلس شورای ملی بشمارهٔ $\frac{۲/٤}{۲۲۵}$ و قطع نسخهٔ مدرسهٔ سپهسالار که شامل **تاریخ بخارای نرشخی** نیز هست، ازروی نسخهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار استنساخ شده و کاتب درپایان آن چنین مینویسد : « این کتاب که مشتملست بر دو نسخه از **تاریخ بخارا** استکتاب شد از نسخهٔ مرحوم **اعتضاد السلطنه علیقلی میرزا** که الحال منتقل شده بمدرسهٔ ناصری جدید البناء مرحوم **حاجی میرزا حسینخان سپهسالار قزوینی** حسب الامر جناب جلالتمآب اجل آقای **صنیع الدوله** وزیر انطباعات دولتی وغیره ، درتهران درمدرسهٔ مرحوم **شیخ عبد الحسین** طاب ثراه ، وانا الخاطی **محمدحسن بن جعفر القمی** تحریراً فی شهر رمضان المبارك سنهٔ هزارو سیصد ویك ، اللهم اغفر لکاتبه وقاریه بحق محمد وآله »

۳ ـ نسخهٔ کتابخانهٔ ملی ملك که شمارهٔ همان مجموعهٔ سابق الذکر رادارد، بقطع رحلی و خط نسخ است ، فرم صحافی آن مانند مجموعه های وزارت دارایی متن وحاشیه است ، تاریخ کتابت: بیست وپنجم شهر جمادی الاخره سنهٔ ۱۲۹۲ ، نام کاتب **«مسیح»** که بحروف مقطع نوشته شده (م س ی ح) .

با اشارتی که بسابقهٔ این نسخه کردیم وقرائن دیگر، تردیدی نیست که این

نسخه نیز از روی نسخهٔ مدرسهٔ سپهسالار استنساخ شده است ، زیرا که اغلاط آن بعینها درین یك راه یافته وحتی اگر در بعضی کلمات آن نسخه تقدیم و تأخیری رخ داده، بی کم وکاست درین یك مشهودست ، مانند : (دیوان شعر عربی فارسی و دیوان شعر) که اصل آن (دیوان شعر عربی ودیوان شعر فارسی) است، و (عنصرفی) که اصل آن (غطریفی) است ، و مانند اینها .

٤ ـ در سال ۱۳۲۲ قمری هجری نسخه یی ازین کتاب در ۷۲ صفحه با قطع رقعی و کاغذ زرد بضمیمهٔ **تاریخ بخارای نرشخی** باهتمام **ملاسلطان بن ملا صابر بخاری** تاجر کتب درمطبعهٔ کاکان بخارا بعنوان : « مرغوبهٔ نادرهٔ پسندیدهٔ زائرین المسمی بملازاده و تاریخ نرشخی » باخط نستعلیق نا زیبا و مغلوط ، بدون ذکر نامی ازمؤلف بچاپ سنگی رسیده است .

این نسخهٔ چاپی که ازلطف **استاد دانشمند آقای سعید نفیسی** دامت افاضاته بدان دست یافتم ، از صفحهٔ ۲۵ تا ٤۸ یعنی برابر یك ثلث کتاب را فاقد بود ، ودرصحافی بجای اوراق اصلی کتاب ، اشتباهاً از اوراق تاریخ نرشخی که بهمان قطع وهمان خط است ، قرار داده بودند .

۵ـ درسال ۱۳۲٤ هجری قمری **ناصر الدین الحنفی الحسینی البخاری** کتابی تألیف کرده است ، مسمی به **تحفة الزائرین** درذکر مشاهد ومقابر **سلسلهٔ خواجگان** (ازخواجه عبدالخالق غجدوانی متوفی درسنهٔ ۵۷۵ تازمان تألیف) ویکی از منابع وی همین کتاب حاضر بوده است .

کتاب مزبور دریکصد وچهل وچهار صفحه بقطع رحلی درسال ۱۳۲۸ قمری در **بخارا** بچاپ سنگی رسیده ، وقبل از شروع کتاب، خلاصه یی از **تاریخ ملازاده** را در بیست صفحه نقل کرده ودر پایان آن نوشته است : « انتهی ملازاده » .

نسخ دیگر این کتاب

نسخ دیگر این کتاب که ما را بدان دسترس نبوده ازینقرارست :

در کتابخانهٔ تاشکندنه نسخه ازین کتاب موجودست که بعنوان **تاریخ ملازاده** ازآن نام برده شده وتاریخ کتابت هریك بترتیب چنین است : ۱۲۳۳-۱۲۴۵-۱۲۵۵-۱۲۶۱-۱۲۶۲-۱۲۷۰-۱۲۷۶-۱۳۰۷-۱۳۱۴ ، جامع این فهرست درباب مؤلف چیزی ننوشته است که بر معلومات ما بیفزاید،

رك « فهرست کتب شرقی کتابخانهٔ تاشکند ،ج ۱ ص ۳۰۵»

درلنین گراد دونسخه وجود دارد که یکی در ۱۲۸۹ هجری قمری نوشته شده است ، ودیگری در ۱۶۰۰ میلادی ،ونسخهٔ اخیر اقدم نسخی است که ما سراغ داریم ولی بعللی که برخواننده پوشیده نیست استفاده ازآن برای ما مقدور نبوده است ، نسخه یی هم در کتابخانهٔ انجمن آسیایی لندن هست که تاریخ کتابت آن ۱۲۴۶ هجری ومؤخر ازنسخهٔ مدرسهٔ سپهسالارست ، ونیز نسخه یی در **بخارا** هست که خصوصیات آن معلوم نیست ، رك « ادبیات ایران استوری ، ج ۲ ص ۹۵۳ » .

✿✿✿

نظر بارتولد

خاور شناس و دانشمند مشهور ، استاد بارتولد درباب کتاب حاضر مینویسد : ما بتألیف آتی که **تاریخ شیوخ بخارا** ست ،زیاد تکیه نکرده‌ایم ، این اثر که نام آن **کتاب ملازاده** است بدست **احمدبن محمود** نامی که ملقب به **معین الفقراء** بوده ، تألیف شده و نسبت بتعداد نسخی که از آن در آسیای مرکزی موجودست ، شهرت آن معلوم میگردد، مؤلف قبور اولیاء ومشایخ اسلامی را که در **بخارا** مدفون هستند میشمارد ، واطلاعاتی دربارهٔ زندگی آنها بما میدهد، تاریخ زندگی مؤلف معلوم نیست ، از نکات تاریخی که در کتاب او نقل شده معلوم است که قبل از قرن پانزده میلادی درحیات نبوده است ، دقت مطالب اونشان میدهد که ازآخرین منابعی که در دست او بوده استفاده کرده است .

رك « کتاب ترکستان ص ۵۸ »

تصحیح کتاب

بشرحی که مذکور افتاد چون نسخه‌های کتابخانهٔ ملی ملك و مجلس شورای ملی از روی نسخهٔ مدرسهٔ سپهسالار نوشته شده بود ، باآنکه احتیاطاً هردو بدقت ملاحظه ومطالعه شد ، از عداد نسخ ما خارج گردید ، وباقی ماند : نسخهٔ مدرسهٔ سپهسالار و نسخهٔ چاپی ناقص که از صفحهٔ ۲۵ تا ۴۸ را فاقدست .

نسخهٔ مدرسهٔ سپهسالار رویهمرفته نسخهٔ کم غلط ومضبوطیست ، بخلاف نسخهٔ چاپی که ناقص ومغلوط است ، درتصحیح متن اگر کلمه یاحرفی از قلم افتاده بوده ، آنرا میان دوقلاب قرار داده‌ایم و هرجا که اشتباهی از کاتب سرزده بوده و تصحیح قیاسی شده مانند : **علیه الرحمه** بجای **علیهم الرحمه** و **مشاهده** بجای **مشاهد** و **فذوروها** بجای **فزوروها** ومانند اینها ، اصل آن درحاشیه بعنوان « اصل » نموده شده ، وهر گاه اختلاف قابل ذکری بانسخهٔ چاپی بنظر رسیده ، در حاشیه مذکور داشته‌ایم ،

واز ذکر سقطات بسیار واغلاط بیشمار نسخهٔ چاپ بخارا که هیچ فائدتی برآن مترتب نبوده ، بکلی صرفنظر کرده ایم ، برای اثبات این معنی بعضی از اغلاط دوصفحهٔ اول چاپ مزبور را مذکور میداریم :

چاپ حاضر		**چاپ بخارا**
ص ۱ س ۵	كافة الناس	كافة
ص ۱ س ۸	وانطمست	وانطمت
ص ۱ س ۱۰	وتسليماً عليهم	وتسليماً عنهم
ص ۱ س ۱۳ و۱۵	مشاهد	مشاهده
ص ۳ س ۱	لم سميت	سميت
ص ۳ س ۳	ساكنيها	ساكنيهم

ص ۳ س ۳	رحیماً	رحماً
ص ۳ س ٤	ازقال‌النبی تا کشاهر السیف	دوسطر افتاده است
ص ۳ س ۷	تاریخ جهانگشای	تاریخ جهانگیری
ص ۳ س ۸	مدینة‌السلام	دار السلام
ص ۳ س ۹	مجمع علماء هر دین	مجمع هردین
ص ۳ س ۱۰	واشتقاق بخارا از بخارست	ندارد

حواشی

در حواشی «مد» علامت نسخهٔ مدرسهٔ سپهسالار و «چ» علامت نسخهٔ چاپ بخاراست.

ودرین قسمت پرداخته‌ایم بشرح لغات واصطلاحات و ذکرنام مؤلفین کتب مذکور درمتن وتعریف اماکن و پاره‌یی توضیحات ومعرفی بیشتری ازرجال وذکر تاریخ ولادت و وفات آنان، هرجاکه لازم مینموده و بدانقدر که مقدور بوده.

چنانکه مذکورافتاد، اگرچه‌درهرجای‌این کتاب که‌بنام ناحیتی‌برخورده‌ایم، با استفاده از منابع معتبر، توضیحی مختصر دربارهٔ آن ناحیت داده‌ایم، ولی باز خالی ازفائدتی‌ندیدیم که جغرافیای بخارا و نواحی آنرا یکجا ازنظر خوانندگان عزیز بگذرانیم.

امیدست که این خدمت ناچیز در پیشگاه دانشمندان و محققان کثرالله امثالهم مقبول افتد، وخداوند توفیق خدمت بیشتری باین ضعیف کرامت فرماید، بمنه و کرمه،

طهران، بتاریخ فروردینماه سال یکهزار وسیصد وسی ونه شمسی

احمدگلچین معانی

جغرافیای بخارا و نواحی آن (۱)

ذکر آنچه بر جیحون است از مواضع، نخست از کورهٔ **بخارا** آغاز کنیم از **ماوراءالنهر** وبهمه وقت سرای امارت **بخارا** بودست، و بخارا را **بومجکث**(۲) خوانند، شهریست برهامون، و خانها از چوب ساخته باشند، و کوشکها و باغها وبوستانها درهمدیگر ساخته است، و دیهها بنزدیك یکدیگر چنان که باغها همه پیوسته باشد، مقدار دوازده فرسنگ در دوازده فرسنگ، و گردبر گرد آن‌دیواری در کشیده که درهمه مسافت، ویرانی یافضای خالی نتوان یافت، ومردمان تابستان وزمستان درین‌قصبه مقیم باشند، ودرون آن دیوار دیواری دیگردارند، نیم فرسنگ درنیمفرسنگ، شهزدرون این‌دیوار بود، وبیرون ازشهر قهندزی دارند، چندشهری کوچك وقلعه‌یی‌دارد، **آل‌سامان** که والیان**خراسان** بودند، درین قهندزمقام‌داشتند **وقهندز** را ربضی‌هست، ومسجدآدینه بردر **قهندز** ست، وبازارها در ربض قهندزست

---

(۱) شرح متن‌منقولست از کتاب «ترجمهٔ مسالك وممالك» نسخهٔ شمارهٔ ۱٤۰۷ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، با تغییر رسم‌الخط بصورت متداول امروز، ودرین‌نقل، بیروزی: پیروزی، انج: آنچه، روذ: رود، بارکین: پارکین، بیوسته: پیوسته، کی: که، نوشته شده، کاف و گاف نیز از یکدیگر متمایز گردیده، و در بعضی نامها که تحریف وتصحیفی‌بنظررسیده، با استفاده ازمسالك‌الممالك اصطخری (طبع لیدن، ص ۳۰۵تا۳۱٦) تصحیح گشته. صورت اصلی واختلاف قراءات درحاشیه نشان داده شده،

نگارنده درحال حاضر چهار نسخه ازین کتاب در ایران سراغ دارم که بترتیب قدمت واهمیت بقرار ذیلست:

۱ ـ نسخهٔ دانشگاه، ۲ ـ نسخهٔ آقای غلامرضا شهنواز، ۳ـ نسخهٔ کتابخانهٔ ملی ملك، ٤ـ نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی.

نسخهٔ مجلس در سال ۱۳۱٦ هـ. ق از روی نسخهٔ متعلق بمقبرهٔ شیخ صفی‌الدین اردبیلی که تاریخ آن ۷۲٦ بوده بدستور علیخان حاکم اردبیل بخط قنبر علی‌بن عباس افشار ارومیه استنساخ گردیده، قطع آن ۲۱×۳۳ در یکصدونود صفحه وهرصفحه هفده سطر، خط: نستعلیق تمام، کاغذ: فرنگی، جلد: کرباس مشکی، دارای بیست نقشه.

اگرچه ذکر بخارا وجایهایی که مضافست‌بوی، درتاریخ بخارا آمده‌است، ولی ما درین مورد ازترجمهٔ مسالك وممالك بدآنجهت استفاده کردیم که این‌نسخه تاکنون بطبع نرسیده و برای خواننده تازگی خواهد داشت.

۲ـ اصل: بومحکت.

ودر **خراسان** و **ماوراءالنهر** هیچ‌شهر أنبوه‌تر از **بخارا** نیست ، ورود **سغد** درمیان شهر میرود، واز آنجا بآسیا ومزرعها رسد، تاحد **بیکند** برود ، وزیادتی درآبگیری[1] افتد برابر **بیکند** ، که آنرا **سام‌کاس** گویند .

و **بخارا** را هفت دروازه هست ، یکیرا **در شارستان** خوانند ، ودیگری **در نور**(۲) وسدیگر **در کنده** وچهارم **در آهنین** وپنجم **در قهندز** وششم **دروازهٔ مهر** که دروازهٔ **بنی اسد** خوانند ، وهفتم **دروازهٔ سغدیان** .

و**قهندز** را دودروازه است ، **در ریگستان** ودروازهٔ **مسجد آدینه** و **ربض** [را] را چند دروازه هست ،یکی**درمیدان**سوی خراسان و **دروازهٔ ابراهیم** سوی‌مشرق و**دروازهٔ حدیق**(۳) و**دروازهٔ مردقشه** (٤) و **دروازهٔ کلاباد** و **در نوبهار** و **دروازهٔ سمرقند** و **دروازهٔ [ر] امسینه** (٥) و **دروازهٔ حد شرون** (٦) که راه **خوارزم** است ، و **درغسج** (۷) و در میانهٔ **ربض** بازارها و درواز هاست ، یکی **در آهنین** و **درپول‌حسان**(۸) و دو دروازه سوی **مسجد ماح** (۹) ومیان این‌دو دروازه دری هست آنرا **در رحبه**(۱۰) خوانند ، ودروازه‌یی بنزدیك **کوشك بوهاشم** (۱۱) ودری نزدیك **پول بازارك** و **دروازهٔ فارجك** (۱۲) و **در کوی مغان** و **در سمرقند** .

ودرمیان **شارستان** و **قهندز** هیچ آب روان نیست ، وآب از رود بزرگ بردارند، وازین رود ، دیگر رودها برخیزد(۱۳) یکی**رود فسرده**(۱٤)وازو (۱۵)**رود بخارا**

---

۱ - اصل : ایکری ، ودرمسالك‌الممالك «مجمع میاه» است . ۲- اصل : در . ۳ - درمسالك این دروازه «درب‌الریو» درج شده . ٤ - اصل: بردقشه ، وچون درجای دیگرهم « مردقسه » آمده بود ، ضبط مسالك الممالك اختیار شد . ٥ - مسالك : رامیثنیه ، وپیش ازینست : باب فغاسکون . ٦ - اصل : حد سرون . ۷- مسالك : غشیج. ۸- پول : پل،قنطره. ۹- مسالك : ماج ، نسخه بدل:ماخ. ۱۰- مسالك : رخنه . ۱۱ - مسالك : ویلیه باب عند قصر ابی‌هشام الکنانی . ۱۲ - اصل : مارحمل. ۱۳- ترجمان کتاب همه جا « نهر» را «رود» ترجمه کرده است. ۱٤ - مسالك : فشیدیزه ، نسخه بدل : فسرده . ۱۵- اصل : درار ، مسالك : منهانهر یعرف بنهر فشیدیزه یأخذ من‌نهر بخارا .

برخیزد ، بجایگاهی که آنرا **ورع** خوانند (۱) وبدر **کوی مرد قشه** (۲) فرو شود ،تا بزمینهای **بو ابراهیم** رسد ، و از آنجا **بدروازهٔ شیخ ابو الفضل** رود ، و در **رود نو کنده** افتد، و قرب دوهزار کوشك وبوستان برین‌آب نهاده است ، بیرون اززمین کشاورزی، وازدهانهٔ این رود تاآنجا که بنو کنده افتد ، مسافت نیمفرسنگ راه بود ، ورودی دیگر که آنرا **باسکان** (۳) خوانند ، ازرود بزرگ برخیزد در میان شهر بنزدیك مسجدی که آنرا **بقرازان** (٤)خوانند،ورودی‌دیگر ازنزدیك **مسجد عارض** برخیزد ، و بنو کنده ریزد ، (٥) و آنرا **جویبارعارض** خوانند، و رودی دیگر که آنرا **برکند** خوانند ، بهری از ربض راآب دهد ، و بنو کند افتد ، و این رود نو کنده از رود بزرگ برخیزد ، نزدیك **سرای حمدونه** وبهری مردم ربض از آن‌آب بردارند ، و باقی ببیابان ریزد ، **رود آسیا** از رود بزرگ برخیزد ، بنزدیك **نوبهار** وبرسراها وآسیاها گذرد ، تابآسیاها وزمینهای **بیکند** رسد ، و ایشانرا آب دهد ، و**رود کتیبه** (٦) هم بنزدیك **نوبهار** برخیزد، وباغها وبوستانهاو کوشکها را آب دهد ، تا از **کتیبه** بگذرد ، و به **فاران‌مرغ** (کذا) (۷) رسد ، **رود رباح** (کذا) (۸) از رود بزرگ برخیزد، بنزدیك **ریگستان** و **تاکوشك رباح** (۹) برود و هزار باغ و کوشك و بوستانرا آب دهد ، **رود ریگستان** بریگستان برخیزد ، و محلت **ریگستان** و **ربض** و **قهندز** و **سرای‌امارت** همه آب ازین رود بردارند ، و از آنجا بکوشك **جلال دیزه**(۱۰) رسد ، وبنزدیك **پول حمدونه** رودی در زیر زمین میرود ، تابحوضهای **بنی اسد** رسد ، حوضها پر کند ، وفضله درپارگین قهندز افتد ،

۱- مسالك : ورغ ، نسخه بدل : وزغ . ۲ - اصل : مرد قسه . ۳- مسالك: و نهر یعرف بجویبار بکار ، نسخه بدل : باسکان ، نکار ، یکان . ٤ - مسالك : یعرف بمسجد احید . ٥- جویبار قواریرین ونهرجوغشج درمسالك هست ودرترجمه نیست، ٦- مسالك : کشنه . ۷- مسالك : مایمرغ ، نسخه بدل : فاریمرغ . ۸ - مسالك : رباح ، نسخه بدل : ریاح وغیره . ۹ - مسالك : رباح . ۱۰ - اصل : حلال دیره-

ورودی دیگر ازین رودبزرگ برخیزد، بجایگاهی که آنرا **ورع** خوانند،[1] وبر سرِاهای **دروازهٔ رجبه** گذرد، وتا **دروازهٔ سمرقند** برود، وازآنجا به**سپید ماسه**[2] افتد، ویك فرسنگ بگذرد.

روستاها: **فرغانه**، **در**، **وفن** [3] روستای **طواویس** و **بورق** [4] **فرغانهٔ سفلی**، **بومه** [5] **بخار جعر** [6] روستای **کاخشتوان** [7] **انددان**[8] **کندمان**، **سامجرِ مادون**، **سامجرِ ماوراءالنهر**[9] **فراورالسفلی**[10] **اروان**، **فراورالعلیا**[11] اینهمه ناحیت درون دیوارست، وآنچه بیرون از دیوارست: **جزه**، **شابخش** و **یسیر**، روستای **کرمینیه**، **فرغانهٔ علیا**، رستاق **رامند**، **بیکند**، **فربر** [12]

واز عمود **رود سغد** بیرون از حایط **بخارا** بناحیت **طواویس** پیش ازآنکه بدر شهر رسد، بسیار رودها برمیخیزد، وبدیهها وحایطها ومزرعها میرود، یکی ازآن **رود سافری کام** است، که ناحیتی راآب دهد و تا **وردانه** برسد، **وجرعان رود** [13] ناحیتی دیگر راآب دهد، وتا **خرمیثن** [14] برود، **رود جرع** [15] این ناحیت راآب بدهد، وزیادتی برود بزرگ بازآید، و رود **نوکنده** که ناحیتی برآنست، تاده **فرانه**[16] میرسد، **ورود فرخشه** [17] که روستایی برآن نهاده، است، **رود بسته**[18] **ورود رامیثنه**[19] **ورودفراورالعلیا**[20] تا**خامه**[21] برود و **رود بینکان** [22]تابه **نو باغ میر** [23] برسد، هریکی ازین رودها ناحیتی را آب

۱ـ مسالك: ورع، ونسخه بدل: وزغ، وپیش ازین نهر زغار کنده. ۲ ـ اصل: سبذ ماسه، مسالك: سبيذ ماشه. ۳ـ مسالك: الذر وفرغيدد وسخر. ٤ـ اصل: دورق. ٥ـ اصل: بومه. ٦ـ مسالك: بخار جفر. ۷ ـ اصل: کاجسواني. ۸ـ مسالك: انديار. ۹ ـ مسالك: سامجن مادون وسامجن ماوراء. ۱۰ـ اصل: فراذن السفلی. ۱۱ـ اصل: فروان العليا. ۱۲ـ اصل: حدمه. مباحس ومس. جرغانه العليا، رستاق غرقيد، بيكند، قرين. ۱۳ـ مسالك: خرغان رود. ۱٤ ـ اصل: جرمش. ۱٥ ـ مسالك: جرغ. ۱٦ ـ اصل: قرابه. ۱۷ـ اصل: برحسبه. ۱۸ـ مسالك: کشنه. ۱۹ـ اصل: رامینیه. ۲۰ـ اصل: قزوان العلیا. ۲۱ـ اصل حامه. ۲۲ـ مسالك: بتنكان. ۲۳ـ اصل: برواغ میر، مسالك: نوباغ الامير.

میدهند بیرون از حایط، وآنچه بماند درمیان ربض **بخارا** میرود، و رودها که پیش ازین یاد کردیم. ازو برمیخیزد، وبیشتر ازین رودها که از **رود سغد** برمیخیزد، آنست که کشتی برو برود، ودرین حایط **بخارا** که گفتیم دوازده در دوازده است، هیچ کوه وبیابان نیست، همه **قهندز** و **کوشك** و دیه وباغ و بوستان و کشت و میوه ستانست، وهیزم ایشان از باغها بود، وازبیرون هیزم گزونی نیز آورند، وزمینهای **سغد** و **بخارا** همه بآب نزدیك بود، ازین سبب درختستان بلند نباشد، چون گوز و سپیدار وآنچه باین ماند، واگر نهالی ازآن بنشانند، دراز و بلند نشود، ومیوهٔ بخارا بهتر وخوشتر ازمیوهٔ همه **ماوراء النهر** بود، وزمین **بخارا** چنانست کهاگر مردیَ یك گری زمین [1]راعمارت کند، همه دربایست و معیشت او وپیوستگان او ازآن برخیزد، وازبسیاری مردم و انبوهی که هست، ارتفاع **بخارا** مردم بخارارا کفایت نبود، از ماوراءالنهر و دیگر جایها غله آنجا آورند، و نزدیکترین کوهها ببخارا کوهیست که آنرا **ورکه** خوانند، که میان **سمرقند** و **کش** بیرون شود، و بشارستان **اسروشنه** [2]بازگردد، درحد **فرغانه** و به **طراز** پیوندد، و تا حد چین برسد، و این بیابان که در نواحی **اسروشنه** است،[3] در حد **فرغانه** و **ایلاق** تا **خرخیز** همه دربرابر عمود این کوهست، وکان نوشادر وکان زاج و معدن آهن و ژیوه ومس وسرب ومعدن زر و پیروزه به**فرغانه** باشد، وچشمه نفت و قیر و زفت و سنگی که چون‌فحم[4] آتش‌در گیرد ومی‌سوزد، ومیوهٔ مباح که پیش‌ازین گفته‌ایم همه درین کوه‌باشد، وآبها درو هست که بتابستان گرم یخ بندد، و بزمستان سرد گرم باشد.

ودر **بخارا** ناحیت هاست، درون دیوار وبیرون دیوار، آنچه درون‌حایطاست:

---

۱ ـ مسالك. جریب، (انوری راست: زآنکه امثال مرابی شاعری بسیار داد ـ کاخهای چارپوششی، باغهای چل‌گری، «جهانگیری» وضبط آن بضم اول وکسر ثانی وباء معروفست)؛ ۲ و ۳ ـ اصل: سروشنه. ٤ ـ فحم: زغال، انگشت. «فرهنگ نفیسی»

طواویس بزرگترین شهریست درین نواحی **بمجکث، زندنه، مغکان، خجاده**[1] و آنچه برون حایط است: **بیکند، فربر، کرمینیه، خدیمنکن، خرغانکث، مدیامجکث**[2]، **طواویس** شهریست بارودار، واز **ماوراءالنهر** هرسال وقتی معلوم آنجا جمله شوند، آب روان وباغ وبوستان فراوان باشد، وقهندزی دارد، وشارستان ومسجد آدینه درشارستان بود، وکرباس بسیار خیزد ازآنجا، ودیگرشهرها که درون دیوارست بیکدیگر نزدیك باشند، درعمارت وبزرگی **کرمینیه** بزرگتر از **طواویس** بود، **خرغانکث ومدیامجکث**[3] هر دو برابر یکدیگر بوند در عمارت، و هر منبری ازنواحی **بخارا** ناحیتی دارد، مگر **بیکند** که روستاندار، لیکن قرب هزار رباط دارد، **بیکند** را دیوار هست، ودر مسجد آدینه محرابی ساخته‌اند که درهمه **ماوراءالنهر** باتکلف تر ازآن نیست، **فربر**[4] شهریست بنزدیك **جیحون** وروستا دارد، و زبان اهل **بخارا** زبان اهل **سغد** باشد، ومردمان **بخارا** فاضلان باشند، و معاملت بدرم کنند، و سیم ایشان **غدربی**[5] و جز بدیار **ماوراء النهر** نرود، و بیشتر قباو کلاه پوشند، ودر **بخارا** درون شهروبیرون شهر بازارها باشد، بوقتهای معلوم که روز بازار آنجا جمله شوند، وبسیار بازرگانی کنند، واز **بخارا** ونواحی کرباس وزندنیجی[6] خیزد، وشنوده‌ام که قهندز **بخارا**را خاصیتی هست که هرگز جنازهٔ هیچ پادشاه ازین قهندز بیرون نیاورده‌اند، وهر آن رایتی که درین قهندز بسته‌اند، ندیده‌اند که شکسته شدست، و گویند که اصل مردم **بخارا** در قدیم قومی بودند که از **اصطخر**

1 - اصل: محکت، زبدیه، ممکان، حجاره، 2 - اصل: بیکند، قرین، کرمینیه حد منکر جرعانکت، مد بامجکت. 3 - اصل: جرعانکت و مدما محکت، 4 - اصل: قرین. 5 - مقصود سکهٔ غطریفی است، منسوب به «غطریف بن عطاء» که در ذیل صفحهٔ ۲۹ نیز توضیح داده‌ایم ودرتاریخ بخارا (چاپ پاریس، ص ۳۵) آمده که: «عامهٔ مردمان غدریفی خواندندی» 6 - اصل: رندنحی، منسوبست به «زندنه» که ذکرش گذشت وبازخواهد آمد، درمعجم البلدان نیزهمینطور ضبط شده، و درمسالك چنین است: ... وثیاب من الصوف تستحسن، ونیز رك: تکملهٔ حواشی ص ۷۹ س ۸: ... ولباس اوقبای زندنیجی بود.

آنجا انتقال کردند، **وسامانیان** در **بخارا** مقام داشته اند، بحکم آنکه سرحد **خراسان** و **ماوراءالنهر** است، و مردمان **بخارا** چنان فرمانبردار و نیك عهد اند، که پادشاهان وطن درمیان ایشان اختیار کردند، وپادشاهان **خراسان** از آل سامان **اسمعیل بن احمد** بود، ودر **بخارا** مقام داشت، ومردمان **خراسان** با او خیانت کردند هم در **بخارا** بماند وفرزندان اوهم آنجایگه بماندند، وپیش از آن ولات **ماوراءالنهر** به **سمرقند** مقام داشتند، به **ابخاج و فرغانه** (1) و از آن پس ولات **بخارا** از **خراسان** جدا بودندی تا آخر وقت **طاهر**، و **خجاده**[2] بر راه **بیکند** نهادست، و میان آن ومیان راه یك فرسنگ است، و **مغکان**[3] بر پنج فرسنگی شهر نهادست بردست راست راه **بیکند** واز آنجا تاراه، سه فرسنگ زمین باشد، و **زندنه**[4] برچهار فرسنگی **بخارا** باشد، **بومجکث**[5] برراه **طواویس** باشد، بچهار فرسنگی، و از **کرمینه**(6) تا **بیکند** یك فرسنگ باشد در حد **سغد**، و **بامجکث** بر **رودسغد** نهادست، برتر از **بیکند**، و **غانکث**[7] برابر **کرمینه** نهادست، و **سغد** ببخارا پیوسته است، وچون از **کرمینه** بگذرد، به **دبوسی** آید، آنگه **ربنجن و کشانی**[8] آنگه **سپیدرود سمرقند**[9] اینهمه میانهٔ **سغد** ست، وقصبهٔ سغد **سمرقند** ست، و برجانب جنوبی نهادست از **رود سغد** وشارستان وربض دارد، وسرای امارت ولشکری پیشه همه در **قهندز** بود، و **شارستان** حصاری دارد بچهار دروازه: **درچین** بر جانب مشرق، و **درنوبهار** سوی مغرب، و **دربخارا** برجانب شمال، و **دروازهٔ کش** بر جانب جنوب، و **در سمرقند**.

آب روان دربازارها ومحلتها ومسکنها میرود، وروی [از] ارزیز ساخته‌اند برمسنی بلند (10) از **رویگران** بردارد تا **دروازهٔ کش** وروی این رود ارزیزست،

1- مسالك: بالشاش وفرغانه. 2- اصل: نحاره. 3- اصل: ممکان. 4- اصل: مدیه. 5- اصل: نومجکث. 6- مسالك: کرمینیه، بصورت متن هم صحیحست 7- اصل: غاتکت. 8- اصل: سجرود کسانی. 9- مسالك: ثم ربنجن والکشانیة و اشتیخن و سمرقند. 10 - مسالك: مسناة عالیة من حجارة یجری علیها الماء من الصفارین.

و گرد بر گرد شهر خندقی عظیم هست ، ومعنی درین خندق بسته‌اند ، و آب بر سر آن رانده در روزگار جاهلیت ، و آبادان‌تر جایی درشهر ، اینجایگاهست که **سرطاق** گویند ، وجوی ارزیز بر سر آنست ، دکانهای این بازار بسیاری آنست که عمارت این جوی وقف کرده‌اند ، و گبر کانند که آنرا نگاه دارند پیوسته تابستان و زمستان ، و مسجد آدینه در **شارستان** بود ، زیر **قهندز** ، و در شهر ازین رود ارزیز آبها و جویها برخیزد که باغها و بوستانها را آب دهد ، وسرای امارت در **قهندز** بود ، و **شارستان** بریك گوشهٔ **ربض** است ، نزدیك **رود سغد** ، ودیوار **ربض** از **سغد** گرفته‌اند ، ازجایگاهی که آنرا **افشینه** (۱) خوانند ، وازحد **کوهك** و همچنین به **ورسنین** (۲) در گردد و پیرامن **فیك** (۳) بردروازهٔ **دیورد** (٤) تادر **فرخشید** (٥) تادر **غداود** تا کنار رود ، واین رود گرد بر گرد **ربض** میگردد ، چون خندق ومقدار این دیوار دو فرسنگ در دو فرسنگ بود ، و چشمهٔ نهر وبازارگاه **سرطاق** است ، و ازآنجایگه بازارها و محلها برخیزد ، و کوشکها و بوستانها ، و کم سرایی بود که درو بوستان نباشد ، چنان که اگر کسی بر **قهندز** رود ، و نگاه کند ، همه سرایها بدرخت پوشیده باشد ، که در سرایها ودرمحلها وبر کنار جویها ودوکانها همه درخت بود. »

تذکار

مرحوم **حاج معصومعلیشاه** نعمة اللهی شیرازی رحمة‌الله‌علیه درضمن سیر و سیاحت ، سفری هم به **بخارا** کرده وازوضع این شهرو مردم آن نکاتی بسیار دقیق و جالب توجه درکتاب خود **طرائق الحقائق** مذکور داشته ، وپس از ذکر بعضی مزارات مشهور نوشته است : هر کس بخواهد بمزارات بخارا مستحضر گردد ، کتابیکه **احمدبن محمود** ملقب به **معین الفقراء** تألیف نموده مطالعه نماید » .

برای اطلاع بیشتر رك : « خاتمهٔ طرائق الحقائق ، ص ۳۲۰ تا ۳۲۸ » .

---

۱ - اصل : اسه . ۲- اصل : بدون نقطه است . ۳- مسالك : فنك . ٤- مسالك : ریودد . ٥ - اصل : فحسد .

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله الذی تفرد بالبقاء (۱) وتوحد بالعزوالکبریاء وجعل الموت مخلصاً للاتقیاء من العناء والصلوة والسلام علی رسوله محمد سیدالانبیاء والاصفیاء وشفیع الاموات والاحیاء الذی ارسله بالحق بشیراً و نذیراً الی کافة الناس من البطون والاحیاء (۲) و علی آله واصحابه اجمعین وعلی من تبعهم الی یوم الدین .

اما بعد: **هذا ذکر طائفة من اهل بخاراو نواحیها من العلماء و الکبراء والمشایخ المتقدمین و المتأخرین الذین (۳) درست قبورهم و انطمست آثارهم قدس الله ارواحهم و طیب اشباحهم ذکرتهم قضاء لحقوقهم و استیناساً بتذکارهم وتسلیماً علیهم (٤) باخبارهم سلام علی قوم مضوا سبیلهم فلم یبق الا ذکرهم وحدیثهم لقد جمعتهم صرعة الموت فاستوی قدیمهم فی شأنه وحدیثهم .**

بدانکه تقرب بارواح طیبه ومشاهد (٥) مقدسهٔ علماء دین ومشایخ روی زمین رحمة الله علیهم اجمعین هراینه سبب مزید برکات ، و واسطهٔ وصول بسعادات دین و دنیاست وتوفیق این معنی علامت حصول مرادات ووصول بدرجاتست ، و مشاهد (٦) مقدسه و مزارات منورهٔ **بلدهٔ فاخرهٔ بخارا** و نواحی او ، **صانها الله بفضله مع سائر بلادالمسلمین عن الافات والمخافات ، اکثر من ان یذکر** است .

۱- ظاهراً « بالقدرة والبقاء » باید باشد ، چنانکه درآداب زیارت آمده است : سبحان من تعزز بالقدرة والبقاء وقهرالعباد بالموت والفناء ، ومولف را رحمة‌الله علیه درین خطبه بدعاء صباح نظر بوده است .

۲- الحی: محلة القوم ، البطن من بطون العرب، جمعه : احیاء ، «المنجد» .

۳- اصل : الذی .

٤- » : علیهم .

٥- » : مشاهده .

٦- » : » .

باز بدانکه ابتداء فتح **بخارا** در سنهٔ اربع وخمسین (٥٤) من الهجرة بوده است که عهد صحابه رضی‌الله عنهم اجمعین است ، و بعدازین فتح ارتدادی از اهل بخارا واقع شد ، کرت دوم که فتح واقع شد در سنهٔ تسعین من الهجرة (۹۰) بود که عهد تابعین وتبع تابعین است ، رضی‌الله عنهم، وبناء جامع بخارا که **قتیبه** (۱) رضی‌الله عنه بنا نهاده است ، درسنهٔ اربع وتسعین (۹٤) من‌الهجرة بود ، و این سال از جملهٔ آن ده سالست که **جامع بنی‌امیه** در **دمشق** در آن ده‌سال بنا شده است ، دیگر قتل **قتیبه** رضی الله عنه مع اخیه به **فرغانه** (۲) در سنهٔ ست و تسعین (۹٦) بوده است .

ودر کتاب **ربیع الابرار** که تألیف صاحب **کشاف** است[۳] چنین آورده است که : **فی‌الحدیث ان جبرئیل علیه السلام (٤) ذکر مدینة یقال لها فاخرة**

۱- ابوحفص قتیبة بن مسلم‌بن‌عمروبن‌الحصین الباهلی، از کبارفاتحین اسلامست ، درسال ٤۹ هجری ولادت یافت ودرسنهٔ ۸٤ زمان خلافت عبدالملک‌بن مروان از جانب حجاج بن یوسف بولایت خراسان منصوب شد وچغانیان و تخارستان وبخارا و ماوراء النهر و سجستان و سمرقند و فرغانه را بگشود ودر ذی‌القعدهٔ سال ۹٦ در حالیکه بر سلیمان بن عبدالملک عصیان آورده بود با یازده تن از کسانش بدست وکیع‌بن حسان کشته شد . «معجم‌الانساب ، حبیب‌السیر ، وفیات‌الاعیان»

۲- فرغانه: بفتح اول، شهریست وسیع بماراء النهرهم‌حد ترکستان وتاسمرقند پنجاه فرسنگ فاصله دارد ، «مراصدالاطلاع» .

۳- جارالله العلامه ابوالقاسم محمودبن عمربن محمدبن عمرالزمخشری (٤٦۷-٥۳۸ ه) از فحول علماست ولادتش درزمخشر ازقرای‌خوارزم بوده ووفاتش درجرجانیه هم از قرای خوارزم واقع شده، زمانی مجاور مکه بود ، ازینروملقب بجارالله گردید ، مذهب اعتزال داشت وکتابهای : مفصل در نحو واساس البلاغة درلغت وربیع‌الابرار در فن اخبار وتفسیر کشاف ومقدمة الادب از تألیفات اوست .

«حبیب‌السیر ج ۲ ص ۳۲۳ ریحانةالادب ج ۲ ص ۱۲٦»

٤ - اصل : علیهم ، و از رسم الخط کاتب چنین برمیآید که مقصود همان علیه السلام است ، چنانکه از «صلعهم» صلی‌الله علیه و سلم و از «رحمهم» رحمهم‌الله اراده کرده است ، و ما هرجا که باین قبیل علامات اختصاری برخورده ایم در متن بوضوح نوشته ودرحاشیه بآن علامت اشارت کرده ایم .

وهی بالفارسیة بخارا فقال‌له رسول‌الله صلی‌الله علیه‌وسلم‌لم‌سمیت فاخرة قال لانها تفتخر (۱) علی المدائن یوم‌القیمة بکثرة الشهداء ثم قال اللهم بارك فی فاخرة وساکنیها (۲) وطهر قلوبهم للتقوی واجعلهم رحیماً علی امتی فلذلك لیس‌احد (۳) ارحم علی‌الغرباء منهم(٤) قال‌النبی علیه‌السلام البخارا بلدة محفوظة بالرحمة ملفوظة بالملائکة و منصور اهلها من نام فیها علی فراشه کشاهرالسیف (٥)

ودر کتاب **تاریخ جهانگشای** آورده‌است که: **بخارا** ازبلاد مشرق **قبة الاسلام**[٦] است و در میان آن نواحی بمثابهٔ **مدینة‌السلام** ، سواد او ببیاض نور فقهاء و علماء آراسته،واطراف آن بطرف معانی پیراسته،وازقدیم‌باز درهرقرنی بخارا مجمع علماء هردین آنروزگار بوده است ، واشتقاق بخارا ازبخارست که بلغت مغان مجمع علم

۱- اصل : تفخرة .

۲- « : ساکنهم .

۳- « : اجد .

٤- ..... حضرت رسول صلی‌الله علیه وسلم گفت یا جبرئیل نام این‌شهرها بگوی، جبرئیل علیه‌السلام گفت یکی‌ازین شهرهارا بتازی قاسمیه خوانند وبپارسی یشکرد ، دوم را بتازی سمران خوانند وبپارسی سمرقند ، سوم را بتازی‌فاخره خوانند وبپارسی بخارا ، رسول صلی‌الله علیه وسلم گفت یاجبرئیل چرا فاخره خوانند؟ گفت از بهر آنکه بخارا روز قیامت برهمه شهرها فخر کند ببسیاری شهید ، رسول صلی‌الله علیه و سلم فرمود اللهم بارك فی فاخرة و طهر قلوبهم بالتقوی وزك اعمالهم واجعلهم رحیماً فی امتی ، ازبهر این‌معنی است که‌برحم دلی بخاریان ازمشرق تامغرب گواهی‌میدهند وباعتقاذ وپاکی ایشان » .

« تاریخ بخارا چاپ پاریس ص ۲۰ و۲۱»

٥- ماوراءالنهر مشتمل بربلاد وبقاع ونواحی ورباع است ، اما چون خلاصهٔ‌آن مساکن و زبدهٔ‌آن اماکن بخارا وسمرقندست ودرکتاب معجم‌البلدان باسنادحذیفة‌بن الیمان مرویست : قال رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم ستفتح مدینة بخراسان خلف نهر یقال له جیحون یسمی بخارا محفوفة بالرحمة محفوفة«ملفوفة» بالملائکة منصور اهلها النائم [فیها] علی‌الفراش کالشاهر فی‌سبیل‌الله بسیفه «کالشاهرسیفه فی‌سبیل‌الله» «تاریخ جهانگشای جوینی چاپ لیدن ج ۱ ص ۷٤» (نظیر : نوم‌المؤمن عبادة) .

٦- یعنی بلخ .

باشد ، واین لفظ بلغت بت پرستان **ایغور** و **خطای**[۱] نزدیکست که معابد ایشان که موضع بتانست بخار گویند ، ودر اصل نام شهر **لمجکث** بوده است .[۲]

و در **کتاب اخبار بخارا** که تألیف **ابوبکر محمدبن جعفر نرشخی** است[۳] رحمه الله که در زمان **ابومحمد نوح بن نصر السامانی**[۴] بوده است، و آن تألیف درسنهٔ سبع وثلثین وثلثمائه(۳۳۷) بوده است، فرموده است که **حسن بصری**[۵] رضی الله عنه چنین گفته است که : **ایوب پیغمبر** علیه السلام ببخارا رسید ، اهل بخارا مهمانی اورا نیکو کردند، درحق ایشان دعاء برکت فرمود[۶] **وهب بن منبه**[۷]

۱- اصل : خطای .

۲- در تاریخ جهانگشای ذکر بخارا چنین آمده است : از بلاد شرقی قبهٔ اسلام است و در میان آن نواحی بمثابت مدینة السلام ، سواد آن ببیاض نور علما و فقها آراسته واطراف آن بطرف معالی پیراسته واز قدیم باز درهرقرنی مجمع نحاریر علماء هردین آن روزگار بوده است، واشتقاق بخارا ازبخارست ، که بلغت مغان مجمع علم باشد ، واین لفظ بلغت بت پرستان ایغور و ختای نزدیکست که معابد ایشان که موضع بتانست بخار گویند ، ودروقت وضع نام شهر بمجکث بوده است، «تاریخ جهانگشای جوینی ج ۱ ص ۷۵ چاپ لیدن» در احسن التقاسیم مقدسی نیز بمجکث آمده « ص ۲۸۰ چاپ لیدن» ودرتاریخ بخارا نام این شهر «بنمجکت» و بازجای دیگر «بومسکت» آمده است ، «تاریخ بخارا ص ۲۰» .

۳- (۲۸۶-۳۴۸ ه) «لغت نامه» .

۴- امیرحمید ابومحمد نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل السامانی (۳۳۱-۳۴۳ه) «معجم الانساب»

۵ - ابوسعید حسن بن ابی الحسن البصری از کبار تابعین است ، ولادتش درسال ۲۱ هجری ومدت عمرش ۸۹ سال بوده ، در پنجم رجب سال ۱۱۰ وفات یافته ودربصره مدفونست . «سفینة الاولیاء چاپ نول کشور ص ۳۱»

۶ - در تاریخ بخارای قملی که ترجمه وتلخیص تاریخ بخارای اصلیست ازحسن بصری رضی الله عنه چیزی مذکور نیست .

۷ - ابوعبدالله وهب بن منبه الیمانی الصنعانی (۲۶ - ۱۱۵ ه) فارسی الاصل واز تابعین است ، درعلم تاریخ بخصوص معرفت اخبار اهل کتاب اشتهاری داشته ومورخین عرب بیشتر ازو روایت کرده اند ، «الکنی والاسماء للدولابی چاپ دکن ، المنجد ، حبیب السیر» .

رضی الله عنه فرموده است : پیغمبری از پیغمبران **بنی اسرائیل** علیهم السلام از حضرت عزت جل ذکره اجازت طلبید بسیر در روی زمین ، حق سبحانه او را اجازت داد ، درادوان سیر به **جیحون** رسید وعمد (۱) ساخت واز آب گذشت وببخارا رسید ، اهل بخارا اورا اعزاز و اکرام کردند ، ومهمانی او را چنانکه حق آنست رعایت کردند ، در حق اهل بخارا سه دعاء فرمود :

اللهم بارك لهم فی نسلهم وانصرهم علی عدوهم وباعد الفتنة عنهم .

واز **عبدالله بن المبارك**[۲] رضی الله عنه منقولست که فرمود : **اذا هاجت الفتنة فعلیکم ببخارا فان الفتنة لاتدوم بها .**

و امام محدث **ابو عبدالله محمد بن احمد بن محمد بن سلیمان کامل البخاری الوراق المعروف بغنجار الحافظ** رحمه الله[۳] که صاحب **تاریخ بخارا** است ، و **اسباط بن الیسع**[۴] گفته اند که مزار منور **ایوب** علیه السلام در بخاراست ، همینجا که مشهور ومعروفست ، و چنین گفته اند که علامت آن مزار آنست که آنجا درختی است کهزمستان سبز باشد و در زیر او چشمه ییست از چشمه های بهشت ، و برگ آن درخت چون برگ صنجدست ، اما قول صحیح آنست که مرقد مطهر **ایوب** علیه السلام اینجا نیست ، چنانکه امام محدث محقق ، **امام**

۱- عمد ، بفتح اول وثانی: چوبهای بهم بسته که بدان ازدریا ونهرعبور نمایند. «فرهنگ نفیسی»

۲- سید زهاد وقاید اوتاد عبدالله بن المبارك المروزی ازمحتشمان قوم بود وعالم بجملهٔ احوال واسباب طریقت و شریعت واندر وقت خود امام وقت بود و مشایخ بسیار دریافته بود و با ایشان صحبت داشته و باامام اعظم ابی حنیفه پیوسته و از وی علم آموخته ، ویرا تصانیف مذکور وکرامات مشهورست اندر هرفنی از علم . «کشف - المحجوب هجویری، ص ۱۱۷» وفاتش بسال ۱۸۱ واقع شده وکنیتش ابوعبدالرحمن است ، «لغت نامه»

۳- متوفی درسنهٔ ۴۱۲ ، «کشف الظنون»

۴- اسباط ، درینجا نام شخص واحد واز رجال حدیث باید باشد .

محیی الدین نووی(۱) رحمه‌الله نقل کرده است، و نقل او قوی معتبرست، در کتاب تهذیب‌الاسماء واللغات فرموده است: و کان ایوب علیه السلام ببلاد حوران (۲) وقبره مشهور عندهم فی‌قریة بقرب نوی علیه مشهد ومسجد و قریة موقوفة علی مصالحه وعین جاریة فیها قدم فی حجر یقولون انه اثر قدمه ویغتسلون من‌العین ویشربون (۳) منها متبرکین ویقولون انها العین المذکورة فی‌القرآن ویعتقدون برکة تلك المواضع .

فصل

فی‌جواز زیارة اهل القبور للرجال والنساء

فی‌جامع‌الاصول(٤) عن‌بریده‌رضی الله‌عنه (٥) قال‌قال رسول‌الله‌صلی‌الله علیه وسلم قدکنت نهیتکم عن زیارة القبورفقد اذن لمحمد فی‌زیارة قبرامه

۱- ابی زکریا محیی‌الدین‌بن شرف‌النووی، متوفی درسنهٔ٦٧٦. «کشف‌الظنون»

۲- حوران، بفتح اول: ناحیتی است از مضافات دمشق درجانب شرقی آن.
«معجم‌البلدان»

۳ - چون ازینجا ببعد با تهذیب‌الاسماء اختلافاتی دارد عبارت آن‌کتاب بعینها نقل میشود: متبرکین ویقولون انها المذکوره فی‌القرآن و هی قطع کبیر جدافی وسط صخرة عظیمة وعلیها مشهد وهناك صخرة علیها مشهد یقولون انه کان یستند الیها و یزورونها ویعتقدون برکة تلك‌المواضع کلها والله اعلم. «تهذیب الاسماء واللغات، چاپ مصر، ج ۱ ص ۱۳۱».

٤- جامع‌الاصول‌لاحادیث الرسول، تألیف ابی‌السعادات مبارك بن محمد المعروف بابن‌الاثیر الجزری الشافعی المتوفی سنة ٦٠٦. «کشف‌الظنون»

٥- بریدة بن‌الخصیب الاسلمی رضی‌الله عنه، و او در وقت هجرت حضرت ختمی مرتبت ص درمیان مکه و مدینه بشرف ملازمت آنحضرت مشرف شده ایمان آورد و پیوسته درطریق محبت جناب ولایت منقبت ع سلوك مینمود وفاتش بسال٦٢ ه وبروایت اصح در بلدهٔ مرو بوده، مرقد منورش در بلدهٔ مذکور مشهورست.
«حبیب‌السیر ج ۲ ص ۳۲۷»

فزوروها (۱) فانها تذکر (۲) الآخره؛ وفی روایة قال‌علیه‌الصلوة والسلام نهیتکم عن زیارة القبور فزوروها و لاتقولوا فحشاً (۳) و عن ابی‌هریرة رضی‌الله عنه (٤) قال قال رسول‌الله صلی الله علیه و سلم استأذنت ربی ان استغفر لامی فلم یأذن لی واستأذنته (٥) ان ازورقبرها فأذن لی اخرجه مسلم رحمه الله. و فی روایة ابی داود (٦) والنسائی رحمهما الله قال اتی رسول الله صلی‌الله علیه و سلم قبرامه فبکی وابکی من حوله فقال رسول‌الله صلی الله علیه و سلم استأذنت ربی عز و جل ان استغفرلها فلم یأذن (۸) لی فاستأذنته ان ازورقبرها فأذن لی فزوروا القبور (۹) و فی مشکوة المصابیح (۱۰) فی‌الفصل الثالث من باب زیارة القبور، قال قال رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم من زار قبر ابویه اواحد هما فی کل جمعة غفرله وکتب براً، رواه البیهقی رحمه الله (۱۱) وفی‌شرعة الاسلام (۱۲) و

۱- اصل: فذوروها.

۲- « : تذکرکم.

۳- « : ولایقولوا فحشاء.

٤- « : عن ابوهریرة.

٥- « : یأذنه لی واستأذنه.

٦- ابوداود سجستانی، سلیمان بن‌اشعث (۲۰۲-۲۷٥) ازاکابر ومشاهیر علماء ومحدثین وحفاظ عامه است، دوکتاب سنن ومراسیل ازجملهٔ تألیفات اوست.
«ریحانة الادب»

۷ - ابو عبدالرحمن احمدبن شعیب، از مشاهیر حفاظ و محدثین اهل سنت و جماعت‌است، مولدش شهرنسا وبحافظ نسایی معروفست، ازتألیفات اوست: الخصائص فی فضل علی‌بن ابی‌طالب والسنن‌الکبیر در حدیث که بنا برمشهور یکی‌از صحاح ستهٔ اهل سنت است، ومنقح آن‌کتاب «مجتبی» نام دارد و گویند در هرجا که اهل حدیث از نسایی حدیثی روایت کنند، مرادشان کتاب مجتبی است، وفات‌نسایی بسال ۳۰۳ هجری درهشتاد وهشت سالگی بوده است، «ریحانة الادب»

۸- اصل: یؤذن.

۹- « : فزورالقبور.

۱۰- تألیف ابوعبدالله محمدبن عبدالله الخطیب‌الشافعی الشهیر بخطیب‌الفخریة المتوفی سنة ۷٤۹ ه. «هدیة العارفین ج ۲ ص ۱٥٦»

۱۱- بیهقی: ابوبکر احمدبن‌الحسین محدث و حافظ‌معروف (۳۸٤ - ٤٥۸).
«لغت‌نامه».

۱۲- شرعة الاسلام، تألیف امام واعظ رکن‌الاسلام‌محمدبن ابی‌بکر حنفی بخاری معروف بامامزاده است وذکرش خواهد آمد.

فی سنة الاسلام زیارة قبور المسلمین (۱) فان النبی علیه السلام ، قال کنت نهیتکم عن زیارة القبور الا فزوروها ولاتقولوا هجراً ای فحشاً وکان علیه الصلوة والسلام، یزور قبر اقرباله(۲) من المؤمنین (۳) وفی شرح القدوری(٤) للزاهدی(٥) ذکر محمد رحمه‌الله فی الاثار (٦) لابأس بزیارة للدعاء للمیت و ذکر الاخرة وهوقول ابی حنیفه رحمه‌الله(۷) وظاهر قول محمد رحمه‌الله، یقتضی جواز زیارة القبور للنساء کما یجوز للرجال ، و اما حدیث ابی هریرة رضی‌الله عنه (۸) عن النبی صلی‌الله علیه و سلم ، لعن‌الله زوارات القبور وقال ارجعن موزورات (۹) غیر مأجورات مفتناة الاحیاء موذیات الموتی فیجوز ان یکون قبل الرخصة قال صلی‌الله علیه‌وسلم کنت نهیتکم عن زیارة القبور فقد اذن محمد فی زیارة قبر امه الا فزوروها فانها تذکر الاخرة و لا تقولوا هجراً و لابأس باعلام المقابر بعلامة تعرف بها ،

۱ـ اصل : زیارة القبورالمسلمین .

۲ـ « : اوبائه .

۳ـ مع‌المؤمنین (ظاهراً) .

٤ـ قدوری : بضم اول ، ابوالحسین احمدبن محمدبن جعفربن حمدان قدوری بغدادی حنفی است (۳٦۲-٤۳۸) که از علماء و بزرگان حنفیه بوده و مقام ریاست حنفیه را در عراق داشته وبا ابوحامد اسفراینی شافعی (احمدبن ابی‌طاهر ۳٤٤-٤۰٦ «لغت‌نامه») مناظرات نموده ونیکو تقریر وخوش [illegible] ودارای نظر بوده است ، او را تالیفاتی چند است ، ازجمله «مختصر» درفروع حنفیه که شروح بسیار بر آن نوشته‌اند : کشف‌الظنون وفهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار ج ۱ [illegible]

٥ـ امام نجم‌الدین مختاربن محمودالزاهدی الحنفی ، متوفی در سنهٔ ٦٥٨ . «کشف الظنون»

٦ـ مقصود ازمحمد : امام محمد شیبانی است و «الاثار» یکی‌ازتألیفات اوست در فقه وحدیث . رك «هدیه ج ۲ ص ۸ »

۷ـ ابوحنیفهٔ کوفی : امام‌الاعظم ، نعمان‌بن ثابت (۸۰ یا ۸۲-۱۵۰) اولین کس از ائمهٔ اربعه است . « ریحانة‌الادب »

۸ـ ابوهریره : عبد شمس‌بن صخر ازدی صحابی مشهور متوفی در سنهٔ ٥۸. «الاصابة فی تمییزالصحابة ج ۷ ص ۱۹۹ طبع مصر»

۹ـ اصل : مأزورات .

وفی جامع الاصول لما مات عثمان بن مظعون رضی‌الله عنه (۱) وهو اول من‌مات بالمدینة من المهاجرین فلما دفن امر رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم رجلا ان یأتیه بحجر فیعلم قبره به فأخذ (۲) حجراً ضعف عن حمله فقام رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم فحسر(ای کشف) ذراعیه ثم حمله فوضعه عند رأسه وقال اعلم به قبر اخی وادفن عنده من‌مات من اهلی وفی شرح القدوری للزاهدی (۳) ویسنم القبر و لا یسطح ای لایربع لانه (٤) علیه الصلوة و السلام سطح قبر ابنه لکن من رأی قبر النبی صلی‌الله علیه وسلم (٥) وقبر صاحبیه رضی الله عنهما قال انها قبور مسنمة (٦) ناشزة من‌الارض علیه فلق ای اجزاء من مدر بیض ویکره ان یطأ (۷) علی‌القبر او یجلس اوینام علیه او یقضی علیه حاجة من غائط اوبول اویصلی علیه اوالیه ، وعن ابی هریرة رضی‌الله عنه لئن (۸) یجلس احدکم علی جمرة تحرق ثیابه فتخلص الی جسده خیر له من ان یجلس علی قبر، وعن ابن مسعود (۹) رضی‌الله عنه لئن اطأ (۱۰) علی جمرة احب الی من [ان] اطأ (۱۱) علی قبر رجل مسلم.

---

۱ ـ کنیتش : ابوالسائب ، از اصحاب رسول خداست ص که در اوائل بعثت اسلام آورد ودر سال دوم از هجرت وفات یافت ، « حبیب‌السیر ج ۱ ص ۳۰۸ و ۳٤۲ والکنی والاسماء للدولابی ص ۷۱ چاپ دکن» .

۲ـ اصل : فاحد .

۳ـ « : وفی شرح الزاهدی للقدوری .

٤ـ بنظر میرسد که «لکنه» باشد .

٥ـ اصل : بعلامت صلعم .

٦ـ سنم القبر : ضد سطحه ، «المنجد»

۷ـ اصل : یطاء .

۸ـ « : لان .

۹ ـ عبدالله بن مسعود مکنی بابو عبدالرحمن متوفی بسال ۳۲ هـ که از قدمای اصحاب رسول واول کسی بود که در مکه آشکارا قرآن خواند .

« الاصابة ج ٤ ص ۱۲۹ و ناسخ ج ۲ کتاب ۲ ص ٦۱٦»

۱۰ـ اصل : لان یطاء .

۱۱ـ « : من اطاء .

فصل

فی کیفیة زیارة القبور

فی شرعة الاسلام والسنة فی الزیارة ان یبدء فیتوضأ و یصلی رکعتین یقرء فی کل رکعة بالفاتحة و آیة الکرسی مرة و سورة الاخلاص ثلثاً و یجعل ثوابها للمیت ثم یمشی علی هیأته فاذا بلغ المقابر (۱) قال وعلیکم السلام اهل الدیار من المسلمین والمؤمنین رحم الله المتقدمین (۲) منکم والمتاخرین منا انتم لنا سلف ونحن لکم خلف وتبع وانا ان شاءالله بکم (۳) لاحقون ثم یقعد عندالقبر بحیال (٤) وجهه و یقرء سورة یس اوما تیسر من القرآن ثم یسبح ویدعو (٥) للمیت ویرجع و فی الحدیث مامن عبد یمر بقبر رجل کان یعرفه فی الدنیا فیسلم علیه الاعرفه ورد علیه مثله ، و فی حدیث آخر من مر علی المقابر فقرء قل هو الله احد عشر مرة (٦) ثم للاموات اعطی اجره بعدد تلک الاموات ویستحب قراءة یس علی المقابر ثبت ذلک بالحدیث المشهور و السنة ان لایطأ (۷) القبور فی نعلیه فانه صلی الله علیه وسلم کان یکره ذلک ویستحب ان یمشی فی المقابر حافیاً ویدعوالله تعالی لهم ویستغفر و رأی (۸) رسول الله صلی الله علیه و سلم رجلا یمشی علی القبور فی نعلیه فامر بخلعهما (۹)

علماء دین و کبراء اهل یقین قدس الله تعالی ارواحهم اجمعین فرموده اند: زیارت قبور سنت است ومستحب آنستکه زیارت در آخر روز جمعه و پیش از بر آمدن

---

۱ - اصل : المقابرة .

۲ - « : بعلامت «رحمهم» المتقدمین .

۳ - « : ان شاء بکم .

٤ - « : بخیال ، وحیال صحیحست حیال الشیء: قبالته وازائه (مقابل وروبروی آن چیز) «المنجد»

٥ - اصل: یدعوا .

٦ - « : عشرة مرة

۷ - « : والسنة الایطاء .

۸ - « : ورئی .

۹ - « : بجعلهما

آفتاب روز شنبه ودوشنبه وپنجشنبه باشد ودر اوقات متبرکه چون روز **عاشوراء** (۱) وروز **عرفه** وغیر آن درحدیث است هر که زیارت کننده باشد مر گذشتگانرا ، فرشتگان بعد از وفات او ، او را زیارت کنند وهم **رسول الله** صلی الله علیه وسلم فرمود زیارت کنید گذشتگانرا ، چه گذشتگانرا مؤانست باشد بزیارت کنند گان .

یکی با **رسول الله** صلی الله علیه وسلم شکایت کرد از سختی دل ، **رسول** صلی الله علیه وسلم اشارت فرمود بسه عمل که دل را نرم کند ، یکی دست برسر یتیم فرود آوردن ، **دوم** عیادت بیمار کردن ، **سوم** بزیارت گذشتگان رفتن .

و هم در حدیث است که هر که پدر و مادر را زیارت کند هرهفته ، وبروایتی گاهگاه آمرزیده گردد وثواب حج مقبول یابد ، و بعد ازوفات او ، فرشتگان او را زیارت کنند .

شیخ ابوالحسن رستغفنی (۲) را رحمه الله پرسیدند که زیارت گذشتگان بچه نیت باید کرد؟ فرمود : بچهار نیت . **اول** : تعظیم گذشتگان ، **دوم** : امید آنکه

---

۱ - مرحوم حاج شیخ عباس قمی رضوان الله علیه در کتاب مفاتیح الجنان صفحهٔ ٤۳۱ بنقل ازمصباح شیخ ابوجعفر طوسی آورده است روایت محمدبن اسمعیل بن بزیع را از صالح بن عقبه ازپدرش از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود اگر بتوانی که بیرون نروی آنروزرا (یعنی روز عاشورا) درپی حاجتی ، چنان کن ، زیرا که آن روز نحسی است که بر آورده نمیشود درآن حاجت مؤمن واگر بر آورده شود مبارك نخواهد بود ازبرای او ، ونیز درزیارت عاشوراء آمده است که : اللهم ان هذا یوم تبرکت به بنوامیة» پس محقق است که روز عاشوراء ازایام متبرکه نزد بنی امیه است ، و مؤلف رحمه الله را قصد از اوقات متبرکه همانا اوقات مخصوصه بودست .

۲ - سمعانی ازوچنین یاد کرده است: ابوالحسن علی بن سعید الرستغفنی ، حکی ان رجلا من الصالحین رأی المیاضی فی منامه کان بین یدیه طبقاً من الورد و طبقاً آخر من الفانید فدفع طبق الورد الی ابی القاسم الحکیم وطبق الفانید الی ابی منصور الماتریدی وکان (کانا باید باشد) من تلامذته فرزق ابومنصور علم الحقیقة ورزق ابوالقاسم الحکیم الحکمة ، «انساب سمعانی ص ۲٥۲ چاپ عکسی اوقاف گیب» رستغفن، بروزن مستعمل: از قرای سمرقندست ، « معجم البلدان» .

چون او بمیرد ، دیگری اورا زیارت کند ، **سوم :** بجهة عبرت گرفتن ، تاازطاعات روی آن [illegible] اجتناب کند ، **چهارم :** نیت کند که خدایتعالی معیشت بروی فراخ کند ، تابغیر محتاج نشود وباخلق خداوند سبحانه مواساة(۱) تواند کرد ، واولی آن بود که زیارت روز پنجشنبه یا آدینه کرده شود ، چه درخبرست که صدقه‌یی که بهر گذشتگان دهند ودعائی که از بهر ایشان گویند ، چون درین دو روز بود ، بایشان زودتر رسد ، چون زیارت کننده ازخانه بیرون آید گوید : **لا اله الا الله وحده لاشریك له له الملك وله الحمد یحیی و یمیت وهو حی لایموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء علیم** ، ودر راه زیارت به نیت آن مزور صدقه دهد بد انقدر که تواند ، وچون درمقبره خواهد که درآید، گوید : **اللهم انی اسألك خیر مدخلی واعوذبك من شرّه رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق و اجعل لی من لدنك سلطاناً نصیراً بسم‌الله دخلنا وعلی‌الله توکلنا .**

وازجملهٔ آداب زیارت آنستکه در هر گورستان که در و تربت پیغمبری باشد، ابتدای زیارت از آنجا کند ، و اگر موی مبارك **پیغمبر** صلی‌الله علیه وسلم باشد ، ابتدا ازآن کند ، ومنقولست که چند تار موی مبارك **رسول** صلی‌الله علیه و سلم در مقابر بخاراست ، یکتار با **قاضی امام شعبی** انست ، استاد **قاضی ابوزید دبوسی** و یکتار دیگربا **خواجه عبدالله برقی** (۲) است ، برتل، **خواجهٔ امام ابوبکرحامد** و یکتار دیگر با **دهقان سغدی** است ، برتل **خواجهٔ امام ابوبکرطرخان** بنزدیك **مشهد صوفیان** ، ویکتار دیگر با **سید امام زرنگر** بر **تل صدر** و یکتار دیگر با **صدر شهید حسام‌الدین** ، رحمهم‌الله .

آداب زیارت

و از جملهٔ آداب زیارت آنستکه ایستاده زیارت کنند ، و بر گورننشینند وبر

---

۱ - ج : مواسا .

۲ - اصل : ابوعبدالله برقی ، وعبدالله برقی صحیح است ، ذکرش نیزخواهدآمد .

گورستان نماز نکنند ، و دست بر گور نمالند ، وگور را بوسه ندهند که از عادت **نصاری** است .

وفی القنیة(۱) لانعرف وضع الید علی المقابر سنة ولامستحسناً ولانری فیه بأساً علیك(۲) هکذا وجدناه من نکیرمن السلف(۳) رحمهم‌الله ثم بدعة.

وعن جارالله العلامة مشایخ مکة ینکرون ذلك ویقولون انه عادة اهل الکتاب وکذلك تقبیل المصحف .

وفی احیاء العلوم (٤) المستحب فی (٥) زیارة القبوران یقف مستدبرا القبلة (٦) مستقبلا لوجه المیت وان یسلم ولایمسح القبر ولایقبله ولایمسه فان ذلك من عادة النصاری . (۷)

و فی شرح الجامع الصغیر ان قبله الدیانة قبلة الحجر الاسود عند الاستلام وقبلة المصحف ، وعن عمر رضی‌الله عنه کان یأخذ المصحف کل غداة (۸) ویقبله ویقول عهد ربی ومنشور ربی عزوجل.

وچون درمقبره درآیند ، گویند : **السلام علیکم یا اهل القبور (۹) من المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات رحم‌الله المتقدمین(۱۰) منکم و المتأخرین منا انتم لنا فرط ونحن لکم تبع و انابکم ان شاءالله لاحقون اما نسائکم فقدنکحت واما دورکم(۱۱) فقد سکنت واما اموالکم فقد قسمت فهذا خبرکم عندنا فما خبرنا عندکم** ، وبعد از سلام تکبیر بسیار گویند ، چه

۱- قنیة‌المنیة علی منهب ابی حنیفه ، تألیف شیخ الامام ابی الرجاء نجم الدین مختاربن محمود الزاهدی الحنفی ، متوفی درسنهٔ ٦٥٨ ، «کشف‌الظنون»

۲- اصل . علك .

۳- مد : من غیرنکیر من‌السلفاء .

٤- احیاء علوم الدین، تألیف امام حجة‌الاسلام ابی‌حامدمحمدبن محمدالغزالی الشافعی ، متوفی بطوس در سنهٔ ٥٠٥ ، «کشف‌الظنون» .

٥- اصل : وفی .

٦- « : مستد برالقبله .

۷- ج : ذلك عادة النصاری .

۸ - ج : بکل غداة .

۹- ج : یا اهل‌الدیار .

۱۰- اصل : رحمه‌الله المتقدمین .

۱۱- « : دورکم .

ثواب تکبیر بگذشتگان زودتر از آن رسد که ثواب ذکرها ودعاهای دیگر .

و چون بتربت بزرگی رسند که موی مبارك **رسول صلی‌الله علیه وسلم**(۱) در آنجاست ، درمواجهه بتعظیم تمام ایستند و گویند : **السلام علیکم و رحمة‌الله وبركاته اللهم صل علی روح محمد فی الارواح وصل علی جسد محمد فی الاجساد وصل علی [قبر] محمد فی‌القبور وصل علی‌شعر محمد فی‌الشعور.**

آنگاه **فاتحة** و **آیة الكرسی** و **یس** و آخر **سورة‌الحشر** و **تبارك‌الذی بیده‌الملك** خوانند ، چه درخبرست که بخواندن سورهٔ تبارك عذاب گور از آن کسیکه بنیت او خوانده‌اند، برخیزد و **اذا زلزلت** و **الهیکم التکاثر** بخواند **معوذتین**(۲) و **سورة الفاتحة** بخواند ، وثواب خواندها آن گذشته و همهٔ اموات اهل اسلام را بخشد ،

و بعداز آن دست بردارد و گوید: **اللهم اغفرلی ولوالدی ولجمیع المؤمنین والمؤمنات** ، چنانکه درنمازمیگوید، و باز گوید : **اللهم تقبل منی تلاوة هذه السور وقراءة هذه الآیات من کتابك‌الكریم واجعل ثوابها لفلان و لاهل هذه المقبرة من‌المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات وادخل علیهم الروح و الراحة و الفسحة والنور والرحمة والبشری والكرامة و اذا صار حالی‌مثل حالهم اغفرلی‌وتجاوز عنی‌واختم لی بخیرخاتمة یا ارحم‌الراحمین،**

و باز بسر تربت ایستد و از اول سورهٔ **بقرة** تا **ولهم عذاب عظیم**(۳) خواند و باز بپایان ایستد و **آمن الرسول**(٤) تا آخرسوره خواند ، و باز بجانب سر تربت آید ، وروی بقبله کند ، و گوید : **سبحان من تعزز بالقدرة و البقاء و قهر العباد بالموت والفناء فیرد الخلائق کمابدءهم و یعید هم کما انشأهم اعوذ بالله من‌الشیطان الرجیم زعم‌الذین کفروا ان‌لن یبعثوا قل بلی وربی لتبعثن ثم لتنبئون بما عملتم وذلك علی‌الله یسیر** ، بازدستها را بردارد و گوید : **اللهم‌رب**

۱- اصل : بعلامت : صلعم .

۲- معوذتین : دوسورهٔ (الاخلاص) و (الفلق) .

۳- سورهٔ دوم (البقرة) آیهٔ ششم .

٤- » » » » دویست وهشتاد وپنجم .

هذه الاجساد البالیة والعظام النخرة والشعور المتفرقة والجلود المتمزقة الذین ماتوا علی شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریك له و ان محمداً عبده ورسوله اللهم بردعلیهم مضاجعهم و وسع علیهم مضایقهم وآنس فی ظلمة القبر وحشتهم وارحم غربتهم و فرج کربتهم و بارك لهم‌فیما صاروا الیه وبارك لنا اذاصرنافیما صاروا الیه‌نبهنا عن‌نومة‌الغافلین وارزقنا الاهبة للموت والاستعداد له [و] توفنا مسلمین والحقنا بالصالحین وکن بناوبهم رؤفاً رحیماً برحمتك یا ارحم‌الراحمین وصلی‌الله علی‌محمد وآله واصحابه اجمعین الطیبین الطاهرین وسلم تسلیماً کثیراً . (۱)

فصل

بدان **الهمك‌الله سبیل‌الرشد والنجاة والبسك لباس التقوی فی‌الحیوة والممات** که شناختن مراتب ومقادیر علماء گرام‌ومشایخ اسلام‌واولیاء عظام درزمان حیات که مشاهد و معاین خلقند متعذر و متعسرست ، فکیف بعداز انتقال وارتحال از دار فرار بدار قرار، خصوصاً کسانیکه حضرت عزت جل ذکره بولایت خاصه مشرف گردانیده است ، و ظاهر و باطن ایشان را محلی و مزین بتجلیات ذاتی وصفاتی خود کرده ، درقباب عزت و حجاب غیرت ایشانرا از نظر اغیار پوشیده ، و حدیث قدسی : اولیائی تحت قبابی لایعرفهم غیری ، وصف حال ایشانست ، و ازین جمله بعضی‌چنانند که درزمان‌حیات وبعدازوفات، احوال ومقامات ایشان معلوم کسی نگشت ، وبعضی را خداوند عزوجل بحکمت بالغهٔ خود وبفضل ورحمت نامتناهی خود ، درمیان خلق جلوه داد تا از ظاهر و باطن ایشان خلایق بر خوردار گردند و واینطائفه از آن جمله‌اند که ظهور ایشان بعداز تکون الی‌یوم القیامة در ازدیادست ، و چنانکه درزمان حیات سبب هدایت خلق بودند ، بعد از وفات تقرب بارواح قدسیهٔ ایشان همان اثر و نتیجه دارد با فوائد زوائد ، و مراقد منوره ومشاهد معطرهٔ این

۱- ﷺ : وسلم تسلیماً .

اولیاء در **فاخرهٔ بخارا** حمیت من الآفات والمخافات اکثر من ان یحصی است .

اکنون این فقیر حقیر کم بضاعت ، خادم الاولیاء **العبد احمد بن محمود المدعو بمعین الفقراء** غفرالله تعالی له و لوالدیه و لجمیع المؤمنین و المؤمنات والمسلمین والمسلمات ، بحکم : **ان شیئاً کله لا یدرك ، اعلموا ان کله لایترك** بعضی از علماء کرام ومشایخ اسلام را ، قدس الله تعالی ارواحهم که مراقد ایشان مهابط رحمت وغفرانست ، بقدر وسع وامکان ، بامید شفاعت ایشان ، در اوراق ثبت خواهد کرد ، و اسامی و القاب ایشان چنانکه از کتب معتبره در نظر آمده است مذکور خواهدشد ، وتاریخ ولادت ووفات بعضی آنقدر که معلوم گردد مسطور خواهد گشت ، بتوفیق الله تعالی وتیسیره [1].

باز بدانکه اگرچه فتح بخارا درزمان صحابه و تابعین رضی الله عنهم اجمعین بوده است ، اما مرقد مطهر هیچیك ازصحابه وتابعین بیقین وتعیین دربخارا مقرر نیست ، وبنقل صحیح ثابت نشده است ، واما مزار پرانوار **خواجهٔ اهبان** [2] و**کعب احبار** [3] و **محمدبن واسع** [4] رضی الله عنهم وغیر ایشان ازصحابه وتابعین که درمیان عوام بخارا شهرت یافته است ، ازکتب معتبرهٔ اهل نقل خلاف آن فهم میشود . ودر محل ذکر هریك ازایشان آنچه واقعست مکتوب خواهد شد .

اما بعضی از اهل کشف و عیان فرموده اند که هر که بنیت زیارت عزیزی وبزرگی بتربتی رسد ، و اعتقاد اوآن باشد که آن بزرگ آنجا مدفونست ، و واقع

۱- اصل : تیسره .

۲- اهبان ، بضم اول وسکون ثانی: ابوعقبه اهبان بن اوس الاسلمی « مکلم الذئب » صحابیست ، « اسدالغابة فی معرفة الصحابة » .

۳- کعب الاحبار : ابواسحاق کعب بن ماتع ، از علماء یهود یمن و اقدم روات حدیثست ، در زمان خلافت ابوبکر یاعمر اسلام آورد و در سال ۳۲ وفات یافت .
« المنجد »

٤- محمدبن واسع الازدی « زین القراء » عالم وعابد وعارف بوده ودرسنهٔ ۱۲۳ وفات یافته است ، « حبیب السیر ج ۲ ص ۱۸٦ و تذکرة الاولیاء ج ۱ ص ٤۸ »

چنان نبود ، فیض ومدد آن بزرگ بدورسنده است ، بی نقصان برسبیل کمال ، چراکه درعالم ارواح قرب وبعد یکسانست ، وحضرت علیه ، قطب الزمان ، ملاذاهل الایمان ، شمس سماء العلم و العرفان صفوة الکمل من اهل الله عز و جل ، جناب مستطاب ولایت مآب ، سیدنامولانا وخواجهٔ ما ، یعنی **خواجهٔ پارسا محمدبن محمد الحافظی البخاری** [1] قدس الله سره ونور بفضله ضریحه و قدسنا بسره العزیز ، اینسخن را استحسان میفرمودند ، پس هر مزاری که شهرت بنام بزرگی یافته است ، اگرچه واقع چنان نبود ، واجب ولازمست که زیارت کننده معظم ومکرم دارد تا از برکات روحانیت آن عزیز بهره ور گردد .

ودرخاطر فاتراین ضعیف چنین خطور کرد ، که ذکر این اکابردین قدس الله تعالی ارواحهم اجمعین دردو قسم گفته شود .

قسم اول : درذکر اکابری که درنفس شهر ودرفناء شهر [2] مدفونند ، تامقدار نیم فرسخ کمابیش .

قسم دوم: درذکرعزیزانیکه درحوالی ونواحی شهرند ، وراء حد مذکور در قسم اول ، رحمهم الله .

واعتقاد چنین است که ذکرایشان درین دوقسم باین ترتیب قریب بضبط است ،

القسم الاول

بحکم حدیث : **ان الله یحب التیامن فی کل شیء** ، ابتداء بذکر **الشیخ**

۱- محمدبن محمدبن محمود الحافظی البخاری الحنفی ، معروف بخواجهٔ پارسا ، صوفی نقشبندی ولادتش در سنهٔ ۷٥٦ ووفاتش در مدینهٔ منوره بسال ۸۲۲ بوده ، تألیفات عدیده دارد ازجمله : فصل الخطاب لوصل الاحباب ، درتصوف .
« هدیه ج ۲ ص ۱۸۳ »

۲- فناء ، بکسر اول : گرداگرد خانه وپیش سرای را گویند که فراخ وگشاده باشد ، «منتهی الارب» وفناء شهر یعنی گرداگرد شهر .

الشهیر خواجه ابوحفص (۱) **کبیر** قدس الله تعالی روحه کرده شد ، باعتبار آنکه کسیکه از نفس شهربخارا متوجه قبله میگردد ، مرقد منور این بزرگوار دین بر دست راست میشود ، و بحسب زمان نیز نسبت بسایر علماء ، ایشان مقدم اند .

ذکر مزارات تل خواجه

الشیخ الامام العالم العامل ، خواجه ابو حفص احمدبن حفص بن الزبرقان ابن عبدالله بن البحر العجلی البخاری رحمه‌الله ، ولادت حضرت اودرسنهٔ خمسین ومائه (۱۵۰) بوده‌است،ودرهمین‌سال‌ولادت**امام شافعی** و وفات**امام اعظم ابوحنیفه** است ، و وفات **خواجه ابوحفص** رحمه‌الله درسنهٔ سبع عشرومأتین (۲۱۷) بوده‌است، ومزار پرانوار ایشان مجمع ابدال واوتاد سیاح است ، وایشان درعلم و عمل وقوت مجاهدت وصفاءِحال وزهد و سخا و غزا و اعلاءِ کلمة الله در درجهٔ اعلی بوده‌اند ، و رأفت ورحمت وشفقت ایشان بعامهٔ‌مسلمانان وقیام بمصالح ایشان بی‌غایت‌ونهایت بوده، و **ابوسلیمان جوزجانی** (۲)رحمه‌الله فرموده که استاد خود **امام محمدشیبانی**(۳) را رحمه‌الله گفتم که اگر توازین‌عالم نقل کنی، این علم را از کجا طلبیم ؟ حضرت امام رحمه‌الله فرمود که از **ابوحفص بخاری** که هیچکس همچو او این‌علم را از من فرانگرفته است ، و **ابوسلیمان** رحمه‌الله میگفته است : مادام که (۴)**ابوحفص**

۱- این نام در چندین جای کتاب حاضر آمده است ، و در نسخهٔ اساس همه جا بغلط «ابوحفض» نوشته شده ،

۲- ابوسلیمان جوزجانی : فقیه ومحدث ، ابن البلخی‌ازشاگردان اوست ،بآخر عمردربغداد میزیسته و کتب محمدبن‌الحسن را اوروایت کرده‌است ، از : ابن‌الندیم. ‹ لغت نامه ›

۳- ابوعبدالله محمدبن حسن‌بن فرقد شیبانیٰ دمشقی ، فقیه حنفی (۱۳۲ - ۱۸۷ یا ۱۸۹) از اصحاب ابوحنیفهٔ کوفی بوده ومذهب اورا نشرداده‌است ، تألیفاتی چنددارد ازجمله : الجامع الصغیر ، الجامع الکبیر ، الزیادات ، در فقه حنفی وفروع آن ، وی دریکی ازقراءِ ری مدفونست . ‹ ریحانة الادب ›

۴ - اصل : مامادام .

زنده است ، نزدیك من تردد مکنید(۱) که **امام محمد** رحمه‌الله همه را حوالت باو کرده است .

حضرت **خواجه ابوحفص**را رحمه‌الله پرسیدند ، که کدام عمل توامیدوارتر است ؟ فرمود که: کلمهٔ توحید **لااله‌الاالله** باز پرسیدند که کدام عمل تو بیمناك تر وترسناك‌ترست ؟ فرمود که : این فتوی دادن ، که باو درمانده ام ، یکی از اصحاب خود را وصیت فرمودو گفت : علم‌آموز وبعلم عمل کن وبکارهای خلق مشغول مشو بی‌ضرورت ، هیچکس‌را ببدی یادمکن و ملازم منزل خود باش و مداومت بر تلاوت قرآن کریم نمای که این عملهاست که ازبرای نفس خود پسندیده‌ام ، و از برای تو همین میخواهم **اللهم اجعلنا ممن یستمعون القول فیتبعون احسنه .**

دیگر مرقدمنورفرزندایشان‌العالم‌العامل **ابوعبدالله محمدبن ابی حفص‌البخاری** است درجانب قبلهٔ تربت خواجه رحمه‌الله و **خواجه عبدالله سبذمونی**(۲)شاگرد فرزند خواجه‌اند ، رحمهم الله .

ودیگرمنقولست که ازفرزندان **امیرالمؤمنین عثمان**رضی‌الله عنه‌وازفرزندان **عبدالله بن عباس** (۳) رضی الله عنهما آنجا مدفونند و در میان خلق بخارا شهرت چنین‌است که برجانب سر آن خواجه مزاز **ابان بن عثمان**(٤)است رضی‌الله عنهما.

---

۱ - اصل: میکنید .

۲ - « : سغید موئی،وخواجه عبدالله سبذمونی که در جای خود ذکرش خواهد آمد ، منسوبست به «سبذمون» بفتح اول وثانی که‌ازقراءِ بخاراست ، بضم اول‌وفتح‌ثانی نیزآمده است . « انساب سمعانی »

۳- عبدالله بن عباس‌بن‌عبدالمطلب‌بن هاشم بن عبد مناف ، کنیتش ابوالعباس ،از اعاظم صحابهٔ پیغمبر وافضل اولاد عباس ومرید وتلمیذ امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده ، بعد ازآنکه عبدالله بن زبیر اورا ازمکه‌اخراج کرد بطائف رفت وهم ازآنجابدار بقا شتافت درسال ٦٨ هجری ومحمدبن حنفه براو نمازگزارد ،

«کامل چاپ لیدن ج٤ ص٢٤٥، ناسخ ج٢ کتاب٢ص٥١٩ ،مجالس‌ص٨٠ »

٤- ابان بن عثمان‌بن عفان ، کنیت او ابوسعید است ، از ام عمرو دختر جندب ابن عمرالدوسی ودرجنگ جمل‌باعایشه بوده‌است وبزمان عبدالملك هفت سال‌حکومت مدینه داشته ودر ٨٦ هجری درگذشته است ،واوازطبقهٔ اولی ازتابعین وصاحب قرائتی است . « لغت‌نامه »

اما در کتب معتمدهٔ معتبره چنین است که وفات **ابان بن عثمان** رضی الله عنهما در **مدینهٔ** منوره است.

دیگر مزار **شیخ شب‌بیدار** که چهل سال شب نخفت ودر عبادت گذاشت آنجاست و **قاضی امام عبدالواحد شهید** صاحب کرامات هم آنجاست.

مزارات ائمهٔ صفاریه

و دیگر مزارات ائمهٔ **صفاریه** که درجانب قبلهٔ مسجداند و در طرف جنوب مزار خواجه رحمه‌الله، آنجاست.

صاحب **انساب** الامام **عبد الکریم السمعانی** رحمه‌الله(۱) در کتاب **انساب** چنین گفته است:

الشیخ الامام العالم العامل الزاهد **ابوابراهیم اسمعیل بن نصر الصفار** رحمه‌الله حضرت اورا صفت صلابت دردین غالب بود، وآنچه حق بودی درباب دین گفتی واز ملامت وگفت وشنود هیچکس باك نداشتی، واز جملهٔ آن کسان بود که: یجاهدون فی سبیل الله و لایخافون لومة لائم (۲) درحق ایشانست، و درسنهٔ احدی و ستین و اربعمائه (٤٦١) **خاقان نصر بن ابراهیم المعروف بشمس الملك** (۳) که بانی رباط ملکست، او را شهید کرد، بواسطهٔ آنکه اورا امر بمعروف کرد ونهی ازمنکر، و

---

۱ - تاج الاسلام ابوسعد عبدالکریم بن ابی بکر محمدبن ابی‌المظفر منصوربن محمدبن عبدالجبار السمعانی المروزی (٥٠٦ - ٥٦٢) از اکابر و مشاهیر فقهاء وحفاظ محدثین عامه بوده، تألیفات عدیده دارد که اشهر از آنهاست «الانساب» ونسخه‌یی ازآن بسال ۱۹۱۲ م بامقدمهٔ «مارکولیوث» وبنفقهٔ اوقاف کیب در لندن بچاپ عکسی رسیده است، «هدیة العارفین ج ۱ص ٦٠٨ و ریحانة الادب ج ۲ ص ۲۲۸»

۲ - سورهٔ پنجم (المائدة) آیهٔ پنجاه ونهم.

۳ - از ملوك خانیهٔ ماوراءالنهرست وبعد ازپدرش ابوالمظفر عمادالدوله ابراهیم طفقاج خان بن نصر (پدرتر کان خاتون همسر سلطان ملکشاه سلجوقی) که از سنهٔ ٤٤٠ تا ٤٦٠ سلطنت کرد، بجای وی نشست و در ٤٧٢ وفات یافت.

«تاریخ بخارا ص۱۲، معجم الانساب ص۳۱۲، راحة‌الصدور ص۱۳۳»

فرزند او **ابواسحاق ابراهیم بن اسمعیل الصفار** (۱) **المعروف بالزاهد الصفار رحمه الله**، او نیز عالم وعامل وعابد بود، مثل والد خود وباملوك وسلاطین آنچه حق بودی گفتی و باك نداشتی، **سلطان سنجر** (۲) او را به **مرو** برد وآنجا ساکن گردانید، بنا بر مصلحت ولایت **ماوراء النهر** اما وفات حضرت او ببخارا است، وفرزند او **ابوالحامد حماد بن ابراهیم الصفار** رحمه‌الله، امام جامع بخارا بود، واو نیز عالم، عامل، محدث بود، هرصباح جمعه درجامع بخارا املاء حدیث فرمودی.

دیگر درجانب شمال شهر در قریهٔ **سفکردر** مزار پر انوار شیخ عالم محدث صاحب الولایة والکرامة **خواجه ابوحفص صغیر سفکردری** (۳) است رحمه‌الله، بزرگی میگوید: چندشب بچشم سردیدم که نورازتربت او برمثال مناره برمیآید چنانکه نور، چشم مرا طمس میکرد (٤) وامام زاهد ابوالمعین **میمون بن محمد بن المکحولی النسفی** رحمه‌الله(٥) در کتاب **الاتمام اتمام الاهتمام** چنین نقل میکند که: **کان الامام ابوحفص الصغیر رحمه‌الله ینهب (٦) الی درس الامام عبدالله**

۱- ابواسحاق ابراهیم‌بن اسمعیل بن‌احمدبن اسحاق بن‌شیث الانصاری الوایلی البخاری الحنفی الصفار (٤٦٠ - ٥٣٤) از تصانیف اوست: تخلیص الزاهد، تلخیص الادلة لقواعد التوحید، ملك الجنة (فارسی)، کتاب السنة والجماعة.

«هدیة العارفین ج ۱ ص ۹»

۲- ناصرالدین ابوالحارث احمدبن سنجربن ملکشاه (٥١١ - ٥٥٢).

«معجم الانساب»

مادهٔ تاریخ فوتش راچنین یافته‌اند:

جهاندار سنجر که در باغ ملك — سر افراز بودی بکردار سرو
چو درمرو بودی، درآنجا نماند — بجوسال فوت وی‌از«شاه‌مرو»

«تاریخ نگارستان ص۱٦۱»

۳- ابو عبدالله محمد بن احمد بن حفص بن زبرقان البخاری الحنفی، متوفی در سنهٔ ۲٦٤، اوراست: کتاب الاهواء والاختلاف والردعلی اللفظیة، مقدمة الفروع.

«هدیه ج ۲ ص ۱۷»

٤- طمس میکرد: اصطلاحاً یعنی خیره میساخت.

٥ - متوفی در سنهٔ ٥٠٨، «هدیة العارفین ج ۲ ص ٤٨٧»

٦ - اصل: سینهب.

ابن المبارك رحمه الله كل غداة الى مرو ثم يرجع وقت الضحوة الى منزلة بخارا فرافقه (١) مؤذن مسجده يوماً حتى مضى وعبر على جيحون كانه نهيرة صغيرة و دخل مرو فى لحظة قليلة فتعجب المؤذن من تلك البلدة فلما رأى عبدالله بن المبارك مع تلامذته كلهم مثل ابى حفص الصغير و خلف بن ايوب (٢) وابى بكر الاسكاف (٣) وابى بكر الاعمش (٤) و محمد بن مقاتل الرازى (٥) و امثالهم رحمهم الله فجلس و سمع الدرس و فيهم الخضر عليه السلام فخرج الشيخ ابو حفص راجعاً و بقى المؤذن هناك متعجباً فاجعاً فلما فقده سأل اهل البلدة عنها (٦) فاخبروه انها كورة مرو و سأل عن العالم فاخبر بانه عبدالله بن المبارك تلميذ ابى حنيفة رضى الله عنهما ثم قص المؤذن قصة واظهر ما عنده عليهم فاشاروا اليه بالانتظار و امروه بالا صطبار فجلس هناك حتى طلع الفجر فانقطع الظلام و انفجر الصبح من الغمام وحضر الامام الهمام لقاه تبسم و بآثاره تنسم فامره فى هذا السر بالكتمان واوصاه بالاخفاء وزجره عن الاعلان وخرج المؤذن مع الامام راجعين والمؤذن رأى كرامته رأى العين فلما بلغ المؤذن منزله نسى ما اوصى [به] ولم يتذكر فاخطأ وانسى واخبر من شاهد ولقى وما ابقى شيئاً مما مضى وما بقى فحين اظهرت كرامته وشاعت مقاماته زاحمه الخلق متبركين واجتمع الناس لديه زائرين متنسكين واقبل عليه كل قريب و بعيد وتوصل اليه كل شقى وسعيد فضاق قلبه من رغبة الخلق و التجاء بالله الملك الحق فغار الله غليه (٧) و اجاب نداه فيما اخفاه واستجاب

١ـ اصل : فوافقه .

٢ـ ابوسعيد خلف بن ايوب العامرى، فقيه حنفى ، مفتى بلخ وخراسان وفاتش در سنۀ ٢٢٠ بوده و كتاب اختيارات او درفقه مشهور ست . « هديه ج ١ ص ٣٤٨ »

٣ـ ذكرش بيايد .

٤ـ شناخته نشد .

٥ ـ محمد بن مقاتل الرازى ، فقيه حنفى ازاصحاب محمد بن حسن شيبانى بوده و درسنۀ ٢٤٢ وفات يافته است ، اوراست : كتاب المدعى والمدعى عليه .

« هديه ج ٢ ص ١٣ »

ج : سأل اهل البلدة عن البلدة .

٦ ـ مد : عليه ، ج : ففازالله عليه ، و تصحيح متن صوابست ، يعنى خدا جوشش وغليان تشنگى اورا سيراب فرمود .

دعاه (١)، فهذا حال تلميذ تلميذ الامام الاعظم والهمام المقدم، فكيف حال الاستاذ الاكبر المكرم رضوان الله عليهم اجمعين .

ذكر مزارات چشمۀ ايوب عليه السلام

درجانب قبلۀ مزارى كه منسوبست بايوب عليه السلام ، مرقد منور **كعب بن سعيد العامرى** است ، الملقب بخواجۀ كعبان رحمه الله ، واورا **كعبان عابد** گويند و او شريك **خواجه ابوحفص كبير** ست رحمهما الله ، و او بردست كفار شهيد شده است ، و **ابو احمد اسكاف** گويد كه **كعبان** موزه كهنه‌يى بنزديك من آورد ، كه اين را عمارت كن كه بغزوه ميروم ، گفتم كه اين موزه قابل مرمت (٢) نيست ، طاقت دوختن ندارد ، بادى سردبرآورد و گفت آنچه توانى بكن ، من **مصطفى** را صلى الله عليه وسلم با چهار يار او رضى الله عنهم بخواب ديدم كه بگفتند امشب با ما باشى، بحيلت آن موزه را دوختم، چون **كعبان** بيرون آمد ساعتى بعد شهيد گشت ، درسنۀ تسع وتسعين ومائه (١٩٩) .

ديگر مزار **مولانا شمس الدين محبوبى** (٣) فرزند **مولانا جمال الدين محبوبى** (٤) رحمهما الله در جانب شرقى چشمۀ ايوبست عليه السلام (٥) برجنوب حوض كه در آن مزارست .

ديگر برجانب شرقى چشمۀ ايوب عليه السلام ، **مزارات شرعاباد** است ،

١ـ ج: فيما اخفى واستجاب الدعاء فيما دعاه .

٢ـ ج : قابل عمارت .

٣ـ شمس الدين احمد بن جمال الدين عبيدالله محبوبى بخارى حنفى، صدر الشريعة اول ، اوراست تلقيح العقول فى فروق النقول والاصول . « هديه ج ١ ص ٩٥ »

٤ ـ جمال الدين عبيدالله بن ابراهيم بن احمد بن عبدالملك بن عمر بن عبدالعزيز عبادى، فقيه حنفى، (٥٤٦ ـ ٦٣٠) اوراست: شرح جامع الصغير امام شيبانى و كتاب الفروق . « هديه ج ١ ص ٦٤٩ »

٥ ـ اصل بعلامت اختصارى (عليهم) .

خانوادهٔ **خاوند** (۱) **صدرالشریعه** رحمه‌الله که از ولاد و اعقاب و احفاد **مولانا جمال‌الدین محبوبی** اند ، و ایشان از اولاد **عبادة‌بن‌الصامت** (۲) رضی‌الله عنه ، چنانکه در سلسلهٔ نسب ایشان مذکور خواهدشد ، درآن موضع‌اند .

مرقد منور مطهر علامة العالم **خاوند مولانا صدرالشریعهٔ بزرگ** در **شرعاباد**ست ، وفرزند ایشان **مولانا تاج‌الشریعه** (۳) و**مولانا برهان‌الشریعه** (٤) رحمهماالله تربتهای ایشان درولایت کرمانست (۵) وهریك آفتاب عالمی بوده‌اند .

وخاوند مولانا صدرالشریعه عبیدالله بن مسعود بن الامام تاج‌الدین عمر بن الامام صدر الشریعه (٦) بانی مدرسة المعروفة عبیدالله بن (۷) ابراهیم بن احمدبن عبدالملك بن عمر بن عبدالعزیز بن محمدبن جعفر بن خلف بن هارون [ابن] احمدبن محبو[ب] بن الولید بن عبادة بن الصامت الانصاری الصحابی الکبیر رضی الله عنه وعن اولاده الکرام الائمة الاعلام.

وخاوندصدرالشریعه که درصدرنسب مذکورند ، علامهٔ عرب وعجم واستاد علماء عالم و فحول بنی آدم بوده‌اند ، وتصانیف ایشان در جمیع علوم شاهد کمال

۱ـ خاوند : خداوند .

۲ ـ عبادة بن الصامت الخزرجی ، صحابی مشهور ، از جملهٔ بیعت کنندگان عقبهٔ اولی درسال دوازدهم ازبعثت رسول اکرم(ص) ووفاتش درسنهٔ ۳٤ هجری بوده‌است «حبیب السیر،ج۱ ص ۳۲۱ و۵۰۷»

۳ـ عمربن صدرالشریعهٔ اول ، متوفی در سنهٔ ٦۷۳ ، اوراست : مآثرالاقبال فی مفاخر الشال فی‌التاریخ (فارسی) من البعثة الی خلافة علی ع . نهایة الکفایة فی درایة الهدایة للمرغینانی فی‌الفروع . « هدیه ج ۱ص ۷۸۷ »

٤ ـ محمودبن صدر الشریعهٔ اول ، متوفی درحدود سنهٔ ٦۷۳ ، اوراست : فتاوی واقعات فی‌الفروع ، وقایة الروایة . «هدیه ج ۲ص ٤۰٦ »

۵ـ محل قبور ایشان درکتاب مزارات کرمان مذکور نیست .

٦ـ شمس‌الدین احمدبن جمال الدین عبیدالله‌بن ... «هدیه ج ۱ ص ۹۵»

۷ـ ج :عبیدالله‌بن محمودبن محمدبن عبیدالله بن ابراهیم .

ایشانست(۱) و ورای علم کسبی، حضرت خداوند سبحانه ایشان‌را علم وهبی کرامت فرموده بود، ودر کتابخانهٔ **و علمناه من لدنا علما** (۲) درآورده ، وازاسرار **فاوحی الی عبده ما اوحی** (۳) با ایشان رمزی بیان کرده ، و بشرف قبول **الشیخ السالك الناسك المجذوب حسن بلغاری قدس‌الله روحه** (٤) مشرف شده ، وفات ایشان در شهور سنهٔ سبع واربعین وسبعمائه (۷٤۷) بوده است ، ومرقد ایشان نیز وباقی اولاد واحفاد ایشان رحمهم‌الله در **شرعاباد**ست .

ذکر سلاطین سامانیه رحمهم‌الله

چنانکه صاحب **انساب** رحمه‌الله فرموده‌است ، واز **حافظ غنجار** رحمه‌الله نقل کرده ، مکتوب خواهد شد :

المشهور منهم الامیر العالم العادل الناصح للرعیة ابوابراهیم اسمعیل ابن احمدبن سامان ، مولی امیرالمؤمنین رحمه‌الله ، کتب الحدیث فی الغزو والعدل وحرمة اهل‌العلم وتقویتهم مشهورة معروفة ، ولادت حضرت او در **فرغانه** است ، در شوال سنهٔ اربع وثلثین ومأتین (۲۳٤) و وفات او در **بخارا**ست ، درصفرسنهٔ خمس وتسعین ومأتین (۲۹۵) ومدت حیات اوشصت ویکسال بوده است ، واو از اولاد **بهرام چوبین** است . (۵)

۱ـ از تصانیف اوست : اربعون حدیثا ، تعدیل العلوم ، تنقیح الاصول ، التوضیح فی‌حل غوامض التنقیح ، شرح فصول الخمسین فی النحو ، شرح وقایة الروایة لبرهان الشریعة، شرح تعدیل‌العلوم،شروط،المقدمات الاربعة ، النقایة فی‌مختصر الوقایة،الوشاح فی‌المعانی والبیان ، « هدیه ج ۱ ص ٦٤۹ »

۲ ـ سورهٔ هجدهم (الکهف) آیهٔ شصت وچهارم ،

۳ ـ سورهٔ پنجاه وسوم (النجم)آیهٔ دهم .

٤ ـ ذکرش خواهد آمد ،

۵ ـ بهرام چوبین از ملکزادگان ری بود و از جانب خسرو عادل انوشیروان حکومت ارمنیه و آذربایجان را داشت ، داستان خروج وی بر هرمزبن نوشیروان و ستیزش باپرویزبن هرمز مشهور ودر تواریخ مسطورست .

منقولست که **سلطان اسمعیل** روزی سوار شد با خدم و حشم ، و مؤذن برمناره بانگ نماز آغاز کرد ، سلطان باخود گفت : حضرت خداوند را عزوجل یاد ... ، ومن‌مرکب رانم بی‌ادبی باشد ، عنان باز کشید وتوقف فرمود ، وجواب بانگ نماز گفت ، بعداز وفات اورا بخواب دیدند ، وازحال اوپرسیدند ، فرمود : خداوند سبحانه مرا آمرزیده است ، با آن تعظیم وتواضع که کردم ، ووالد او **الامیراحمد ابن سامان** هم‌عالم‌بوده‌است ، وحدیث از **سفیان بن عیینه**[1] **واسمعیل بن عیینه**[2] **و یزیدبن هرون**[3] وغیرایشان روایت میکند، ووفات او در **فرغانه** است ، درسنهٔ خمسین ومأتین (۲۵۰) و **سلطان اسمعیل** را دو برادر بود ، **یکی ابوالحسن نصر ابن احمد** واو نیز عالم بود وازاهل حدیث ، وفات او درجمادی الآخرهٔ سنهٔ تسع وسبعین ومأتین(۲۷۹) بوده‌است ، وبرادردیگر **ابو یعقوب اسحق بن احمد** حاکم **بخارا** بود ، واو نیز ازاهل علم بود ، وفات او در**قهندز**[4] **بخارا** بود، درحالتی که محبوس‌بود ، درصفر سنهٔ احدی وثلثمائه (۳۰۱) ، وفرزند پادشاه اسمعیل ، **ابونصر احمدبن اسمعیل** راغلامان اوشهید کردند در **فربر**[5] بر کنار **جیحون** درجمادی

۱- ابو محمد سفیان بن‌عیینة الهلالی الکوفی (۱۰۷ - ۱۹۸) ازعلمای بزرگ حدیث است . «دائرة‌المعارف فریدوجدی»

۲ - سفیان‌بن عیینه رانه برادر بوده است که چهارتن از آنان محدث بوده‌اند . شاید اسمعیل یکی ازآن چهارتن باشد .

۳- ابوخالدیزیدبن هارون ، مولی بنی تسلیم ، از مردم بخارا واز زهاد محدثین است . ولادتش بسال ۱۱۰ یا ۱۱۸ ووفاتش درسنهٔ ۲۰۶ بوده است . «لغت‌نامه»
وی‌همیشه ازوضوی نمازخفتن،نماز بامداد گزاردی یکی از ثقات گوید که ویرا در خواب دیدم، پرسیدم که حقتعالی‌باتوچه کرد؟ گفت اگرچه بیامرزید، اما عتاب بسیارنیز کرد، گفتم بچه سبب ؟گفت ازمن پرسیدکه تو از جریربن عثمان حدیث روایت کرده‌یی ؟ گفتم بارآلها من اورا نیك میدانستم، گفت اوبغض علی‌بن‌ابی‌طالب(ع)داشت؛ نیك‌نباشد وهر که اورا نیك داند هم نیك‌نباشد ، «هفت اقلیم »

٤ - قهندز ، بضم اول ودوم وچهارم ؛ معرب کهندژ است . «آنندراج»

۵ - فربر، بکسر اول وفتح ثانی وسکون ثالث ورابع وبگفتهٔ بعضی بفتح اول : شهر کی باشد بین جیحون و بخارا معروف برباط طاهربن علی و فاصله‌اش تاجیحون یکفرسنگ است ،«انساب سمعانی» درنسخهٔ ما (فربز) نوشته شده وغلط‌کاتب‌است .

الآخرهٔ سنهٔ احدی و ثلثمائه (۳۰۱) ووفات **ابوالحسن نصر بن احمدبن اسمعیل** نبیرهٔ **پادشاه اسمعیل** درشب پنجشنبهٔ رجب احدی وثلثین و ثلثمائه (۳۳۱) و مدت ولایت او سی‌سال ویکماه وچهار روز بوده است ، ووفات **ابومحمد نوح‌بن نصربن احمدبن اسمعیل** در روز دوشنبهٔ ربیع الآخرسنهٔ ثلث واربعین وثلثمائه (۳۴۳) بوده است ، و وفات **ابوالفوارس عبدالملك بن نوح‌بن نصربن احمدبن اسمعیل** در روزچهارشنبهٔ شوال سنهٔ خمسین وثلثمائه (۳۵۰) بوده‌است ، ووفات **ابوصالح منصور ابن نوح‌بن نصر** درشوال سنهٔ خمس وستین وثلثمائه (۳٦۵) (۱) بوده است ، ووفات **ابوالقاسم نوح‌بن منصور بن نوح** دررجب سنهٔ سبع وثمانین وثلثمائه (۳۸۷) بوده است ، ومدت ولایت اوبیست ویکسال‌ونه ماه ، مگرچند روز ، وبعد ازوهم باشارت اوخطبه بنام فرزند او **ابوالحارث منصور بن‌نوح** خواندند ، از ذوالقعدهٔ سنهٔ سبع وثمانین وثلثمائه (۳۸۷)(۲) ودرنظم ، **سلاطین سامانیه** را جمع کرده‌اند.

نظم

نه تن بودند ز آل سامان مشهور　　　هریك بولایتی و شهری مذکور
اسمعیلی و احمدی و نصری　　　دو نوح ودو عبدالملك ودومنصور

درنظم ، دو **عبدالملك** گفته است، اما در **کتاب انساب** یکی‌مذکورست(۳) و گفته‌اند صدوبیست سال کما بیش، سلطنت درخاندان آل سامان بوده‌است ،

ودرجانب جنوب مزارات سلاطین سامانیه ، اندك مسافتی که رفته شود، مزار پر انوار عالم محدث **ابوعبدالله محمدبن احمدبن محمدبن سلیمان بن‌کامل البخاری الوراق المعروف بفنجار الحافظ** رحمه‌الله‌صاحب **تاریخ‌بخارا** و کتاب

۱ - درمعجم الانساب وطبقات سلاطین اسلام ، ۳٦٦ ضبط شده است .

۲ - وفات منصوربن نوح درصفر سنهٔ ۳۸۹ بوده‌است. «معجم الانساب»

۳ - بعد ازمنصوربن نوح برادرش ابوالفوارس عبدالملك بن نوح (عبدالملك ثانی) بجای وی نشست (۳۸۹ -۳۹۰) . «معجم الانساب»

فضائل الصحابة الاربعة است، واورا **غنجار** لقب ازآن‌جهت بود که تتبع حدیث **الامام المحدث عیسی بن موسی التیمی الغنجار** رحمه‌الله کرده است ، وفات اودر سنهٔ اثنتی عشر واربعمائه (٤١٢) بوده‌است ، **وعیسی بن موسی الغنجار** هم‌ازاهل بخارا است ، واز متقدمان اهل‌حدیث‌است ، اماوفات او در **سرخس** است ، درسنهٔ خمس و ثمانین ومائه (١٨٥) واورا لقب **غنجار** ازبرای آن گفته‌اند که هردو رخسار مبارك او سرخ بوده است .

و **دیگر** در جانب قبلهٔ بخارا در قریهٔ **سمتین**(۱) مزار منور و مرقد مطهر **شیخ الزاهد العالم العامل صاحب الاحوال و المقامات و مالك الولایات والکرامات خواجهٔامام ابوبکر احمدبن سعد** است ، قدس الله تعالی روحه ، وحضرت او از ذکر فضائل ومناقب مستغنی است ، وفات او رحمه الله در سنهٔ ستین و ثلثمائه (٣٦٠) بوده است ، منقولست که حضرت او را باوجود علم و عمل و زهد کامل ، احوال ومواجید (۲) غالب بود ، گل بود بسبزه نیز آراسته شد . **نورعلی نور یهدی الله لنوره من یشاء**(۳)

دیگر هم درجهت قبلهٔ شهر، مزار پرانوار **الشیخ العالم العامل الزاهد الورع الامام ابوبکرمحمد بن الفضل بن جعفر البخاری** است ، رحمه الله ، وفات‌حضرت‌اودرسنهٔ‌خمس وعشرین وثلثمائه(٣٢٥)وحضرت اومحدث ومجتهد بوده

---

۱ ـ سمتین : دیهی‌است ازبخارا ، ... و درمیان‌آن قوم دهقان بزرگی بود و آن دهقان را (بخارخداة) گفتندی ازبهرآنکه دهقان زادهٔ قدیم بود وضیاع بیشتر اورا بود واغلب این مردمان کدیوران و خدمتکاران اوبودند و این شیر کشور شهرستان بخارا بنا کرد ودیهه مماستین وسقمتین وسمتین وفرب بنا کرد . «تاریخ بخارا ص ٦» ... امیرسدید منصوربن‌نوح‌بن‌نصر برراه‌سمتین حایطها وباغهای بانزهت‌بخرید بقیمت‌بسیار. « تاریخ بخارا ص ٥١ »

۲ـ مواجید : حالتها و رقصها که باستماع نغمه صوفیانرا میباشد و این جمع وجدست ، خلاف القیاس . «آنندراج»

۳ ـ صورهٔ بیست وچهارم (النور) آیهٔ سی وپنجم .

است ، واز دین ودنیا بهرهٔ تمام داشته‌است ، و مذاهب مختلفه بسبب نصرت او مر دین **محمد** را ، در بخارا نمانده ، و گفته‌اند که باوجود زهد وتقوی ، صفت نشر و سیاست شرع برو غالب بود ، منقولست که او را بزرگی بخواب دید ، و پرسید : **مافعل (۱)الله بك**؟ گفت: مسائل محفوظهٔ مرا ، با دراهم متروکهٔ من وزن کردند مسائل زیادآمد ، بواسطهٔ‌آن‌نجات‌یافتم ، ومعروف ومشهورست که ترکهٔ اوچهارصد هزار غطر یفی [بود](۲)

و درجوار مرقد او از احفاد او **ابوعمروعثمان بن ابراهیم بن محمدبن‌احمد ابن محمدبن فضل‌الفضلی** است ، رحمه الله .(۳)

ودرجانب شمال راه **دروازهٔ حاجیان** درمقابلهٔ مزار **ابوبکر فضل** رحمه‌الله **مقبرهٔ ائمهٔ اسمعیل** است ، رحمهم الله .

صاحب **کتاب انساب** رحمه‌الله میگوید که **ائمهٔ‌اسمعیلیه** دربخارامعروف و مشهورند ، ومقبرهٔ ایشان برسرراه **خراسان** است ، ومن زیارت کرده‌ام .

الامام الفقیه‌العالم‌ابوبکر احمدبن‌محمدبن اسمعیل‌بن‌اسحق‌بن ابراهیم ابن‌اسرائیل‌الاسمعیلی رحمه الله ، خاندان او همه اهل علمند ، ولادت او در سنهٔ احدی وثلثمائه(٣٠١)بوده است ، ووفات او درماه رمضان سنهٔ اربع وثمانین‌وثلثمائة (٣٨٤) . و فرزند او **ابوالحسن‌علی بن احمدبن محمد بن اسمعیل البخاری** رحمه‌الله، اونبیرهٔ **امام ابوبکرسعد** است رحمه‌الله، وشاگرد او ، و ویراوظیفهٔ املاء حدیث بوده است هرشام جمعه درسرای او، ووفات او درشعبان سنهٔ احدی واربعمائه

---

۱ ـ اصل : مافعله .

۲ ـ اصل : عنصرفی ، وصواب همان غطریفی است که سکه‌ییست منسوب بغطریف ابن‌عطاء واوخال هارون‌الرشید بود که بروزگاروی امیر خراسان شد ، در ماه رمضان سال ١٨٥ وشرح آن بتفصیل درتاریخ بخارا مذکورست . رك «تاریخ بخارا ص٣٤»

۳ ـ ازفقهای حنفی است، وفاتش درسنهٔ ٥٠٨ بوده واوراست : فتاوی‌الفضلی. «هدیة ج ۱ص ٦٤٣»

(٤٠٤) بوده است ، وامام محدث **حافظ غنجار** رحمه‌الله در تاریخ خود او راذکر کرده است ، وچنین گفته **ابوالحسن اسمعیلی** را: پدر او شیخ و رئیس عصر بود و پیشوای [عهد] خود در **ماوراء النهر** و ریاست وامامت ازو منتقل شد بابوالحسن فرزند اوبعد التسعین وثلثمائه (۳۹۰) واز اعلمیت واستحقاق این مرتبه داشت، بواسطهٔ عقل وافر وفضل ظاهر ، **واو ابوالحسن** درسنهٔ خمس وتسعین و ثلثمائه (۳۹۵) بسفر حج رفت ، و بازبسلامت ببخارا رسید ، واو روایت ازپدرخود میکند واز پدر مادر خود **ابوبکرسعد زاهد** رضی‌الله‌عنهم ، واولاد واحفاد ایشان در آن مقبره مدفونند ومدفن هریك از ایشان اینزمان مندرس و نامعلومست ، واین علامت کمال حال و شرف ایشانست ، بحکم حدیث قدسی که فرموده : **اناعند المنکسرة قلوبهم و المندرسة قبورهم .**

ذکر مقبرهٔ ستاجیه

دیگر درجانب شرقی‌مزارامام **ابوبکرفضل** رحمه‌الله ، **مقبرهٔ ستاجیه** است رحمهم الله ، که هریك از ایشان مقتدای جهانی بوده‌اند وسرتربتهای ایشان‌مجمع اوتاد و ابدالست، و **خاوند تاج الدین** که ازین خانواده‌اند ، میگویند که روز جمعه بعد از نماز بزیارت ایشان رفتم ، جوانی را دیدم که درآن مزار نشسته بود، وبزاری میگریست ، روشنایی وآشنایی در جبین مبین او ظاهر بود ، هر چند از حال اوپرسیدم ، جواب نگفت ،باز گشتم ، روز شنبه اورا در همان مکان ، برهمان حال دیدم ، الحاح کردم ، گفت من یکی از ابدالم که بواسطهٔ ترك ادبی از ایشان دور افتاده‌ام، گفتم درین مکان چه میطلبی؟ گفت : هرپنجشنبهی ودوشنبهی ایشانرا درین موضع شریف اجتماعی بود، بامید دریافت صحبت ایشان آمده‌ام ، بامداد روز دو شنبه رفتم ، آن جوانرا نیافتم وبعد ازآن هرگزاو راندیدم .»

اول تربت امام عالم زاهد مفتی.استاد الائمه **مولانا سیف‌الدین ستاجی است**

رحمه‌الله ، و وفات ایشان در سنهٔ اربعین و ستمائه (٦٤٠) بوده است ، و مدت عمر ایشان نود وسه‌سال بوده است .

ودرپیش تربت ایشان، مرقدفرزند ایشان **مولاناجمال الدین ستاجی** است ، کهمقتدای اخیاروپیشوای ابراروصاحب ولایت و کرامت‌بوده‌اند، وهفت‌حج گزارده بود ، و چندین کتب تصنیف کرده ، در تفسیر و حدیث و بیان طریقة ، همچو **زادالمذکرین** که صد مجلس است ، مشتمل برصدآیت . و کتاب**تکملة اللطائف و اخایرالذخایر و آداب التصوف و عشرات و عشرین و اربعین و قصهٔ یوسف و ملجأ المذکرین و کتاب یادگار و دیوان عربی و دیوان فارسی** (۱) وفات او درشب دوشنبهٔ هفتم ربیع‌الاول سنهٔ اربع واربعین وستمائه (٦٤٤) بوده ومدت عمر او هفتادوسه سال ، در واقعهٔ **چنگیزخان** درسنهٔ ثمان عشر و ستمائه (٦١٨) از ولایت **غزنین** بشهر بخارا رسید ، واولاد واتباع را در شهربخارا گذاشت ، و بجانب شهر**خجند** رفت ، بنزدیك **قطب الاوتاد شیخ مصلحت الدین** (۲)رحمه الله،و گفت پادشاه این مملکت اوست ، بی اجازت او در مملکت اونتوان باشیدن (۳)، چون بنزدیك شیخ رسید ، شیخ فرمودند : دیر آمدی ، ما را در انتظار داشتی ، سه روز در صحبت شیخ بود ، نماز دیگرروز سوم **شیخ مصلحت** ایشان را طلب کردند و گفتند مارا انتظاردرین منزل بواسطهٔ آن بود که این‌مملکت خالی بود ازصاحبدلی، چون توآمدی ، مملکت بتو سپردیم آنگاه شیخ این بیت(٤) گفتند وجان تسلیم کردند.

از رخنهٔ دهر ، همچودزدان جستم | رخت سفر منزل دیگر بستم
برلاشه خر وجود بودم یکچند | گرگ آمد وخردرید و ازغم رستم

منقولست که علماء بخارارحمهم الله ، حضرت استاد الائمه **مولانا شمس**

۱ـ اصل : دیوان عربی وفارسی ودیوان .

۲- صدرالدین عینی «مصلح‌الدین» نوشته است .

« نمونهٔ ادبیات تاجیك قسم اول ص۰۰ ».

۳ - اصل : باشیدند .

٤ـ جای دیگر هم هست که بجای «رباعی» بیت نوشته شده باشد .

الائمهٔ کردری را رحمه‌الله گفتند : شما بمجلس **مولانا جمال الدین ستاجی** حاضر نمیشوید ، تابنگرید که اوربانی وحقانی هست یانی .

نقلست که حضرت **مولانا جمال الدین** روزی در **بلخ** وعظ فرمود ، باشارت **خواجهٔ خضر علیه السلام** در آن وعظ هفتاد ولی جان دادند ، و **خاك ولیان** در بلخ مشهورست .

و **ایضا** در بخارا وعظ فرمودند، دوازده کس دروعظ ایشان جان دادند، عزیزی برخاست ، که فرزند : تو بالادست استاد دکان گشادی ، چرا که هیچ منقول نیست که دروعظ **حضرت رسالت** صلی‌الله علیه وسلم کسی جان داده باشد ، ایشان گفتند: حضرت طبیب دانا بوده‌اند ، اما فقیر طبیب نادان افتاده‌ام .

و **مولانا شمس الائمه** شب‌جمعه بمسجد جامع حاضر شدند ، ومتفکروار در پیش‌ستونی نشستند ،چون مقریان **قرآن** خواندند وتمام کردند،**مولانا جمال الدین** برمنبر برخاستند ، وروبسوی آن ستون کردند ، واین بیت گفتند :

نظم

آیی بسر کو ، و بکو در نایی　　　ترسی که زتوکم شودآن رعنایی
نایی بر ما ، بترس از رسوایی　　　رسوا شده یی ،گر آیی، وگرنایی

مولانا شمس الائمه نعره‌یی زدند وپیش‌منبر آمدند، وساعتی بیخود بودند، بعد ازآن سرمبارك برآوردند ، و گفتند :

نظم

ای لفظ ترا عادت شکر خایی　　　وی نطق ترا شیوهٔ گوهر زایی
بر لفظ مبارکت دگر بار بران :　　　آیی بسر کو ، و بکو درنایی

بعدازآن اصحاب ازخدمت مولانا سؤال کردند که: شمارا چه[افتاد] گفتند: بجلال و عظمت خدای که اگر یکبار دیگر روی سوی من میکرد ، ویك سخن دیگر با من میگفت ، جان **شمس کردری** ازقالب جدا میکرد ، رحمهماالله.

و درپیش تربت **مولانا جمال الدین** تربت پسر ایشانست **امیر شمس الدین**

که عالم و عابدو مفتی و مدرس بود .

ودرپیش تربت او تربت پسر او خاوند زاده **شرف الدین** است .

و درپایان تربت **مولانا جمال الدین** تربت پسر ایشان **مولانا کمال الدین** است ، که عالم ومفسر و محدث و مذکر بود ، **ولطائف التفسیر ومفتاح المذکرین** دو دفتر **وقصهٔ یوسف** دو دفترمصنف آوست ، در روز غرهٔ رجب سنهٔ احدی وسبعین وستمائه (٦٧١) که روز اول غارت بخارا بوده ، بردست کفار شهید شد ، رحمه الله.

و درپیش تربت او ، تربت فرزند بزرگوار اوخاوند **شاه فخر الدین** است ، واونیز عالم وزاهدومفسر ومذکر بود .

و درپیش [تربت او] تربت خاوند **تاج الدین** است ، که مصنف **بستان المذکرین** است ، وحامی وصاحب شریعت وطریقت ، وفات اودرسنهٔ ثلثین وسبعمائه (۷۳۰) بوده است،

ودرپیش او تربت پسر اوخاوند **صدر الدین** است ، وفات او در محرم سنهٔ خمسین وسبعمائه (۷۵۰) بوده است ، رحمهم الله .

دیگر درجانب قبلهٔ مزار **امام ابوبکر فضل** رحمه‌الله ،تربت **سالار حج** است رحمه‌الله ، گویند حضرت آن بزرگ سی‌وپنج حج گزاریده است .

وچون‌از **دروازهٔ حاجیان** بیرون‌آیند ، برشمال جوی ، جویباربوده است ، وبرآنجا خاك یکی ازبزرگان دین است ، و حضرت شیخ بزرگوار **خواجه یوسف همدانی** (1) رحمه‌الله ، آن موضع را نشان کرده‌اند و گفته: که دراینجا زنده‌ییست از بزرگان ، بل احیاء عند ربهم .

۱ــ خواجه یوسف همدانی ، از کبراء مشایخ صوفیه وسرسلسلهٔ خواجکانست، حنفی‌مذهب‌بوده وصاحب احوال وکراماتش‌خوانده اند ، ولادتش در سنهٔ ٤٤٠ ووفاتش در ٥٣٥ بوده است .

« رشحات ص ٦ »

ذکر مزارات حوض مقدام

که اینزمان آنرا تل خواجه چهارشنبه میگویند، بر آن تل بسیار بزرگانند واز متقدمان ابوعبدالله حامدبن عبدالله الصوفی العابد البخاری است ، رحمه الله ، و او از درب میدان است ، و او را حامد کم گناه گویند ، و امام محدث حافظ غنجار رحمه‌الله ، در تاریخ بخارا آورده است که حامد از امراء معروف اسلامست ، واز دارالخلافه منشوری داشت امارت را ، و مدتی در شام امیر بود و مدتی در یمن ، و دوازده منبر اسلام در تصرف او بود ، و دوازده هزار مرد تیغ زن داشت ، پس او را انتباه پدید آمد ، تا ملك فانی بملك باقی عوض کرد ، و روی بطلب علم آورد ، وعلم وافر حاصل کرد ، وبعد از آن قصد ماوراءالنهر کرد ،چون به‌جیحون رسید ، جمیع کتب را بجیحون رها کرد ، وبریاضت مشغول شد ، ومدتی مدید ریاضت کشید تارسید بدانجا که رسید ، وسخن حکمت ازدل او بزبان اوروان شد ، برشانهٔ گوسفندی(١) بریك روی او نوشته بود که : ماندن گناه (٢) آسان تر از توبه کردن ، وبرروی دیگر ، این نوشته بود که : واما من‌خاف مقام ربه‌ونهی النفس عن‌الهوی ، فان‌الجنة هی المأوی(٣) .

بزرگی میگوید که حامد صوفی را دیدم در جامع بخارا نشسته بود ، و خلقی‌عظیم باو جمع شده واوآن شانه را هرساعت بیرون میآورد ، ودرونظرمیکرد، ومیگریست ، وازبزرگان بخارا او مخصوص است بگرمی حال و انزوا از خلق و

---

١ - مقصود از شانهٔ گوسفند ، استخوان کتف گوسفندست که بر آن کتابت میکرده اند ، قران کریم در آغاز براکتاف نیز نوشته میشد و پیغمبر اسلام (ص) در وقت رحلت فرمود ؛ ائتونی بکعف اکتب لکم کتاباً لن تضلوا بعدی .

رك « ناسخ‌التواریخ جلد اول کعاب دوم ص ٥٤٤ »

٢- ماندن گناه ؛ ترك گناه .

٣- سورهٔ هفتاد ونهم (النازعات) آیهٔ ٤٠ و ٤١ .

مجاورت کعبه ، وفات او رحمه‌الله ، درسنهٔ ست و اربعین ومأتین (٢٤٦) است.

ودیگر بزرگان هستند نزدیك او ، چون خواجه ده‌نیاز که عالم و صاحب کرامت بوده است ، و امام‌محمدبن محمدبن ابراهیم‌البصیر المیدانی البخاری رحمه‌الله آنجاست، واز نوادر وعجائب روزگار خود بوده است ، درحفظ کتب وایقان و زهد ، و مجتهد و صاحب روایاتست ، وفات او در ذوالقعدهٔ سنهٔ خمس و ثلثین و ثلثمائه (٣٣٥) بوده است ،

ودیگرامام رئیس ابوبکر احمدبن محمدبن‌اسمعیل رحمه الله آنجاست ، واو نیز عالم ، وفقیه بود ،

مولانا جمال‌الدین محبوبی رحمه‌الله، فرموده‌اند که جوانی را در سمرقند چشمها پوشیده شد اطباء ازمعالجهٔ اوعاجزشدند، شبی بخوابش نمودند که به بخارا رو ، بزیارت ابوبکر احمدبن محمدبن اسمعیل چون بیامد ، هر دو چشمش روشن شد .

و دیگر خواجهٔ امام‌حسین‌سوفاعی آنجاست ، و امام عبدالکریم‌بن ابی حنیفة الاندقی رحمه الله ، آنجاست ، کان‌اماماً فاضلا زاهداًتفقه علی‌الامام‌ابی محمد عبد العزیزالحلوائی (١) وبرع‌فی‌الفقه وسمع منه‌الحدیث ومن غیره ، ولدبعدالاربعة وتوفی فی‌شعبان سنة احدی وثمانین‌واربعمائه (٤٨١) حضرت حسن‌اندقی که خلیفهٔ‌شیخ یوسف همدانی اند ، نبیرهٔ ایشانند رحمهم الله .

ودرمیان تل،تربت خواجه‌سلیمان‌است ، که خلیفهٔ خواجهٔ اولیاء کلان‌اند رحمهم الله .

دیگر مزار الامام‌الهمام زبدة الانام واعظ‌الملوك والسلاطین مولانا مظفر رحمه‌الله آنجاست ، وفات او در روز هفتم ماه رمضان سنهٔ ثمان و خمسین و سبعمائه (٧٥٨) بوده است ،

١- شمس‌الائمهٔ حلوائی ، ذکرش خواهد آمد .

و مزار منور فرزند ایشان **مولاناطاهر** رحمه الله آنجاست ، [وفات] او در روزبیست و نهم جمادی الاخرهٔ سنهٔ اربع و ثمانمائه (٨٠٤) [بوده] و باقی اولاد ایشان درجوار ایشانند ، رحمهم الله .

ذکر مزارات سبذمون (١)

دیگر مرقد مطهر **الشیخ الکبیر والامام الشهیر ابومحمد عبدالله بن محمد بن یعقوب بن الحارث السبذمونی** (٢) قدس الله تعالی روحه آنجاست ، **وهوالمعروف بالاستاذ و انما قیل له الاستاذ لانه کان فقیه دار الامیر الجلیل اسمعیل بن احمدالسامانی رحمه‌الله** و حضرت **امام ابوبکر فضل** شاگرد اوست ، در زمان او بسطت علم او ازهمه قوی تر بود ، وآثار فضل او بیشتر .

گویند که حضرت او را قبول تمام در میان خواص و عوام بوده است ، و در مجلس املاء حدیث او چهارصد مستملی می‌ایستاده‌اند وصاحب ولایت و کرامت بوده است ، و مزار پر انوار او اثر هیبت و سیاستی عظیم دارد ، ولادت او در غرهٔ ربیع الاخر سنهٔ ثمان وخمسین و مأتین (٢٥٨) بوده است ، و وفات او در شب جمعهٔ پنجم شوال سنهٔ اربعین و ثلثمائه (٣٤٠) ، (٣)

ودر جوار تربت او ، تربت بقیةالسلف ، استاذالخلف ابوالوحدة **مولاناشمس الائمهٔ کردری** است ، رحمه‌الله ،(٤)

منقولست : **مولانا شمس الائمه** رحمه‌الله فرموده‌اند که ازِزمان خردی(٥)

١ـ اصل : سفیدمون . } رك : ذیل صفحهٔ ١٩ .
٢ـ « : السیدمونی .

٣ـ از تألیفات اوست « کشف الآثار الشریفة فی مناقب الامام ابی‌حنیفة » .
« هدیة العارفین ج ١ ص ٤٤٥ »

٤ـ کردر ، بروزن دختر ، از نواحی خوارزم است « مراصدالاطلاع »
وصدرالدین عینی بکاف فارسی ضبط کرده است .
رك « نمونهٔ ادبیات تاجیك ، قسم اول ، ص ٥٠ »

٥ـ اصل : خوردی .

تا وقت بزرگی ، حضرت عزت جل ذکره مرا در پردهٔ عصمت و عفت خود نگاه داشت ، تا از من گناه کبیره موجود نشد ، و اگر ناگاه ترك ادبی از من در وجود آمدی ، همانساعت مرا ادب غیبی کردندی ، تا غایتی که شبی را در روضهٔ مقدسهٔ **خواجه ابوحفص** احیاء کرده بودم ، وبرعادت معهوده **نماز وتر** (١) را گذاشته بودم تا در آخر شب اداکنم ، ناگاه درسجده مرا خوابی در ربود ، بیدار شدم صبح دمیده بود **وتر** را قضا کردم ، بامداد که بدروازهٔ شهر در آمدم ، کودکان بازی میکردند ، کودکی خرد پیش من آمد و گفت : **شمس کردری** ! چه مردی بود خواب رفتن **ونمازوتر** را قضا کردن ؟ دانستم که تازیانهٔ ادب الهی‌است که برمن میزنند ، ولادت [او] درسنهٔ ستین وخمسمائه(٥٦٠) بوده است ، ووفات او درضحوهٔ کبری (٢) درروز جمعهٔ نهم محرم الحرام سنهٔ اثنتین واربعین وستمائه(٦٤٢) .

و درجوار اوتربت **مولانا بدر الدین** که خلیفهٔ او بود درعلم وعمل ، وفات او درآخر ذی القعدهٔ سنهٔ احدی وخمسین وستمائه (٦٥١) بوده است ، رحمه‌الله .

ذکر مقبرهٔ خواجهٔ جندی رحمه‌الله(٣) کەدرجانب جنوب شهرستومتصل است بعمارت شهر :

١ـ وتر ، بکسر اول و سکون ثانی : قسمی از نماز فرد که یك رکعت بیش نیست . «فرهنگ نفیسی»

٢ـ درتذکرهٔ میخانه‌تألیف ملاعبدالنبی‌فخرالزمانی قزوینی‌تاریخ وفات‌میرزااشرف جهان قزوینی چنین آمده‌است که: چون سن شریفش بپنجاه وشش رسید در سنهٔ ثمان و ستین وتسعمائه در ضحوهٔ صغری روز یکشنبهٔ هفدهم ذیقعده بقریهٔ ورس قهپایهٔ قزوین ودیعت حیاتش‌را بموکلان قضا وقدر سپرده» ازین عبارت وعبارت متن‌چنین‌معلوم‌میشود که ضحوهٔ صغری وضحوهٔ کبری تقسیماتی بوده از برای ساعات روز مانند صبح اول و صبح دوم وباین تعبیر میتوانند بود که مراد از ضحوهٔ صغری اوائل روز ، وازضحوهٔ کبری‌قریب باواسط روز وهنگام نزدیك شدن آفتاب بوسط السماء باشد . و در فارسی ازین عرف میتوان به « چاشتگاه » و «چاشتگاه فراخ» تعبیر کرد .

٣ـ ابن‌اثیر کنیتش‌را ابوالفضل‌نوشته و جندی منسوبست‌به«جند» بفتح اول‌کشهری بزرگیست درماوراءالنهر نزدیك سیحون «اللباب فی تهذیب‌الانساب . معجم‌البلدان»

مرقد منور **الشيخ الامام ابو نصر احمد بن الفضل بن موسى المذكر الجندى** رحمه‌الله آنجاست ، واو از تلامذة و اصحاب **شيخ ابو بكر بن ابى اسحق الكلاباذى** است ،(۱) قدس الله تعالى روحه وپیشوای آدمیان وپریان وصاحب ولایت و کرامت بوده است .

منقولست که روزی بی‌ادبی از خواجه رحمه‌الله پرسید که در این راه ، تو بهتری یا سگ ؟ ملازمان ومریدان خواستند که بآن سائل خصومت کنند ، خواجه نگذاشت و گفت : ای برادر ! اگر ایمان بسلامت برم ، من ، واگر نعوذ بالله کار برعکس شود ، سگ بهتر ، و هم ایشان فرموده‌اند : هر کرا حق تعالی حاجت او کفایت نمیکند ، اورا توفیق ندهد تابسر تربت من بیاید؛ ودرین مقبره بسیار ازعلماء ومشایخ وعزیزان هستند ، رحمهم الله .

ودرطرف جنوب این مقبره ، اندك مسافتی که رفته میشود بطرف **نمازگاه** تربت پادشاه عادل **شمس الملك** است (۲) بانی رباط ملك ، عوام خلق چنین میگویند وشهرت یافته است ، امادر راهی که میان **سمرقند و خجند** است ، آنطرف **آق کتل** رباطیست کهنه که آنرانیز **شمس الملك** عمارت کرده است ، و مزار او درآن رباط معروفست ومشهور ، **نمازگاه بخارا** باغ شمس الملك بوده‌است ، که نمازگاه ساخت وبعد ازو **ارسلان خان**(۳) عمارت کرد ، واینزمان مقصورهٔ اوعمارت **امیر تیمور** (٤) است ، رحمهم الله ؛

ذکر مقبرهٔ خواجهٔ پاره دوز

مزار پرانوار بزرگواردین **الامام الجليل والهمام النبيل العالم العامل الزاهد الشيخ ابو بكر محمد بن احمد الاسكاف رحمه‌الله** درمیان آن مقبره‌است ،

۱- صاحب کتاب مشهور التعرف لمذهب اهل التصوف استه وذکرش خواهد آمد .
۲- رك: نصربن ابراهیم ، ص ۲۰ .
۳- ارسلان خان : محمدبن سلیمان ، درتاریخ بخارا ذکرش بتفصیل آمده است.
٤- قطب‌الدین امیر تیمور گورگان (۷۷۱-۸۰۷) «معجم الانساب» .

وآن منزل مبارك ، هیبتی عظیم دارد ، مجمع ابدال واوتاد وسیاح وعبادست.

منقولست که درمرض اخیر ، حضرت ایشان این دعا فرمودند : **اللهم انى اتوب اليك من كل دقيقة تكلمت بها فى العلم و لطيفة اثبتها لا ادرى ما عاقبتها عندك** .

گویند که **چهاربکر بخارا**(۱) و **ابو جعفر هندوانی**(۲) که مجتهدند ، ومزار ایشان در **بلخ** است ، همه شاگردان ایشان بوده‌اند ، رحمهم الله ، وفات ایشان درشهور سنهٔ ثلث عشرة وثلثمائه (۳۱۳) بوده‌است (۳) ودرآن مقبره ازعلماء ومشایخ وسادات بسیارند ، رحمهم الله .

ودر طرف شرقی این مقبره ، آنطرف راه ، مزار **الشيخ السالك المجاهد شیخ سراج الدين خلوتی** است ، رحمه الله .

ودرجانب شمالی این مقبره ، برلب **حوض کاکا** مزار منور **الشيخ السالك الولى الحفى شیخ محمود سنبوسه پز** است ، که‌ازخلفای **خانوادهٔ خواجگان** اند رحمهم‌الله

و درجانب جنوب محلهٔ **کلاباد** مقبرهٔ **خواجهٔ سراجگان** است رحمه الله **و هو الشيخ العارف الزاهد خواجه محمد سراجگان رحمه‌الله** در زمان فتنهٔ **چنگیز خان** بسعادت شهادت رسیده‌اند، ومزار ایشان قوی باهیبت وعظمت وسیاست است ،

۱- ذکر هرچهار بتفصیل درین کتاب آمده است . رك : فهرست .
۲- ابوجعفر محمدبن عبدالله بن محمدبن عمر هندوانی معروف بابی‌حنیفهٔ صغیر، ازفقهای حنفی است ، وفاتش ببخارا بود، درسنهٔ ۳٦۲ ، اوراست : شرح ادب القاضی لابی یوسف ، الفوائد الفقهیه ، کشف الغوامض فی الفروع ، «هدیه ، ج ۲ ص٤۷» هندوان؛ محلتی است ببخارا .

« کشف الظنون ج ۱ ص ٤٦ »

۳- ابوالحسن دیلمی در سیرهٔ ابن‌خفیف از شیخ روایت‌کرده است که فرمود : ابوبکر اسکاف سی سال افطار نکرد ، چون ملك الموت بیامد وقبض روح وی کرد ، پاره‌یی پنبهٔ تر پیش دهن وی بردند تادهن وی پاك کنند، دست کرد وبینداخت وگفت میخواهم که چون بحضرت حقتعالی رسم بروزه باشم . «سیرهٔ ابن‌خفیف ص ۱۵۸»

وخوارق عادات بسیار نقل میکنند نسبت باکسانیکه در آنجا ترك ادبی میکنند .

قسم دوم

ذکر مزارات روح پرور روح‌انگیز فتحاباد ، لازال مآل الآمال و محطاً لرحال الرجال :

مرقد منور ومشهد معطر نسیه رجال‌الله شیخ‌العالم قدس‌الله تعالی روحه ، آنجاست ، و هو العالم العامل المحدث **شیخ سیف‌الدین‌الحق ابوالمعالی سعیدبن المطهر ابن‌سعید بن علی الباخرزی روح الله روحه،** (۱) روایت ایشان در علم حدیث از

۱ـ **تقی‌الدین اوحدی** مینویسد :

مرآت شهود عنایت ، مشکوة ظهور ولایت ، خورشید طالع اوج دقایق ، سیف قاطع برهان حقایق ، تیغ‌برندهٔ مصاف خود پرستان ، نشأهٔ جام هشیاران ومستان ، اشرف المقدسین ارشد المحققین ، ملاذالاصفیاء معاذ الاتقیاء خاتم سلیمان عالی منشی وخوش طرزی ، **شیخ سیف الدین باخرزی** از فاضلان کامل ، و کاملان واصل ، و واصلان متواصلست ، ازجملهٔ خلفای کبار شیخ الشیوخ **نجم‌الدین کبری**است ، وگویندبعدازکسب علوم ظاهری وطی بوادی مجازی ، قدم ارادت بکعبهٔ حقیقت در نهاده ، بخدمت آن شیخ بزرگوار آمده منظور نظر عنایت بی‌غایت پیر گردیده ، و در اربعین اول از ناسوت طبیعت بلاهوت الوهیت عروج نموده ، باعث ماندگی او در برازخ نفسانی و عالم تقیدات جسمانی نمانده ، لهذا درعین اربعین ثانی چون شیخ دید کعبهٔ وجود اورا از اصنام پندار ووهم، پاك وخالی یافت ، وظهور نور صمدیت را در مصباح خاطر او در بلوغ دانست ، خود قدم مبارك بر در خلوت وی نهاده ، این بیت برزبان راند .

وله

منم عاشق ، مرا غم سازگارست تو معشوقی ، ترا با غم چکارست

پس دست وی را بدست گرفته ، ازچله نشینی اورا خلاص نموده ، پس‌از خلوت برآورده بانجمن صحبت در نشست ، ودرهمان ایام خلعت خلافت در بروی کرده او را بطرف **بخارا** فرستاد ، و بارشاد مرخص نمود .

سیف الدین را بدولت اکسیر نظر آن مرشد کامل ، مس قلب وجود چنان کامل‌العیار شد ، که محك قلب و سرهٔ جمیع اتقیا واصفیا بل اوصیا و اذکیا و اولیای عصر وزمان خود شد . ورفته رفته مرتبه اش درآنحدود بجایی رسید که سلاطین عظام

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

امام صاین الدین است . رحمه‌الله ، ودرنشر طریقت وبیان حقیقت وسلوك راهدین

بقیه ازصفحهٔ قبل

و اکابر کرام واما جد عالیمقام در رکاب او پیاده دویدندی ، وقد توفی بالبخارا فی سنه تسع وخمسین وستمائه .

روزی **شیخ سیف‌الدین** بجنازهٔ درویشی‌حاضر شد ، گفتند شیخا تلقین فرمای، پیش میت آمده واین رباعی فی‌البدیهه گفته، خواند :

رباعی

گر من گنه جملهٔ جهان کردستم لطف تو امیدست که گیرد دستم
گفتی که بوقت عجز ، دست گیرم عاجز تر ازین مخواه کاکنون هستم

وله

هر شب بمثال پاسبان کویت میگردم گرد آستان کویت
باشد که بر آیدای‌صنم‌روزحساب نامم ز جریدهٔ سگان کویت

وله

هرچند گهی ز عشق ، بیگانه شوم با عافیت آشنا و همخانه شوم
ناگاه پری رخی بمن درگذرد برگردم ازین حدیث و دیوانه شوم

واین رباعی اگرچه ازوست ، در دیوان **مولانا جامی** یافتم :

بگذر بدیار یار ، ای پیك شمال برخاك رهش بجای من دیده بمال
ور قصهٔ حال من کند از تو سؤال قل مات من‌الهجرعلی اصعب حال

☆

ازدیده سرشك خون چکاند غم تو بیگانه و آشنا ندانـد غم تو
دردت کشم وزهر غمت نوش کنم تا از پس‌من بکس نماند غم تو

☆

تاکی بود این‌جور وجفاکردن تو بیهوده دل خـلایق آزردن تو
تیغست بدست اهل دل خون آلود گر درتورسد خون تودرگردن تو

☆

هامردا ! هوی، هاجوانمردا ! هوی مردی کنی و نگاهداری سر کوی
گر تیغ آید چنانکه بشکافد موی زنهار که از دوست مگردانی روی

☆

ای نالهٔ پیر فوطه پوش از غم تو وی نعرهٔ رند باده نوش از غم تو
فریاد و فغان میفروش از غم تو درمیکده‌ها جوش‌وخروش ازغم تو

ووصول بمقامات یقین ، خلیفهٔ **شیخ کبیر، شیخ المشایخ : نجم‌الدین الکبری**(۱) قدس الله تعالی روحه بوده‌اند ، وآثار انوار درآن مزار اظهرمن‌الشمس است .

نظم

ان آثارنا تدل علینا   فانظروا بعدنا الی الآثار

ولادت ایشان درشعبان سنهٔ ست وثمانین وخمسمائه (٥٨٦) بوده است ، ووفات ایشان دربیست وچهارم ذوالقعدهٔ سنهٔ تسع وخمسین وستمائه (٦٥٩) (۲)

درتاریخ ولادت ووفات حضرت شیخ قدس سره بنظم چنین گفته‌اند :

نظم

تصوف را چو احیا کرد معبود   سعید بن المطهر بود مقصود

ولادت در نهم از ماه شعبان   زهجرت پانصد وهشتادوشش بود

✡

درششصدوپنجاه ونه ازحکم‌ودود   دربیست‌وچهارماه‌ذوالقعده که‌بود

آن مرغ همای عالم همت را   بازاجل ازچنگ جهانش بربود

این فقیر بنیت ضبط نام مبارك شیخ رحمه الله گفته است :

نظم

کنیت شیخ ابوالمعالی دان   نام میمون آن بزرگ ، سعید

لقبش سیف حق دولت و دین   اینچنین از سلف ببنده رسید

۱- ابوالجناب‌نجم‌الدین احمدبن عمرالخیوقی (خیوق ، معرب‌خیوه : مقر سابق خانان خوارزم) معروف بکبری، مقتول درفتنهٔ چنگیز سنهٔ٦١٨ ، چندین تألیف دارد ، ازجمله : فواتح الجمال فارسی در تصوف .

« نفحات ص ۳۷٥ وهدیه ج۱ ص ۹۰»

۲- اوراست : شرح اسماء الله الحسنی ، «هدیه ج ۱ ص ۳۹۱» و رساله‌یی در عشق بفارسی که‌چنین‌آغاز میشود: طالعت فی اخبارالعشاق وشاهدت من اسرارالاشتیاق، نسخه‌یی عکسی ازین‌رساله‌نزد اینجانب‌موجودست که اصل آن در٦٦٧هجری نوشته‌شده،

ودرجهت‌قبلهٔ تربت شیخ ، تربت دوفرزندایشانست ، **خاوندجلال‌الدین‌شهید و خاوند مطهر الدین** .

ودرجهت شرقی‌تربت ، نبیرهٔ ایشانست **ابوالمفاخریحیی‌بن‌احمد[بن]سعید الباخرزی** که عالم وعارف ومحدث وواعظ بود ، وترتیب سفره و خرقه‌و حجرات فقرا، **فتحاباد** او کرده است ، و آمدن او از **کرمان** به **بخارا** درسنهٔ اثنی‌عشرة و سبعمائه (۷۱۲) است ، ووفات او درسنهٔ ست وثلثین وسبعمائة (۷۳٦) بوده است (۱) ودرجوارتربت او تربتهای فرزندان اوست ، خاوند **برهان‌الدین‌شهید وروح‌الدین شیخ داود** رحمهم الله .

ودرجهت‌شمال **فتحاباد** مقبرهٔ **تل غازیان**است، واکثراصحاب شیخ که‌سالکان راه تجرید، ومعتکفان زاویهٔ‌تفرید، ومحرمان حرم وفا ، وصوفیان صفهٔ صفا بوده‌اند آنجا اند ، همچون **شیخ شمس الدین‌کلان**(۲) **وشمس‌الدین خرد**(۳) **و سدید الدین خوارزمی** وغیرهم ، روزی قوال در مجلس سماع ، این بیت گفت :

بیت

گفتم ارنی و نیست گشتم   از بیم جواب لن ترانی

فرقص‌سدید الدین‌ومات علی‌مکانه ،رحمه‌الله .

و چون از **فتحاباد** بطرف شهر روند ، در میان **سه جوی** مزار منور **الفقیر الی‌الله ، مولانا جلال‌الدین** است ، رحمه الله ، که مدتی مدید در مقام مجاهده و ریاضت ، مجاور و خادم روضهٔ مقدسهٔ شیخ بود ، قدس الله تعالی روحه ، و چون ازینراه بشهر رسند ، بر کنار شهر مسجدیست بغایت متبرك ، که بسیار از اولیاء را

۱- اوراست : اوراد الاحباب وفصوص الآداب فارسی درتصوف ، اسمعیل پاشای بغدادی فوت اورا در ۷۲٤ نوشته وقول مؤلف این کتاب معتبرتر ست .

«هدیه ج ۲ ص ٥۲٥ »

۲ - اصل : کلال .

۳ - « : خورد .

[illegible] که . آن مسجد باحضرت **خواجهٔ خضر علیه السلام** ملاقات شده‌است وصحبت داشته اند .

ودر جانب شرقی این مسجد پیوسته مزار مطهر **الولی الحفی (۱) خواجهٔ قوط (۲)** است ، رحمه الله ، واهل کشف هر کسی بنوعی از آن بزرگ سخنان و کرامات وخوارق عادات نقل کرده اند ، ودرجوار ایشان در آن حظیره عزیزان بسیارند .

ذکر مقبرهٔ تل صدور رحمهم الله

درجانب شرقی این تل ، بر کنارهٔ درمقابل حوض دروازهٔ **کلاباد** که بجانب **فتحاباد** میروند ، حظیرهٔ **شیخ امام محدث صاحب الولایة والکرامة ابوشعیب صالح بن محمدبن صالح السجاری** (۳) است ، که شاگرد **خواجه ابوبکر سعد** است ، رحمهما الله ، و استاد **مولانا شمس الائمهٔ حلوائی** رحمه الله ، وسر تربت اوجای اجابت دعاست ، وخلق را بسیار کارها بر آمده است ، ومی بر آید ، وفات او درسنهٔ اربعمائه (٤٠٠) بوده است، وصاحب **انساب** رحمه‌الله میگوید: **وقبره بکلاباد مشهور یزار ویتبرك به** .

و بنزدیك او تربت **امام علی بن منصور بن شعیب الاستاد** است ، رحمه الله و وی از اهل حقیقت است ، و سخنی دقیق دارد ، ودرصفات و مقامات و احوال دل ، یك دفتر تصنیف کرده است ،

و گفته‌اند که پیش از آنکه بتربت **امام صالح سجاری** رسی، تربت **قاضی امام**

---

۱ - اصل : الخفی .

۲ - قوط : ازقرای بلخ است ، «مراصدالاطلاع »

۳ - سجاری ، منسوبست به «سجار» بکسر اول ، وآن قریه‌ییست ازقرای «نور» دربیست فرسنگی بخارا ، « معجم البلدان» در انساب سمعانی سجازی و در لغت نامه سجازی آمده که البته آن اشتباه‌ئیست واین غلط چاپی .

ابوعلی نسفی (۱) است ، رحمه‌الله ، واواستاد **مولانا شمس الائمهٔ حلوائی** است، و کفی هذا معرفاً .

ودرجوار تربت او **خواجه ابوعبدالله خیزاخزی** (۲) است ، رحمه‌الله ، و او صاحب کرامتست .

ذکر صدور معظم آل برهان

که مفاخر زمین وزمان بوده اند ، وآثار مآثر واخبار مفاخر ایشان درادباع ربع مسکون نه‌چنان شایع ولایح است ، که بتعریف این فقیر ، حاجتمند بود ، از تعریف احوال ایشان **بحر محیط** که بجهت محتاجان طلبهٔ علم **ذخیره** کرده‌اند **مغنی** است .

عزوا فنادت بخارا من امامتهم	عز الامارة من ابناء سامان
اهل العمائم الا ان بابهم	باب یلوذ به ارباب تیجان

مشاهد مقدسه ومراقد مطهرهٔ ایشان درسه موضع است. بعضی‌ازایشان درین‌حظیره‌اند که بر سر راه **فتحاباد** ست ، واغلب در آن حظیره‌عوراتند، و گویند **[ابو] الصدور الصدر** (۳) **برهان الائمه** و **صدر حلیم** در آن‌حظیره‌اند ، و بعضی درحظیره یی که بربالای مقابرست ، ودر آن حظیره درمقابلهٔ راهست ، واکثر در آنجا ازاولادواحفاد واعقاب صدوراند ، اما اکثر صدور معظم در آن توده‌اند که برشمال این‌حظیره است وقبرهر یکی از دیگری ممتاز نیست ومجموع درعالم وحدت مستغرقند ، و درمقام اتحادند ، رحمهم الله .

---

۱ - فقیه حنفی ، او راست : فرائد فی فروع الحنفیه ، « لغت نامه »

۲ - اصل : خیرا جزی ، وصحیح : خیزاخزست ، بفتح خای اول و ضم خای دوم وآن قریه‌ییست در پنجفرسنگی بخارا بنزدیك زندنه ، « مراصد الاطلاع »

۳ - اصل : الصدور الصدر ، تصحیح متن بقرینهٔ عبارت صفحهٔ ٤٨ سطر اول که آنجا چنین آمده : «وابوالصدورالصدرالامام الکبیر ... الخ .

ذکر سلسلهٔ نسب ایشان

محمدبن عمر بن حسن بن محمد بن الصدر الشهید سیف الدین ملك الاسلام ابی المعالی احمدبن الصدر الحلیم الشهیدبرهان الدین ابی المکارم عبدالعزیزبن الصدر الشهید ملك العلماء امام الحرمین ابی المحامد محمد ابن الصدر الکبیر الشهیدالحلیم حسام الدین امام الحرمین وهوصدر السعید رحمه‌الله صاحب العمارات والخیرات المشهورة فی الشرق و الغرب توفی فی شهور سنة ثلث وتسعین وخمسمائة (۵۹۳) بانی **مسجدنوفار** و **مسجدسقایهٔ سوزن‌گران**، حضرت اومرید خواجهٔ خواجگان **خواجه عبدالخالق غجدوانی**(۱) رحمه‌الله بود، ووقتها بودی که شبهای آدینه ازشهر **بخارا** به **غجدوان** بحضرت خواجه آمدی ، و گاه بودی که **صدر** درآمدی ، **خواجه** سر فرو کشیده بودندی ، **صدر** ایستادی ، چندانکه **خواجه** سرمبارك که بر آوردندی ، بسلام گفتی ، آنگاه بنشستی تا چندانکه شبی **صدر** درآمد ، **خواجه** رحمه‌الله دیر بایست تا سر بر آورند ، خادم

۱- خواجه عبدالخالق بن عبدالجمیل الملطی ثم الغجدوانی البخاری، از خلفاء اربعهٔ خواجه یوسف همدانی سر سلسلهٔ خواجکانست ، درسنهٔ ۵۷۵ وفات یافته ، مولد ومدفنش قریهٔ غجدوانست بضم اول وثالث، و آن دیهی است بزرگ، شهر مانند برشش فرسنگی بخارا ، واورا وصیت نامه‌ییست درآداب طریقت که برای فرزند معنوی خود خواجهٔ اولیاء کبیر نوشته است .

«هدیه ج ۱ ص۵۰۹ ،رشحات ص۱۸ ، سفنیة الاولیاء ص۷٦ »

ونیز اورا رسالهٔ دیگریست بنام «صاحبیه» که درمقامات مرشد خودنوشته‌است ، وآن رساله درسال۱۳۳۲ بامقدمهٔ استاد سعید نفیسی درفرهنگ ایران زمین (دفتریك سال اول) بطبع رسیده است .

این دو رباعی نیز ازآثار منظوم اوست :

گر در دلت ازکسی‌شکایت باشد　　درد دل تو از و بغایت باشد
زنهار بانتقام مشغول مشو　　بد را بدی خویش کفایت باشد

＊

چون میگذرد عمر ، کم آزاری به　　چون‌میندهدت دست، نکوکاری به
چون کشتهٔ خودبدست‌خود میداری　　تخمیکه نکوترست اگر کاری به

گفت : **صدر** دیرست تاایستاده است ، **خواجه** فرمودند: کفارت شود آنرا که هرزمان پیش ایشان می‌ایستند ، رحمهما الله ، هو المروزی اصلاً و البخاری ولادةً وداراً .

مورخ معتبر معتمد که از علماء **خوارزم** بوده است ، در مناقب این **صدر** چنین گفته است که : دین و دنیای او معمور و موفور بود وعلم و همت او در درجهٔ اعلی ومناقب علیهٔ وفضائل سنیه وهمت رفیعه که او را بود ، درعهد ما هیچ احدی را نبود ، ومن به **بخارا** رسیدم، ووالد بزرگوار **الامام الشهید عمر بن عبد العزیز** مراضیافت کرد ، واو درمقام خدمت بود ، جوانی تروتازه ، حسن الوجه و القد ، و عادت اوچنان بود که صلوةخمس رابجماعت اداء کردی، وچون ماه رمضان رسیدی ، شش یاهفت یاده بنده آزاد کردی ، وبقراءت قرآن [هر] روزی ختم [گرفتی] تا رمضان تمام گشتی ، با وجود کثرت اشتغال و چون عید قربان شدی ، صد گوسفند از برای نفس خود و اهل بیت ، وده فراخشاخ (۱) قربان کردی بدست خود ، و نهصد گوسفند دیگر بمنازل علماء وفقهاء و فقراء و صلحاء فرستادی، بجهت قربانی محبتی ومیلی عظیم داشت باهل صلاح ودیانت وصیانت ، واعتقادی صحیح وبلیغ در حق ایشان ، وتبرك وتقرب بایشان بردی لله وفی الله.

و گویند دخل او هرسال از اسباب اوصد هزار دینار بودی ، همهٔ محصول را نفقه کردی و هیچ چیز ذخیره نکردی ، و اگر کسی ذخیره کردی ، او راعیب کردی ، و گویند او را مرضی واقع شد ، ده هزار دینار صدقه کرد ، که معلوم و ظاهر بود ، ومبلغ دیگر در سروخفیه صدقه کرد ، رحمه‌الله.

ابی المفاخر عمر بن الصدر الکبیر المقدم والمجتهد المعظم برهان الملة و الدین نعمان الثانی بحر المعانی عبد العزیز بن عمر بن مازة عبدالله بن سهل بن عمر بن محمد بن فضل بن عبدالله بن عبدالرحمن بن مسلم بن ابی بکر سالم، ذی الریاستین ، کریم الطرفین بن عبدالله بن عمر بن الخطاب رضی الله عنهم

---

۱ - فراخشاخ ، نوع کلانسال است ، که تا کلانسال نباشد فراخشاخ نشود ، و دریغست که ضبط لغوی ندارد .

هوابوالصدور الصدر الامام الکبیر رحمه‌الله ، صاحب کشاف ، جارالله اورا مدح گفته است : ابرهان‌الائمة یابن مازة الی‌آخره ، واجداده کانوا بمرو انتقلوا الی بخارا وانتقلت‌الصدارة الیه بعد سنة خمس وتسعین واربعمائة من‌قبل السلطان سنجر بن‌ملکشاه زوجه‌السلطان رحمه‌الله اخته تبرکاً بحاله (۱) وبعثهما الی ماوراءالنهر وسماه صدراً وقیل هواول‌من سمی بهذاالاسم واولاده واعقابه کلهم من ذلك النسل‌الشریف وکان آیة فی‌العلم و التقوی والثقة حتی ان الامام نجم‌الدین عمر النسفی رحمه‌الله مع جلالة قدره قال فی جواب من سأله عن‌جواز اقتباس‌الآیة او الحدیث فی‌النظم او النثر انی انشدت شعراًفی‌مقصورة‌جامع بخارا بحضرة الصدرالامام الاجل عبدالعزیز وکنت اقتبست فیه‌آیة فلم ینکر علی ذکره فی‌مقام الاحتجاج وسلمه‌خصمه ابوالصدورعبدالعزیزبن‌عمررحمه‌اللههوصاحب‌المحیط کذا قیل‌وابنه‌الصدر الحلیم ابوالمفاخر عمر(۲) صاحب المغنی کذا قیل و صاحب الذخیرة هو الصدر تاج الدین ابوالمکارم احمدبن عبدالعزیز ابی الصدور اخوعمربن عبدالعزیزرحمهم الله وصاحب التتمه ابن الصدر (۳) تاج الدین هذا وهو محمودبن احمدبن عبدالعزیز وقیل هو صاحب المحیط وکانه اصح کذاقیل و صاحب الجامع الصغیر هوالصدر حسام‌الدین بن الصدر السعید صاحب العمارات کذا قیل و قیل صاحب الذخیرة محمود بن احمد بن عبدالعزیز المذکور آنفاً . (۴)

---

۱ - اصل : بحاله .

۲ - الصدر الشهید ، عمربن برهان‌الدین الکبیر عبد العزیزبن عمربن مازه ، حسام الدین ابومحمد ، فقیه حنفی، ولادتش بسال۴۸۳ وشهادتش بسمرقند درسنهٔ ۵۳۶ بوده .اسمعیل پاشا مؤلف هدیة العارفین کتاب المغنی را در عداد تألیفات وی مذکور نداشته ودرعوض پاره‌یی از تألیفات برادرزاده‌اش محمود بن احمدبن عبدالعزیز را باو نسبت داده است . رك « هدیه ج ۱ ص ۷۸۳ »

۳- اصل : ابن الصدور.

۴ - امام برهان الدین ابوالمعالی محمودبن الصدر السعید تاج‌الدین احمدبن برهان الدین عبدالعزیزبن عمرالبخاری الحنفی المعروف بابن مازه (۵۵۱ - ۶۱۶) ذخیرة الفتاوی والمحیط البرهانی فی‌الفقه النعمانی وتتمة الفتاوی ازتألیفات اوست.
«هدیه ج ۱ ص ۴۰۴ و کشف الظنون»
عوفی درلباب الالباب (ج ۱) بتفصیل ازین خاندان یادکرده است ، علامهٔ فقید

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

دیگر بر کنارهٔ شمالی مقبرهٔ صدورعظام رحمهم‌الله پیوسته ، مزار امام بکر خواهرزاده

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

مرحوم میرزا محمدخان قزوینی رحمة الله علیه نیز در تعلیقات خود برلباب ، تحقیقی درباب آل برهان کرده‌اند که برای مزید فائده عیناً آنرا نقل میکنیم :

« آل برهان که ایشانرا بنی مازه نیز گویند از خانواده های جلیل الشأن و شریف‌بودند دربخارا وریاست شعبهٔ حنفیه که مذهب عامهٔ ماوراءالنهراست اباً عن جدٍ بعهدهٔ ایشان موکول بوده‌است ودر اواخر دولت قراخطائیان در ماوراءالنهر ایشان از جملهٔ ملوك بخارا محسوب میشدند وبقراخطا باج میگذاردند، چون ذکر این‌خاندان در تاریخ بسیار میآید ما چند تن از ایشان راکه از مواضع مختلفه جمع کرده‌ایم در اینجا ایراد مینمائیم :

۱- امام برهان الدین عبدالعزیزبن‌مازهٔ بخاری حنفی که ظاهراً اولین کسی‌است که ازین خاندان شهرت نموده وآل برهان همه باو منسوب‌اند .

۲- پسر او الامام الشهید حسام الدین عمربن عبدالعزیزبن مازه که ازمشاهیر فقهای ماوراءالنهر بود ودرسنهٔ ۵۳۶ درجنگ قطوان‌که درحوالی‌سمرقند مابین سلطان سنجر و کورخان خطائی روی داد و هزیمت فاحش بر سنجر افتاد ، امام حسام الدین مذکور بدست کورخان کشته شد (تاریخ السلجوقیه لعمادالدین الکاتب ص ۲۷۸ ، ثر ۱۱ : ۵۷ ، چهارمقاله ترجمهٔ پرفسربرون ص ۳۸ ، وسایر مورخین درتاریخ سنجر) .

۳ - پسر او امام [شمس الدین صدرجهان] محمدبن عمربن عبدالعزیزبن مازه که رئیس‌بخارا بود ودرسنهٔ ۵۵۹ غارت ترکان قرلق را بربخارا بلطائف الحیل‌بتعویق افکند تاجفری خان بن‌حسن تکین که ازجانب خطا والی سمرقند وبخارا بودبرسید وشرایشانٰ را دفع نمود (ثر ۱۱ : ۲۰۵) و سوزنی شاعر معروف را در حق او مدایح بسیار است ، ازجمله در اشارت بهمین واقعه گوید :

شاه جهان، بصدر جهان شاد وخرم‌است — جاوید باد شاه بشادی و خرمی
سلطان علم و دینی و دنیاهم آن تست — چون نیکخواه دولت شاه معظمی
در مدح تو بصورت تضمین ادا کنم — یك بیت رودکی را درحق بلعمی
«صدرجهان جهان همه‌تاریك‌شب‌شدست — از بهر ما سپیدهٔ صادق همی دمی »
ازحشمت تو بی ربض و خندق و سلاح — سد سکندر است بخارا ز محکمی
حق کی گذاشتی که بخارای چون‌بهشت — ویران شدی بحملهٔ مشتی جهنمی
شمس حسام برهان دانی که تو کئی — درد بخاریان را درمان ومرهمی، الخ

(تذکرهٔ تقی‌الدین کاشی or. 2506, f. 367 a)

۴ - پسر دیگر اوصدر الصدور صدر جهان برهان الدین عبد العزیزبن عمربن

بقیه درصفحهٔ بعد

است، (۱) رحمه‌الله، که عالم وعامل ومجتهدبود،است وصاحب **مبسوط** وخواهرزادهٔ

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

عبدالعزیزبن مازه که ازاعاظم رؤساء واز مشاهیر خاندان برهان است وعوفی دراینجا و در جوامع الحکایات همه جا ازو به « سلطان دستارداران جهان » تعبیر میکند «دو حکایت که مصنف در جوامع الحکایات درباب او مینویسد دراینجا نقل میکنیم : صدر صدور جهان عبدالعزیزبن عمر که سلطان دستارداران جهان بود ودربخارا صاحب‌حکم ونافذ امر بود وبناء دولت خاندان‌برهان را بعلم وبذل وریاست وسیاست اساس او نهاد وحال او دربزرگی بدرجه‌ای بود که وقتی دانشمندی ازمتعلمان غریب که بتعلم‌بسمرقند آمده بود خیانتی بزرگ کرد . سلطان سمرقند او را بگرفت وخواست که برنجاند و گفت اگرچه بدین خیانت مستوجب کشتن است ، اما چون دانشمند است و غریب ، اورا سی چوب بزنند ، صدر جهان گفت اگر پادشاه هرچوبی را بهزار دینار زر سرخ بفروشد خزانه را توفیری تمام باشد و دانشمند غریب را آبروی نرفته باشد ، پس‌سی هزار دینار بداد وآن دانشمند را ازآن ورطه بیرون‌آورد ، واین واقعه درماوراءالنهر مشهور است ، وهم از وی‌آنکه روزی در راهی میرفت ، بازرگانی را یکی از شحنگان مالی‌ستده بود ، وآن بیچارهٔ مظلوم ازکس داد نمی یافت ، روزی قصه بصدرجهان رفع کرد ، فرمود که ای شیخ چند درد سردهی ، آن مرد گفت چون سر توئی درد کجابرم مولانارا این‌سخن‌بغایت‌خوش‌آمد، بفرمود سرهنگان‌را تا برفتند وآن مال‌بتکلیف بستدند وبوی رسانیدند ، واز بزرگی شنیدم که او را درین حادثه ده‌هزار دینار سرخ زیادت خرج شد ایزدتعالی نسیم روح رضوان بروضهٔ مبارك او وخاندان او برساناد » واوست که محمد زفربن عمرتاریخ بخارا لابی‌بکرمحمدبن جعفرالنرشخی را درسنهٔ ۵۷۴ بنام او اختصار و اصلاح نمود (تاریخ بخارا or. 2777, ff. Ia - 3 a ، جوامع الحکایات Add. 16, 862, f. II 3 a ، لباب ج ۱ : ۱۷۹ ، ۲۱۱ ج ۲ : ۳۸۵) .

۵ - برادر او تاج الاسلام احمدبن عبدالعزیزبن مازه که گورخان بعد از کشتن برادرش‌صدر شهید حسام الدین عمر ویرامستشار وناظر برالبتکین حاکم بخارافرمود تاهر کاری که البتکین کندباشارت ورای تاج‌الاسلام‌باشد (چهارمقاله‌ترجمهٔ پرفسربرون ص۳۹)

۶- امام برهان الدین محمودبن احمدبن عبدالعزیزبن مازه صاحب کتاب ذخیرة الفتاوی مشهور به الذخیرة البرهانیة که جامع است فتاوی صدرشهید حسام الدین را بافتاوی خود او (حخ ۳ : ۳۲۸ که سهواً عبدالعزیزبن عمربن مازه‌نوشته‌است)

۷- ۱۰- امام برهان الدین محمد معروف بصدرجهان بن‌احمدبن عبدالعزیزبن مازه وبرادرش افتخار جهان ودوپسرش‌ملك الاصلام وعزیزالاسلام ، صدر جهان‌مذکور

بقیه درصفحهٔ بعد

قاضی ابوثابت بوده ، وفات او در شب جمعهٔ بیست و پنجم جمادی الاخرهٔ سنهٔ

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ‌قبل

از جملهٔ اعاظم ملوك عصر بود ، و وی خود حکومت بخارا مینمود و بخطائیان باج میگذارد درسنهٔ ۶۰۳ از راه حج ببغداد رفت ، دروقت ورود احترامی‌شایان ازونمودند ولی چون در عرض راه باحجاج خوش رفتاری ننمود در وقت رجوع از حج مقدم او را دربغداد چندان وقعی‌نگذاردند وحجاج اورا صدر جهنم لقب دادند ، (ثر ۱۲: ۱۷۰-۱۷۱) و در سنهٔ ۶۱۳ یا ۶۱۴ که سلطان علاءالدین محمد خوارزمشاه بقصد عراق و محاربه باخلیفه الناصرلدین‌الله تصمیم‌عزم داده‌بود رعایت‌حزم‌را قبل ازحرکت بعراق، صدر جهان بادو برادر ودوپسرش را ازبخارا بخوارزم انتقال داد ازخوف اینکه مبادادر غیاب او اسباب فتنه وفساد شوند وایشان همچنان در خوارزم بودند تا بوقت‌آنکه‌ترکان خاتون ما در خوارزمشاه از خوف‌لشکر مغول مصمم گردید که از خوارزم فرار نماید (سنهٔ ۶۱۶) قبل ازحرکت از خوارزم ازبرای فراغت خاطر واطمینان بال ، صدرجهان وبرادر ودوپسرش رابا سایر ملوك اطراف که در دربار خوارزمشاه‌بودند تماماً بکشت، (سیرة جلال الدین منکبرنی‌لمحمدبن احمدالنسوی ص۲۳-۲۴،۳۹) .

۱۱- صدرجهان سیف الدین محمدبن عبد العزیزبن عمر عبد العزیزبن مازه که عوفی میگوید اکنون باقی است (ص۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۶) پس معلوم میشود که تا حدود سنهٔ ۶۱۷ (که سال تألیف لباب الالباب است) درحیات بوده .

۱۲ - برهان الاسلام تاج الدین عمربن مسعودبن احمدبن عبد العزیزبن مازه معاصر قلج طمغاج خان ابراهیم‌بن‌الحسین و پسرش قلج ارسلان خان عثمان مقتول در سنهٔ ۶۰۹ واو یکی از اساتید عوفی‌است (ص ۱۶۹-۱۷۴) .

۱۳- پسر او نظام‌الدین محمدبن عمر که عوفی در وقتی که از خراسان ببخارا میرفته است (درحدود سنهٔ ۶۰۰) چند روزی درآموی درخدمت اوبسربرده است .

این‌است علی‌العجالة آنچه ازافراداین خاندان بدست‌آورده‌ایم، جها (f.IG2b) گوید « خواجه عبدالملك شافعی قاضی‌القضاة ممالك سلطان اولجایتو خدابنده را با صدرجهان بخاری حنفی که عازم حج بود درباب مذهب مباحثه دست داد وتقبیح‌یکدیگر میکردند . وهمین باعث انتقال سلطان بمذهب امامیه شد الخ » از لقب این شخص یعنی صدرجهان وازنسبت مکان یعنی بخاری ومذهب یعنی‌حنفی، قریب بیقین‌میشود که وی نیز ازآل برهان بوده‌است ومعلوم میشود که این خاندان تازمان سلطنت اولجایتو (سنهٔ۷۰۳ - ۷۱۶)برجای وبریاست حنفیه باقی‌بوده‌اند وبعد ازآن ازحال ایشان‌چیزی معلوم نیست . « لباب الالباب ج ۱ ص ۳۳۲-۳۳۶ »

۱ - شیخ الاسلام محمدبن‌حسین‌البخاری الحنفی ، معروف بامام بکرخواهرزاده ومبسوط او پانزده مجلدست . « کشف الظنون »

ثلث وثمانين واربعمائه (٤٨٣) بوده است .

دیگر بر کنارهٔ جنوبی این تل ، در مقابلهٔ **خانقاه زنجیری** تربت **مجتهد آخر الزمان استاد العلماء مولانا شمس الائمهٔ حلوانی** است رحمه‌الله ، **وهو ابو محمد عبدالعزیز بن احمد بن صالح بن محمد بن علی بن جعفر بن محمد بن علی بن ابیطالب رضی الله عنهم اجمعین** آفتاب عالم ویگانهٔ عصر خود بود و ختم المجتهدین واستاد **امام فخر الاسلام بزدوی** (۱) و **شمس الائمهٔ سرخسی** (۲) و **امام ابوالفضل بکر بن محمد الزرنجری**(۳) رحمهم الله

منقولست که شبی بزرگی **مصطفی** را صلی الله علیه وسلم بخواب دید ، گفت : یارسول الله میخواهم که مرا بیکی ازاولیاء الله ارشاد کنی ، حضرت پیغمبر صلی الله

۱- امام فخر الاسلام ابوالحسن علی بن محمد بن الحسین بن عبدالکریم بن موسی ابن عیسی بن مجاهد النسفی البزدوی فقیه حنفی و صاحب طریقه است ، ولادتش در سنهٔ ٤٠٠ ووفاتش بسمرقند در ٤٨٢ بوده وتألیفات عدیده دارد ، ازجمله : کشف الاستارفی التفسیر دریکصد وبیست جزء ، شرح برجامع الصغیر شیبانی ، وبزدوی : منسوبست به «بزده» بفتح اول وثالث «بزدوه» بفتح اول وثالث ورابع نیز گفته میشود وآن حصنی است حصین برشش فرسنگی نسف، « انساب سمعانی ، معجم البلدان ، هدیه ج ۱ ص ٦٩٣» ج : پزدوی .

۲- امام شمس الائمه ابوبکر محمد بن احمد بن ابی بکر سهل السرخسی ، متوفی در سنهٔ ٤٩٠ اونیز برجامع الصغیر شیبانی شرح نوشته است « کشف الظنون ، ذیل جامع الصغیر»

۳- امام ابوالفضل بکر بن محمد بن علی بن الفضل بن حسن بن ابراهیم بن اسحاق بن عثمان بن جعفر بن عبدالله بن جعفر بن جابر بن عبدالله الانصاری الزرنجری البخاری، امام مذهب ابوحنیفه بود واورا ابوحنیفهٔ اصغر میخواندند، ولادتش در ٤٢٧ ووفاتش در ٥١٢ بوده واو راست : امالی درحدیث ، و زرنجری ، بفتح اول و ثانی و رابع منسوبست به «زرنجری» بفتح اول وثانی وسکون نون، وجیم وراء مفتوحتین (بضبط یاقوت) وسمعانی زرنجر (معرب زرنگر) ضبط کرده وآن قریه ییست از قرای بخارا در پنج فرسنگی آن «انساب سمعانی ، معجم البلدان ، هدیه ج ۱ ص ٢٣٤» .

علیه وسلم فرمود : اینك درعقب من میآید ، آن بزرگ چون نگاه کرد **مولانا شمس الائمه** را دید میآمد باجماعتی انبوه ، چون بامداد شد ، خواست (۱) تاوقت وساعت خود را بملاقات وجمال او مبارك گرداند ، بمسجد او رفت و درتاریکی بنشست ، **مولانا شمس الائمه** رحمه‌الله اذان میخواندند ، چون فارغ گشتند ، آن بزرگ را آواز دادند ، و گفتند که زینهار آن خواب را پیش کسی حکایت نکنی ، و کرامات این بزرگ دین(۲) بسیار وبیشمارست ، وفات او درسنهٔ تسع واربعین واربعمائه(٤٤٩) بوده‌است درشهر **کش** (۳) اما قالب او را به **بخارا** آوردند ، و درهمین موضع معین دفن کردند . (٤)

ومرقد مطهر **قاضی امام علی سغدی** (٥) رحمه‌الله هم آنجاست ، واو در علم و زهد وتقوی درعلوّ درجت بوده است .

ودرجانب شرقی تربت **مولانا شمس الائمه** پیوسته ، تربت **بقیة المشایخ الامام العلامه مولانا جمال الدین محبوبی** (٦) است رحمه‌الله ، وحضرت او ازاولاد

---

۱ - ج : چون بامدادخواست .

۲ - ج : دیندار .

۳ - کش، بفتح اول وتشدید ثانی : ناحیتی است برسه فرسنگی جرجان (کرگانج) درماوراءالنهر ، «معجم البلدان» .

٤ - شمس الائمهٔ حلوائی را تألیفات عدیده است، ازجمله: شرح ادب القاضی لابی یوسف وشرح جامع الکبیر للشیبانی ، واسمعیل پاشا سال فوتش را سهواً ٤٥٦ نوشته‌است. «هدیه ج ۱ ص ٥٧٧»

٥ - امام ابوالحسن علی بن الحسین محمد السغدی متوفی درسنهٔ ٤٦١ « اللباب فی تهذیب الانساب» سغدی منسوبست به «سغد» بضم اول و آن سرزمینی است ازماوراءالنهر دارای قرای کثیره بین بخارا وسمرقند، «معجم البلدان» و برای آگاهی از خط وزبان سغدیان رجوع کنید بمقدمهٔ برهان قاطع (ص هفده) بقلم آقای دکتر محمد معین .

٦- درذیل مزارات چشمهٔ ایوب که سلسلهٔ نسب ایشان مذکورست، ازو یاد کرده‌شد

عبادة بن الصامت است رضی الله عنه، چنانچه (۱) در **سلسلهٔ** نسب **خاوند صدر الشریعه** رحمه الله مذکورشد، ولادت او درسنهٔ ست واربعین وخمسمائه (٥٤٦) بوده است، ووفات او درشب پنجشنبه درمیان نماز شام وخفتن درششم جمادی الاولی سنهٔ ثلثین وستمائه (٦٣٠).

ودرجهت قبلهٔتربت **مولانا شمس الائمه** رحمه الله، تربت **امام شرف الدین عبدالرحمن** است، رحمه‌الله، که بانی خانقاه زنجیری است.

ذکر مقابر تل بغرابیك

و در قدیم این تل را **تل میانه** میگفته‌اند، و این زمان **تل خواجه ابوبکر طرخان** و **تل مولانا حافظ الدین** نیز میگویند.

الامام العالم الزاهد المجاهد ابوبکر عبد الله بن محمد بن علی بن طرخان البلخی رحمه‌الله صاحب الجامع والمسند، حضرت او زاهد ترین ائمهٔ وقت خود بود، و هر روز قوت او اندك چیزی بود، و هیچکس بار مجاهدهٔ او را نتوانستی تحمل کردن، در **کتاب کشف (۲)**، **خواجه عبدالله سبذمونی (۳)** رحمه‌الله، آورده است که روزی **خواجهٔ امام ابوبکر طرخان** رحمه‌الله فرمود مرا که سی سال است آرزوی آن دارم که انگور را برتاك ببینم که چگونه است؟ یکی از معتقدان گفت که مرا باغیست، بخدمت خواجه بخشیدم، شود که قدم مبارك آنجا رسانند(٤) **خواجه ابوبکر** فرمود که بعد از سی سال از خداوند تعالی شرم میدارم که بمراد نفس قدم زنم، وفات او رحمه‌الله، درصفرسنهٔ ثلث و ثلثین و ثلثمائه (۳۳۳) بوده است.

۱- ج: چنانکه.

۲- کشف الآثار الشریفه فی‌مناقب الامام ابی‌حنیفه.

۳- ذکرش گذشت.

٤- ج: رنجه دارند.

و در جانب قبلهٔ مرقد او پیوسته، تربت **مفسر کبیر امام زاهد علاء** است، **وهو الامام الزاهد المفسر الواعظ علاء الدین ابوعبدالله (۱) محمد بن عبدالرحمن ابن احمد البخاری** رحمه الله. (۲)

و درجانب شرقی مزار **بکر طرخان** رحمه الله مرقد والد بزرگوار **مولانا حافظ الدین الکبیر البخاری** است، **وهو الامام علاء الدین محمد بن نصر بن محمد بن ابی بکر القلانسی البخاری** رحمه الله وفات او درشب سیزدهم ربیع الاول سنهٔ احدی وثلثین و ستمائه (٦٣١) بوده است.

و درپایان تربت **مولانا علاء الدین** مرقد منور **بقیة السلف و نقیة الخلف فخر الحاج والحرمین ابوالعفة مولانا حافظ الدین الکبیر محمد بن محمد بن نصر البخاری** است، رحمه‌الله، وفات او در روز چهارشنبهٔ هژدهم شهر شعبان سنهٔ ثلث وتسعین وستمائه (٦٩٣) بوده است، چنانچه گفته‌اند:

نظم

وفات قدوهٔ اسلام، حافظ الملة — امان دین هدی پیشوای اهل جهان

بششصد ونود و سه چهارشنبه بود — بروز هژدهم از او سط مه شعبان

و درجانب قبلهٔ مزار مولانا، تربت داماد ایشان **الامام الهمام مقتدی الانام مولانا تاج الدین المصدر** است، **و هو ابوعبدالله محمد بن محمد بن محمد (۳) المصدر البخاری** رحمه الله وفات او در غرهٔ رمضان سنهٔ عشر و سبعمائه (۷۱۰) بوده است،

ودرجانب قبلهٔ تربت **مولانا تاج الدین** مزار فرزند ایشان که نبیرهٔ مولانا حافظ الدین اند، **الامام الهمام مولانا حسام الدین** رحمه الله وفات او در شام

۱- اصل: ابوعبدالله بن، وغلط کاتب است.

۲- از ریغدمون بخارا (ریغدمون: بفتح اول وثالث وسکون ثانی ورابع) وصاحب تفسیر علائی است، متوفی درسنهٔ ٥٤٦ ه، کشف الظنون وهدیه ج ۲ ص ٤٩١.

۳- ج: محمد بن محمد.

پنجشنبهٔ سوم ربیع الآخر سنهٔ سبع وعشرین وسبعمائه (٧٢٧) بوده است .

ودرجانب قبلهٔ **مولانا حسام الدین**، تربت **مولانا برهان الدین خرغنوی**(١) است ، و در پیش ایشان تربت **مولانا برهان الدین ارشدی** است رحمه الله ، و در پایان مولانا حافظ الدین ، **خواجه یوسف** که از احفاد مولانا اند ، وفات او در اول رمضان سنهٔ ثمان وستین وسبعمائه (٧٦٨) بوده است .

ودرجانب شرقی خواجه یوسف ، **الامام الهمام مولانا نجم الدین اترارى** اند ،(٢) ودرجانب شرقی والد مولانا حافظ الدین ، تربت **الامام الهمام القاضی خواجه نجم الدین الفجدوانی** است رحمه الله ، و درجانب شرقی ایشان ، برادر ایشان **الامام العلامة استاد العلماء خواجه سعدالدین مسعود الغجدوانی** است ، رحمه الله، وفات ایشان درصباح هشتم ذوالقعدهٔ سنهٔ سبع وتسعین وسبعمائه (٧٩٧) بوده.

نظم

محیط بحر معانی ، جهان حلم و کرم　　نصیر ملت ودین، خواجه سعددین مسعود

صباح هشتم ذوالقعده رفت از دنیا　　که هفتصدونودوهفت: سال هجرت بود

وعلماء ومشایخ درآن حوالی بسیارند ، که ذکرهریك موجب اطنابست ،

ذکر مزارقضاة سبعه

دیگر برجانب شرقی **ابوبکر طرخان** رحمه الله، اندك مسافتی مزار **قضاة سبعه** است ، که هریك آفتاب زمانهٔ خود بوده‌اند ، ودرایام حیات وحکومت هر گز بجانبی میل نکرده‌اند ، وسر تربتهای ایشان محل اجابت دعاست .

١ـ منسوب به خیرغن وآن دیهی است ازمضافات «وابکنی» درسه فرسنگی بخارا.
« رشحات ص ٣٣ »

٢ـ منسوب به : اترار ، بضم اول ـ نام شهریست درساحل غربی رود سیحون واین نام قدیم فاراب است . « لغت نامه »

اول : القاضی الامام ابوزید عبیدالله بن عمر بن عیسی الدبوسی (١) است، رحمه الله ، که مصنف **امد الاقصی** است، ومقوم **تقویم الاصول ومیزان الاصول** واو صاحب ولایت و کرامت بوده است ، واو را در **سمرقند** و **بخارا** با فحول علماء مناظرات ومباحثات واقع شده‌است، و کان ممن یضرب به المثل فی النظر، وفات او در سنهٔ ثلثین واربعمائه بوده (٤٣٠) وقیل اثنین وثلثین واربعمائه (٤٣٢) ومدت حیات او شصت وسه سال بوده است ودر مرثیهٔ او بعضی ازفضلا گفته اند :

نظم

لوصور الشرع شخصاً فاستفاض دماً　　بلطم خد و شق الجیب بالا یدی

لم یبلغ العشر مما کان یلزمه　　من البکاء علی القاضی ابی زید

دیگر **القاضی الامام ابوجعفر محمد بن عمرو الشعبی**(٢) است ، رحمه الله واو استاد **مولانا شمس الائمهٔ حلوائی** است ، واستاد **قاضی ابوزید**، و گویند یکتار موی مبارك **رسول** صلی الله علیه وسلم با **امام شعبی** است رحمه الله .

ودیگر **قاضی امام اسمعیل مستملی** است ،(٣)

---

١ ـ او از مردم دبوس ، شهرکی میان بخارا وسمرقندست ، فقیه حنفی است و موجد ومخترع علم خلاف ، و اوراست : کتاب التعلیقه درهمین علم ، ومنصوربن محمد سمعانی را کتابی بررد ابوزیدست بنام الاصطلام ، تألیفات دیگر وی عبارتست از : الاسرار فی الاصول والفروع، الانوار فی الاصول، تأسیس النظر فی اختلاف الائمه ، خزانة الهدی فی الفتاوی ، شرح الجامع الکبیر للشیبانی فی الفروع .

« لغت نامه وهدیة العارفین ج ١ ص ٦٤٨ »

٢ ـ ابن الاثیر اینچنین از وی نام برده : ابو جعفر محمد بن عمرو بن الشعبی القاضی الاسروشنی حدث ببخارا، ونسبت اورا بشعبی، ابن فریغون محدث مشهور داده است «اللباب فی تهذیب الانساب» اسروشنه واشروسنه ، بضم اول وفتح سین شهربزرگیست بماوراء النهر از بلاد هیاطله بین سیحون و سمرقند وازآنجا تا سمرقند بیست وشش فرسنگ است . « مراصد الاطلاع »

٣ـ قاضی امام ابوابراهیم اسمعیل بن محمد بن عبدالله مستملی بخاری متوفی درسنهٔ ٤٣٤ شارح کتاب مشهور «التعرف لمذهب اهل تصوف» واین شرح بسال ١٣١٢ هجری در لکهنو بطبع رسیده است. « کشف الظنون ذیل التعرف وهدیه ج١ ص ٢١٠ وشرح تعرف»

دیگر **قاضی امام زوزن**،(۱)

دیگر **قاضی امام ظهیرالدین صاحب الفتاوی**،(۲)

دیگر والد او **قاضی امام بدیع‌الدین** رحمهما الله ، وفضائل ومناقب ایشان ازحد حصر خارج است .

وبرجانب شرقی قضاة سبعه ، **مقبرهٔ شافعیان** است ، واینزمان مندرس است.

و درجانب شرقی مقبرهٔ شافعیان مزار مفخر اهل حدیث و مقتدای اصحاب **شافعی** رحمه‌الله، **الامام الهمام تاج‌الاسلام حمزه** است، **وهوالامام ابوالمفاخر محمدبن محمدبن طاهربن محمدبن ابراهیم‌بن حمزة الخطیبی الخدابادی** است، رحمه‌الله ، ولادت اودر **قریهٔ خداباد** بوده است ، درسنهٔ ثمان وثمانین وخمسمائه (۵۸۸) و **خداباد** ازدیه‌های بزرگ **بخارا**ست ، ازشهر تاآن دیه پنجفرسنگ است،(۳) واولاد واعقاب **تاج الاسلام** درجوارحضرت اویند، رحمهم‌الله ، واینزمان آن مقابر مندرس است ، وهیچ اثری وعلامتی نیست ،

ودرجانب قبلهٔ **قضاة سبعه** پیوسته ،(۴) تربت **الامام العامل العالم مولانا حسام الدین الاصیلی** است، وفرزند ایشان **القاضی الامام استاذ العلماء مولانا سراج الدین الاصیلی** رحمهماالله، ووفات ایشان درشهور سنهٔ اربع وعشر وثمانمائه (۸۱۴) بوده است .

وهم درجانب قبلهٔ مزار **قضاة سبعه** چون بتربت **خواجهٔ نمدپوش** رحمه‌الله

---

۱ ـ اصل : زودن . متن از چ

۲ـ ظهیرالدین ابوبکر محمدبن احمدبن عمر البخاری ، متوفی در سنهٔ ۶۱۹ ، اوراست : الفتاوی الظهیریه، الفوائد الظهیریة فی الفتاوی ، واین ملتقطی‌است ازشرح جامع الصغیر صدرشهید که ذکرش گذشت . « هدیه ج ۲ ص ۱۱۱ »

۳ ـ چ: ازدیه‌های بزرگ بخارا بوده‌است، ازشهرتاآن‌دیه مقدار پنج‌فرسنگ‌استه

۴ ـ چ : پیوسته است بایشان .

رفته شود : در آن میان تربت صاحب منتجب (۱) **مولانا حسام‌الدین اخسیکتی** است ، رحمه الله ، که از اقران **مولانا شمس الائمة کردری** اند ، رحمه الله.

ودرجانب قبلهٔ تربت **مولانا حسام‌الدین** مزار پرانوار **قاضی‌الامام فخرالدین** است ، **المعروف بقاضی خان** ، **و هوالامام الحسن‌بن منصوربن محمودبن عبدالعزیز المرغینانی (۲) رحمه‌الله المتولی بعمل‌القضاء ببخارا و نواحیها بحکم‌الخلافة والنیابةمن‌جهة الصدرالمعظم السعیدبرهان الدین ابی‌المکارم عبدالعزیزصاحب العمارات والخیرات المشهورفی‌الشرق والغرب رحمه‌الله** وامام **قاضی‌خان** رحمه‌الله ، مصنف **فتاوی** و **جامع الکبیر** و **جامع الصغیر** (۳) است ، وفضائل‌اورا نهایت نیست ، وازسید امام **ابوالقاسم شهیدسمرقندی** رحمه‌الله منقولست که گفت بعداز اداء حج در**کوه حرا** در **غار رسول‌الله** صلی‌الله علیه‌وسلم خلوتی‌نشستم ، دراثناء آن خلوت روزی روی برخاك نهادم و گفتم: الهی از حضرت تودولتی می‌طلبم ، و مصاحبت یکی از دوستان تومیخواهم ، هاتفی ندا کرد که: ما دولتی که آدمیان رادهیم، دریکی ازسه کار باشد، اول : **نبوت** ، دوم : **شهادت** ، سوم **فقر** ، در نبوت بسته شده‌است . اکنون شهادت اختیارمیکنی یافقر؟ (۴) من‌شهادت اختیار کردم ، باعتبار آنکه دانستم که تحمل بار فقر را وجودی همچو وجود

---

۱ ـ اصل : منتخب ، چ : صاحب مولانا .

۲ ـ متوفی درسنهٔ ۵۹۲ ، ومرغینان ، بفتح اول: شهریست بماوراءالنهر، از بلاد فرغانه . «هدیةالعارفین ج ۱ ص ۲۸۰ و مراصد الاطلاع »

۳ـ درهدیة العارفین ذکروی وتألیفاتش بدین شرحست : قاضیخان ـ الحسن‌بن منصور بن محمود بن عبدالعزیز الاوز جندی الامام فخر الدین ابوالمحاسن قاضیخان الفرغانی الحنفی توفی سنة ۵۹۲ اثنتین وتسعین وخمسمائه ، من تصانیفه: آداب الفضلاء فی‌اللغة ، الامالی فی‌الفقه ، شرح ادب القضاء للخصاف ، شرح الجامع الصغیر للشیبانی فی‌الفروع ، شرح الجامع الکبیر للشیبانی فی‌الفروع ، الفتاوی ، کتاب المحاضر ، الواقعات فی‌الفروع وغیر ذلك . « هدیه ج ۱ ص ۲۸۰ »

۴ـ چ : اکنون شهادت یافقر.

محمد رسول الله صلی‌الله علیه وسلم باید ، دیگر گفت :صحبت آندوست ما، که‌از مااللبیده‌یی ، روزجمعه بود ، میان سنت وفرض، که‌آندوست بیاید و بر پهلوی تو نشیند وترا اعلام کند ، بعد ازمراجعت از سفر مبارك . بهر شهری که میرسیدم ، تا نمازجمعه ادانمیکردم از آن شهر بیرون نمی آمدم چون به **فاخرهٔ بخارا** رسیدم روز جمعه بود ، میان سنت وفریضه، (۱) که مردی بیامد و برپهلوی من بنشست ، گمان بردم که آن ولیّ حق تعالی مگر اوست ، درین فکربودم که **قاضی‌امام‌فخرالدین** دادیدم که از آخر صفوف برخاست ونزدیك من آمد ، وآنکس را که برپهلوی من نشسته بود ، گفت که ازین مکان برخیز ، که آنکس که او مرویرا از حق تعالی خواسته است در **غارحرا** تونیستی، وخود بجای آنکس نشست ، رحمه‌الله .

ودرجوار (۲) **قاضی‌خان** بزرگان‌دیگرهستند، همچو(۳) **دهقان سغدی** که درجانب قبلهٔ تربت اوست ، رحمه‌الله ، که موی مبارك **پیغمبر** صلی‌الله علیه و سلم یکی بااوست .

ودرجانب قبلهٔ **دهقان سغدی** رحمه‌الله **حظیرهٔ مشایخ متصوفه** است ، چون **شیخ حسن نمد پوش ، وهوالحسن بن یوسف البخاری السامانی** رحمه الله ، **ارسلان‌خان غازی** اورا پدرخود خوانده بوده‌است ، وچون سلطان عصر اورا معتقد بود ، **بخارا** را از اهل اباحت و بدعت پاك داشتی ، وهرصوفی که بزور در بازار از سقا آب خوردی ، اورا از شهر بیرون کردی ، و گفتی: تصوف، نگاهداشت ادبست، چون ادب فرو گذاشت ، دعوی مجرد ماند ، و مدعی دور باید ، سی‌سال در خانقاه **بخارا** صائم‌الدهر بود ، و افطار او باندك چیزی بودی ، چون برگ جزر (٤) و

۱- ج : سنت و فرض .

۲ - ج : و درجوار حضرت .

۳ - ج : مثل.

٤ - جزر ، بفتح اول وثانی : معرب « گزر» است که زردك باشد . «برهان»

شلغم وسبزیهای دیگر ، ودرآخر حال (۱) بی‌باکی ازاهل اباحت ، گرمگاهی (۲) بخانقاه‌درآمد، وتیری‌برسرمبارك اوزد ، واوراشهید کرد ، وحضرت **شیخ‌العالم** (۳) قدس الله روحه ، بارها میفرموده اند که: درخاك **بخارا** دو کس رفته‌اند، که ایشان را بزندگان حاجت نیست ، یکی **شیخ ابوبکربن ابی اسحق کلابادی** و دیگر **خواجهٔ نمدپوش** رحمهما الله ، وفات خواجهٔ نمدپوش در سنهٔ تسع و خمسمائه (۵۰۹) بوده است ، گویند که این نظم گفتهٔ اوست :

نظم

این کهنه نمد بهر احد پوشیدم   تا ظن نبری که من بخود پوشیدم
دیدم که‌تنم‌خرقهٔ (٤) سلطان‌بقاست   انداختم اطلس و نمد پوشیدم (۵)

و دیگر درجنوب **ابوبکر طرخان** بر لب راه ، تربت **شیخ علی بخاری** است، رحمه الله ، واو ازمشایخ بزرگست ودر **شام و عراق وحجاز** (٦) صیتی عظیم دارد ، و هژده حج آورده است ، و عمر او زیادت از صدسال بوده ، و حضرت او چنین گفته‌است که: درتمام عمر (۷) ، مرا بغسل جنابت حاجت‌نیامد ، زیرا که بهیچ زن جمع‌نشدم ، واز احتلام نگاهداشته شدم، عزیزی گفته است که حضرت **پیغمبر** صلی الله علیه و سلم را بخواب دیدم ، مرا گفت ایفلان ، **علی بخاری** را زیارت کرده‌یی ؟ گفتم نی یا رسول‌الله ، گفت اورا زیارت کن که هر که اورا زیارت کند،

---

۱ - ج : درآخر .

۲- گرمگاه ، بروزن بزمگاه : بمعنی میان روزباشد که هوا درنهایت گرمیست، « برهان »

۳- مقصود از شیخ‌العالم ، شیخ سیف‌الدین باخرزی است که در ص ٤٠ ذکرش گذشت .

٤ - ج : خرگه .

۵ - در کتاب « نمونهٔ ادبیات تاجیك » تألیف صدرالدین عینی ، نام خواجهٔ نمدپوش مذکورنیست،

٦ - ج : شام و عراق ،

۷ - ج : فرموده که درتمامی عمر ،

ست که مرا زیارت کرده باشد ، و در آن مشهد بزرگان بسیارند ، چون **امام خطیب ابوالمعالی** وغیر او ، رحمهم‌الله .

و در جانب شرقی مزار **خواجهٔ نمدپوش** رحمه‌الله مرقد **علامة العصر استاد العلماء مولانا حمیدالدین شاشی** است [1] رحمه‌الله ، وفات ایشان در سنهٔ احدی و ثمانین و سبعمائه (۷۸۱) بوده است ، و اولاد و احفاد ایشان همه در یك حظیره‌اند ، رحمهم‌الله .

ذکر مزار ائمهٔ عقیلی

و در جانب قبلهٔ **ابوبکر طرخان** رحمه‌الله ، در مقابلهٔ **مسجد بغرابیگ** ، ائمهٔ عقیلی‌اند، رحمهم‌الله ، و این نسبت به **عقیل بن ابی‌طالب** [2] است ، رضی‌الله عنه ، ونسبت دیگر ایشان به **ابو ایوب انصاری** [3] است ، رضی‌الله عنه .

---

۱ ـ منسوب بشاش معرب چاچ ، وآن ناحیتی است بزرگ و آبادان و مردمانی غازی پیشه و جنگ‌کر و توانگر و بسیار نعمت ، واز وی کمان و تیر خدنگ و چوب خلنج بسیار افتد ، « حدود العالم ص ۷۰ »

نظامی گنجوی فرماید :

کمندی چو ابروی طمغاچیان   بخم چون کمان گوشهٔ چاچیان

« حواشی برهان قاطع ، ذیل چاچ ، از آقای دکتر محمد معین »

۲ ـ ابو یزید عقیل بن ابیطالب ، برادر امیرالمؤمنین علی علیه السلام ، مردی ظریف وخوش طبع وفصیح حاضر جواب وعالم بانساب قریش بود ، درسال ۳۹ هجری از برادر خود رنجید ونزد معاویه رفت ودرآن اوقات میان او و معاویه مناظرات بسیار بوقوع پیوست ،عقیل در اواخر عمر نابینا شد وهم درزمان معاویه وفات یافت ، «مجالس المؤمنین ص۸۵ وحبیب‌السیر ج۱ ص۵٦۹ وطبقات ابن‌سعد. چاپ اروپا ج ٤ ص ۳۸»

۳ـ ابو ایوب خالدبن‌یزید انصاری صحابی، رسول اکرم(ص)هنگام هجرت‌بمدینه بخانهٔ اونزل فرمود و تاخانهٔ آنحضرت بساختند بدانجا توقف داشت ، او درهمهٔ غزوات حضرت رسول حاضربود، وپس ازوفات آنحضرت ملازمت خدمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام میکرد،ودرجنگ جمل وصفین ونهروان دررکاب‌او بود ودرخلافت معاویه بسال

بقیه درصفحهٔ بعد

علامة العصر مولانا شرف‌الدین ابوالقاسم العقیلی الانصاری رحمه‌الله فرموده‌اند که‌جدمن **مولانا شرف‌الدین ابوحفص عمر بن محمد بن عمر العقیلی** (۱) رحمه‌الله مفتی الجن والانس بوده اند ، و حلال خوار ، و ضیاع ملك داشته‌اند ، امیر ولایت ، کافر بوده ، ازیشان مال خواسته ، انقیاد نکرده است ، شبی ایشان را پیش یوزان گرسنه حبس کرده است ، چون روز شده است ، ایشانرا سلامت یافته است ، ویوزان را بادب ایستاده ، **مجیرالدین** پدر **امام فخرالدین** بانی مدرسه ، آهویی صید کرده و بسرای ایشان بسر **پل بازارچه** فرستاد ، از آن نخوردند ، ایشانرا سبب ناخوردن پرسید، گفتند: اگر لشکر اسلام بیرون‌آید، وبا این لشکر که تو منقاد ایشانی در مقابله شود ، تو با کدام طائفه باشی ؟ (۲) مجیرالدین گریان شد وبسیار بگریست ، واین **ابوحفص عمر** شاگرد **نجم‌الدین عمر نسفی** اند ، (۳) و **برهان الائمه** پدر **صدرالشهید حسام‌الدین** را ، و **صدرالاسلام ابوالیسر** (٤) را ، **وامام زاهد دروازجکی** (٥) را ، رحمهم‌الله ، دریافته اند ،

مانده ازصفحهٔ قبل

۵۲ بامسلمین بمحاصرهٔ قسطنطنیه شد وبدانجادر گذشت، ودرنواحی شهر اورا بخاک سپردند، آنگاه که سلطان محمد ثانی‌اسلامبول‌راتسخیر کرد ، شیخ‌آق شمس الدین‌یکی ازاولیاء الله گفت بمکاشفه محل قبراورا دیده‌ام ، ودرسال۸٦۳مسجدی درهمانجاباستناد کشف اوبساختند وبسال ۱۰۰۰ احمد پاشا اتمکچی زاده آنرا توسعه داد ، وسلطان محمود مواریث رسول صلوات الله علیه‌را که تاآنگاه درخزانهٔ سرای بود، بدانجا نقل داد وتبرکاً رسم تاجگذاری سلاطین عثمانی درین مشهد بعمل میآمد ، «لغت‌نامه»

۱ ـ متوفی درسنهٔ ۵۷٦ ، واوراست : منهاج الفتاوی ، «هدیة ج ۱ ص ۷۸٤» .

۲ ـ چ : تو با کدام ایشانی ،

۳ ـ امام نجم‌الدین ابوحفص عمربن محمدبن احمدبن اسمعیل‌بن لقمان‌النسفی السمرقندی، فقیه‌حنفی ولادتش درسنهٔ٤٦۱ ووفاتش بسمرقند درسال۵۳۷ بوده ، تألیفاتش بسیارست از جمله : تاریخ بخارا . القند فی تاریخ علماء سمرقند در بیست مجلد ، « هدیة ج ۱ ص ۷۸۲ » درقندیه نامش مذکور نیست .

٤ ـ صدر الاسلام ابوالیسر البزدوی ، متوفی درسنهٔ ٤۹۳، اوراست : شرح‌جامع الصغیر امام شیبانی . «کشف‌الظنون ، ذیل جامع الصغیر»

٥ ـ منسوب بدروازه وآن‌قریه بیست بریکفرسنگی‌مرو. «مراصدالاطلاع»

وفات ایشان در سنهٔ ست و تسعین وخمسمائه (٥٩٦) بوده است ، اما ولادت **مولانا شرف‌الدین ابوالقاسم** مذکور ، در صفر سنهٔ خمس واربعین وستمائه (٦٤٥) بوده است ، وفات ایشان بعد از غارت **یسور** بچهارماه در غرهٔ ذوالقعدهٔ سنهٔ ست عشرة و سبعمائه (٧١٦) بوده است ، و والد ایشان **الامام العلامة مولانا شمس‌الدین احمد العقیلی** (١) رحمه‌الله **جامع الصغیر** ونظم**جامع‌الکبیر**را شرح‌نوشته‌اند،(٢) و بجامعین و زیادات (٣) معروف بوده ، و حافظ **کلام‌الله** بوده و حلال خوار ، و هرشبی پنج سپاره از قرآن خواندی ، (٤) و مراقبت احوال طلبهٔ علم کردی ، و تربیت فرمودی ، ودرمذهب مستقیم صلابت نمودی ، وفات او در پنجم رمضان سنهٔ سبع وخمسین وستمائه (٦٥٧) بوده است ، و اولاد و اعقاب ایشان در حوالی ایشان آسوده‌اند ، رحمهم‌الله .

ودرجانب قبلهٔ **ائمهٔ عقیلی** اندك مسافتی ، بر کنارهٔ تل ، تربت شیخ امام زاهدواعظ **ابوبکرمحمدبن‌احمد ابی‌سهل‌بن ابی اسحاق‌العتابی‌البخاری** است رحمه الله ، که مصنف تفسیر وزیادات وفتاوی وغیر آنست .

ذکرمقبرهٔ تل **خواجه ابوبکرحامد** رحمه‌الله **و هوالشیخ العالم العامل ابوبکرمحمدبن حامد** رحمه الله،حضرت‌او ازاهل ولایت و کرامت‌بوده، درعلم‌وحلم

١- شمس‌الدین احمد بن محمد بن احمدبن‌العقیلی‌البخاری ، نظم جامع الصغیر وجامع‌الکبیرشیبانی ازوست . «کشف الظنون»

٢- درعبارت متن تحریفی بنظر میرسد وشاید دراصل‌چنین بوده: نظم‌جامع‌الصغیر و جامع‌الکبیر را بشرح نوشته اند ، « یعنی مشروح » .

٣- مراد ازجامعین وزیادات ، جامع الصغیر وجامع‌الکبیرو کتاب الزیادات‌امام محمد شیبانی است ،

٤ - سپاره ، بکسر اول بروزن اشاره : مخفف سی‌پاره است ،وآن یك جزوباشد ازسی جزوکلام خدا . «برهان» وآقای دکترمعین درحاشیه افزوده‌اند :

هرسقطی بعهد تو لاف هنر زند ولی — زند مغان کجا رسدبرورق سپاره‌یی؟
سیف اسفرنگی «فرهنگ نظام»

درجهٔ اعلی وفضائل ومناقب او بیشمارست، وسرتربت اومجمع ابدال و اوتادست، وفات او درسنهٔ خمس وعشرین وثلثمائه (٣٢٥) بوده است ، و در تاریخ‌وفات **چهار بکر بخارا** رحمهم الله **مولاناکمال الدین میدانی** رحمه‌الله گفته‌اند :

نظم

بیکسال رفتند دو شیخ زاهد	**ابوبکر فضل** و **ابوبکرحامد**
زهجرت‌شدسیصدوبیست‌وپنج!	که‌درخاك‌رفتنداین‌هردو گنج!
ابوبکرطرخان امام مهین !	بسیصد برفت و ثلث ثلثین !
ابو بکر سعد آن‌امام سعید!	بشصت و بسیصد بجنت‌رسید !

گفته‌اند که هر که دریکروز **چهاربکر** را رحمهم الله، زیارت کندوایشانرا در کفایت مهمات وحاجات شیفع آرد ، بی‌شك‌حاجت برآید و مهم کفایت گردد ،و این معنی مجربست ،در سه بکر خلاف نیست، امادر چهارم خلاف کرده‌اند ، که **بکرفضل** است ،یا**بکراسحاق** رحمهم‌الله، زیارت کننده باید که هرپنج رازیارت کند تابیقین هر چهار را زیارت کرده باشد ، و بعضی از اهل کشف گفته اند که بنزدیك تربت **ابوبکر حامد** در جانب قبله ، دوقبرست ، هر که درمیان آن دو قبرایستد و دعا کند مستجاب شود.

و درجانب شرقی مزار **ابوبکر حامد** رحمه‌الله، مزارمتبرك **خواجهٔ گلریز** است، رحمه‌الله، وآنجا مجمع ابدالست و دیوانگان، (١) گویند ایشان ازمحبان و ملازمان خاندان **شیخ العالم** اند ، قدس الله تعالی سره ،

ومزار متبرکهٔ ، **خواجه عبدالرحیم کرمینکی** (٢) را رحمه الله ، درجانب‌قبلهٔ تربت **ابوبکرحامد** رحمه‌الله نشان میدهند ، اما متعین نیست ، گویند که هر ماه رمضان **شب قدر** را باو مینمودند ،

---

١ - ج: مجمع اوتاد ودیوانگانست .

٢- کرمینکی منسوب به« کرمینه» وکرمینه از جملهٔ روستاهای بخاراست ودر قدیم کرمینه را بادیهٔ خردك خوانده‌اند وازبخارا تاکرمینه چهارده فرسنگ است .
« تاریخ بخارا ص ١٠ »

قبور ائمهٔ شارستانی (۱)

ودرجانب قبلهٔ مزار **ابوبکر حامد** رحمه الله ، چون مسافتی رفته شود ، (۲) قبور **ائمهٔ شارستانی** است(۳)، چون **مولانا فخر الدین محمدبن محمد الشارستانی** و **مولانا رکن الدین عبد الرحیم بن احمد الشارستانی** ، واین مولانا رکن الدین پدر مادر این فقیرند ، و **مولانا جمال الدین محمدبن عبدالرحیم الشارستانی**، ایشان خال این فقیرند ، و مزار منور **مولانا سراج الدین محمدبن محمد القزوینی** که استاد **مولانا فخر الدین** اند ، برسر ایشانست، واولاد و اعقاب **ائمهٔ شارستانی** رحمهم الله ، درحوالی ایشانند ، و مزار منور **خواجه عبدالله برقی** (٤) را که از خلفای **خواجه یوسف همدانی** اند، رحمهما الله (٥) درهمین موضع نشان میدهند، اما بیقین و تعیین قبر ایشان معلوم نیست ، وجد اعلای ایشان خوارزمی الاصل اند به **بخارا** انتقال فرموده اند و ساکن گشته‌اند ، و خاندان ایشان همه اهل علم و صاحب ولایت و کرامت وحنفی المذهب وسنی الاعتقاد بوده‌اند ، رحمهم‌الله، ومزار **امام العالم الربانی مولانا جلال الدین الخلف البخاری** وبسیاری ازعلماء در آن حوالی اند ، رحمهم الله ،

دیگر در جانب قبلهٔ این تل ، مرقد منور و مشهد معطر **قطب الاولیاء شیخ العالم الزاهد، شیخ ابو بکر محمدبن ابی اسحق ابراهیم بن یعقوب الکلابادی**

۱- شارستان نام قدیم بیکندست ، وبیکند شهریست بین بخارا وجیحون. «تاریخ بخارا ص٤۲ ومعجم البلدان»

۲ - چ : روی .

۳ - چ : آنجاست .

٤- خلیفهٔ اول خواجه ابویوسف همدانیست ووفاتش درسنهٔ ٥٥٥ بوده ، درباب نسبت وی ببرق درخزینة الاصفیاء آمده که اصل وی ازخوارزم است ودرقصبهٔ برق سکونت داشته. «خزینة الاصفیاء ج ۱ ص ٥۲۱ »

٥ - اصل : رحمهم‌الله .

البخاری(۱) است ، قدس الله تعالی روحه ، صاحب **معانی الاخبار** و کتاب **التعرف لمذهب اهل التصوف** (۲) و غیر آن ، وشرح حال ایشان ازبیان مستغنی است ، آراسته بی‌زحمت آراستنست ، وفات ایشان درسنهٔ ثمانین وثلثمائه (۳۸۰) وقیل سنهٔ اربع او خمس وثمانین وثلثمائه بوده است .

ودرجوار ایشان درجانب شرقی، تربت **خواجه حسن اندقی**(۳) است، رحمه‌الله که ازخلفاء حضرت **خواجه ابویوسف همدانی** بوده اند، رحمه‌الله، **وهوابومحمد الحسن بن الحسین الاندقی ، شیخ وقته وصاحب الطریقة الحسنة فی تربیة المریدین ودعاء الخلق الی الله تعالی مع مارزقه‌الله سبحانه من صفاء الوقت ودوام العبادة و مداومة الریاضة (٤)واتباع الاثر واستعمال السنة والادب(٥) المنقولة عن النبی صلی الله علیه و سلم ، امام عبد الکریم صاحب انساب** رحمه الله ، درعلم حدیث شاگرد ایشانند ، ولادت او درسنهٔ اثنتین وستین واربعمائه (٤٦۲)(٦) بوده است ، ووفات او در بیست و ششم رمضان سنهٔ اثنتین و خمسین وخمسمائه (٥٥۲)

منقولست که در آن زمان که **خواجه حسن اندقی** ارادت آوردند، با حضرت **خواجه ابویوسف همدانی** رحمهماالله ، درخدمت و ملازمت ودوام صحبت اهتمام مینمودند، تاغایتی که از کفایت بعضی ازمهمات اهل واولاد اعراض کردند، وبتوجه

---

۱ - کلاباد : بفتح اول : محلتی است ببخارا، «معجم البلدان».

۲- یا: لمذهب التصوف

۳ - انداق دیهی است برسه فرسنگی بخارا وسمعانی درانساب خودآورده که در مرو دیهی دیگرست بر دوفرسنگی شهر که آنرا نیزانداق گویند، وانداق معرب اندك است و خواجه حسن از انداق بخاراست نه از انداق مرو ، « رشحات ص ۷ » اندق ، بفتح اول وثالث قریه ایست بر ده فرسنگی بخارا . « مراصد الاطلاع »

٤- چ : ملازمة الریاضة .

٥ - چ : والآداب .

٦ - فخرالدین علی صفی صاحب رشحات، ولادتش را درسنهٔ ٤٦٦ ضبط کرده است.

بنده مستغفری صحبت ایشان شدند ، **خواجه ابویوسف** رحمه الله ایشانرا نصیحت کردند و گفتند درویشی وعیال مند و[ترا] مباشرت کسب واسباب معاش باید کرد،(۱) **خواجه حسن** گفتند نخواهم، **خواجه ابویوسف** از آن جواب با ایشان عتاب کردند وبا ایشان سخن نمیگفتند ، تاآنزمان که **خواجه ابویوسف** رحمه‌الله ، حق تعالی را بخواب دید که با او این خطاب فرمود که : **یایوسف اعطیناك البصارة واعطینا الحسن البصارة و البصیرة** (۲) ای **یوسف** ترا بینایی عقل دادیم و **حسن** را بینایی عقل وبینایی دل دادیم .

و در جوار تربت **خواجه حسن** تربت **امام العالم الزاهد، شیخ الاسلام ، رکن الدین محمد بن ابی بکر المفتی البخاری المعروف با مامزاده** است ، رحمه‌الله ،(۳) صاحب کتاب **شرعة الاسلام** وهومن مشایخ **شیخ الاسلام صاحب الهدایة** (٤) رحمه‌الله، وتربت فرزند ایشان **امام سدید الدین** صاحب **عقود العقائد**(۵) فی علم الکلام است، وتربت فرزند امام سدید الدین ، **امام رکن الدین الشهید** که استاد **شیخ العالم سعیدبن المطهر الباخرزی** اند ، و تربت فرزند ایشان **مولانا**

---

۱ - ... عیالمند درویشید ومباشرت بعضی امور ضروریست ودرآن اهمال وامهال شرعاً وعقلاً جایز نیست . « رشحات ص ۸ »

۲ - در رشحات چنین‌است : یایوسف انا اعطیناك بصارة واعطینا الحسن البصارة والبصیرة . « رشحات ص ۸ »

۳ - متوفی درسنهٔ ۵۷۳ ، اسمعیل پاشا وحاجی خلیفه بجای شیخ الاسلام (رکن الاسلام) ضبط کرده اند ، « هدیه ج ۲ ص ۹۸ و کشف الظنون »

٤- الهدایة فی الفروع، تألیف شیخ الاسلام برهان الدین علی بن ابی بکر المرغینانی الحنفی، متوفی درسنهٔ ۵۹۳ . « کشف الظنون »

۵ - اسمعیل پاشا تألیف آنرا بپدر سدید الدین نسبت داده وحاجی خلیفه نوشته است : عقود العقائد للامام سدید الدین محمد بن ابی بکر المعروف بامامزاده البخاری صاحب شرعة الاسلام اتمه « سنة ستین و خمسمائه » و تصور میرود که هردو اشتباه کرده باشند .

ناصر الدین امامزاده وجمعی از اولاد واحفاد او درآن مرقد اند ، رحمهم‌الله ،

وبعضی از **امام رکن الدین ماضی** واولاد واعقاب ایشان را بعضی از جهلا ومدعیان نبش کرده‌اند ومقبره کرده‌اند ومقبرهٔ او را قبلهٔ خود ساخته‌اند، رحمهم‌الله تعالی علیهم.

ودرجانب قبلهٔ مرقد منور **شیخ ابوبکر** قدس سره ، اندك مسافتی ، مزار منور **استاد العلماء مولانا عبدالرحمن البخاری** است رحمه‌الله، که متحلی بانواع کمالات ظاهری وباطنی بوده‌اند ، وجامع بوده‌اند میان علم ادیان وابدان وشارح **المغنی** فی علم الاصول وشارح **الایضاح** فی علم المعانی ووفات ایشان درشهور سنهٔ اثنی عشرة وثمانمائه (۸۱۲) بوده است .

ذکر مزار منور که درجانب شرقی **مسجد سرد خشك** است ، **وهو الامام ابی عبدالله محمد بن الفضل بن عطیة بن عمر بن خالد العبسی(۱) الکوفی الشرقدونی، سکن قریة شرقدون و کانت لدیها ضیعة وکان نزل درب الخشابین (۲) ببخارا وسمع منه عامة مشایخ بخارا مثل ابی حفص احمد بن حفص وعیسی بن موسی الغنجار و محمد بن سلام البیکندی و غیرهم رحمهم الله ، و مات ببخارا بقرب دار المرضی وهومن تلامذة امام الاعظم رضی الله عنه .**

ودرجانب قبلهٔ این مزار ، اندك مسافتی، حظیره‌ییست برسرراه ، و بعضی از اهل حال آن قبررا نسبت به **امام قاضی خان** رحمه الله میکنند ،

ودرجانب شمال شهر ، برلب **حوض کمرگران** تربت **امام العلامه مولانا بدر الدین ورسکی**(۳) است، رحمه‌الله ، که ازاقران **امام فخر الدین رازی** اند ، (٤) ودر

---

۱ - اصل : خالدالعیسی ، وعبسی صحیح‌است منسوب به «عبس» بفتح اول وسکون ثانی وآن محلتی است بکوفه. «مراصد الاطلاع»

۲ - اصل : ورب الخشابین .

۳ - بدر الدین عمربن عبدالکریم الورسکی، متوفی درسنهٔ ۵۹٤ ، او نیز شرحی برجامع الصغیر شیبانی نوشته است ، « کشف الظنون ، ذیل جامع الصغیر » و رسك ، بفتح اول وثالث نام موضعی است . « مراصد الاطلاع »

٤ - امام ابوعبدالله محمدبن عمربن حسن‌بن حسین‌بن علی مشهور بفخر رازی ، متوفی درسنهٔ ۶۰۶ از فحول حکماء وعلمای شافعی وجامع علوم عقلی ونقلی بوده، تألیفات بسیار دارد ازجمله تفسیر کبیر که بارها درمصر واسلامبول بطبع رسیده است . « ریحانة الادب ج ۳ ص ۱۹۴ »

نماز مستغرق صحبت ایشان شدند ، **خواجه ابو یوسف** رحمه الله ایشانرا نصیحت کردند و گفتند درویشی وعیال مند و[ترا] مباشرت کسب واسباب معاش باید کرد،(۱) **خواجه حسن** گفتند نخواهم، **خواجه ابو یوسف** از آن جواب با ایشان عتاب کردند وبا ایشان سخن نمیگفتند ، تا آنزمان که **خواجه ابو یوسف** رحمه‌الله ، حق تعالی را بخواب دید که با او این خطاب فرمود که : **یا یوسف اعطیناك البصارة واعطینا الحسن البصارة و البصیرة** (۲) ای **یوسف** ترا بینایی عقل دادیم و **حسن** را بینایی عقل وبینایی دل دادیم .

و در جوار تربت **خواجه حسن** تربت **امام العالم الزاهد، شیخ الاسلام ، رکن الدین محمد بن ابی بکر المفتی البخاری المعروف با مامزاده** است ، رحمه‌الله ،(۳) صاحب کتاب **شرعة الاسلام** و هومن مشایخ **شیخ الاسلام صاحب الهدایة** (٤) رحمه‌الله، وتربت فرزند ایشان **امام سدید الدین** صاحب **عقود العقائد**(٥) فی علم الکلام است، وتربت فرزند امام سدید الدین ، **امام رکن الدین الشهید** که استاد **شیخ العالم سعید بن المطهر الباخرزی** اند ، و تربت فرزند ایشان **مولانا**

۱ـ ...عیالمند درویشید ومباشرت بعضی امور ضروریست ودرآن اهمال وامهال شرعاً وعقلاً جایز نیست . « رشحات ص ۸ »

۲ ـ در رشحات چنین است : یایوسف انا اعطیناك بصارة واعطینا الحسن البصارة والبصیرة . « رشحات ص ۸ »

۳ ـ متوفی درسنهٔ ۵۷۳ ، اسمعیل پاشا وحاجی خلیفه بجای شیخ الاسلام (رکن الاسلام) ضبط کرده اند ، « هدیه ج ۲ ص ۹۸ و کشف الظنون »

٤ـ الهدایة فی الفروع، تألیف شیخ الاسلام برهان الدین علی بن ابی بکر المرغینانی الحنفی، متوفی درسنهٔ ۵۹۳ . « کشف الظنون »

۵ ـ اسمعیل پاشا تألیف آنرا بپدر سدید الدین نسبت داده وحاجی خلیفه نوشته است : عقود العقائد للامام سدید الدین محمد بن ابی بکر المعروف بامامزاده البخاری صاحب شرعة الاسلام اتمه « سنة ستین و خمسمائه » و تصور میرود که هردو اشتباه کرده باشند .

ناصر الدین امامزاده وجمعی از اولاد واحفاد او در آنموضع‌اند ، رحمهم‌الله ،

ومزار **امام رکن الدین ماضی** واولاد واعقاب ایشان را بعضی ازجهلا وسفها نبش کرده‌اند، ومقبره [illegible] ، ومقبرهٔ او را محو ساخته‌اند، تجاوزالله تعالی عنهم ،

ودرجانب قبلهٔ مرقد منور **شیخ ابوبکر** قدس سره اندك مسافتی ، مزار منور **استاد العلماء مولانا عبدالرحمن البخاری** است، رحمه‌الله، که متحلی بانواع کمالات ظاهری وباطنی بوده‌اند ، وجامع بوده‌اند میان علم ادیان وابدان وشارح **المغنی فی** علم الاصول وشارح **الایضاح** فی علم المعانی ووفات ایشان درشهور سنهٔ اثنتی عشرة وثمانمائه (۸۱۲) بوده است .

ذکر مزار منور که درجانب شرقی **مسجد سرد خشك** است ، **وهو الامام ابی عبدالله محمد بن الفضل بن عطیة بن عمر بن خالد العبسی**(۱) **الکوفی الشرقدونی، سکن قریة شرقدون وکانت لدیها ضیعة وکان نزل درب الخشابین**(۲) **ببخارا وسمع منه عامة مشایخ بخارا مثل ابی حفص احمد بن حفص وعیسی بن موسی الغنجار و محمد بن سلام البیکندی و غیرهم رحمهم الله ، و مات ببخارا بقرب دار المرضی وهو من تلامذة امام الاعظم رضی الله عنه .**

ودرجانب قبلهٔ این مزار ، اندك مسافتی، حظیره‌ییست برسرراه ، و بعضی از اهل حال آن قبررا نسبت به **امام قاضی خان** رحمه الله میکنند ،

ودرجانب شمال شهر ، برلب **حوض کمرگران** تربت **امام العلامه مولانا بدر الدین ورسکی**(۳) است، رحمه‌الله ، که ازاقران **امام فخر الدین رازی** اند ، (٤) ودر

---

۱ ـ اصل : خالدالعیسی ، وعبسی صحیح است منسوب به «عبس» بفتح اول وسکون ثانی وآن محلتی است بکوفه. «مراصد الاطلاع»

۲ ـ اصل : ورب الخشابین .

۳ ـ بدر الدین عمر بن عبدالکریم الورسکی، متوفی درسنهٔ ۵۹٤ ، اونیز شرحی برجامع الصغیر شیبانی نوشته است ، « کشف الظنون ، ذیل جامع الصغیر » و رسك بفتح اول وثالث نام موضعی است . « مراصد الاطلاع »

٤ ـ امام ابوعبدالله محمد بن عمر بن حسین بن حسن بن علی مشهور بفخر رازی ، متوفی درسنهٔ ٦۰٦ از فحول حکماء وعلمای شافعی وجامع علوم عقلی ونقلی بوده تألیفات بسیار دارد ازجمله تفسیر کبیر که بارها درمصر واسلامبول بطبع رسیده است . « ریحانة الادب ج ۳ ص ۱۹۲ »

میان ایشان مناظره ومباحثه بسیار واقع شده است ، وقصهٔ ایشان مشهورست ،

دیگر در **تیمچهٔ مدرسهٔ خان** حظیرة الفضلا ست ، اول **ذوالبیانین صاحب اللسانین علامة العرب والعجم مولانا رضی الدین نشابوری** ، (۱)

ودیگر **صاحب الیمینی ابوالنصر محمدبن عبدالجبار العتبی** (۲) **منسوب الی عتبة بن غزوان الصحابی** (۳) رضی الله عنه .

ودیگر صاحب **کلیه** (٤) **سلیمانشاه** ، رحمهم الله ،

دیگر درمیان شهر ، برسر **کوی صفه** مرقد منور **خواجه حلیم الدین دیمونی** است ، **وهو ابومحمد حلیم بن محمدبن علی بن الحسین بن احمد بن الحلیم الدیمونی کان فقیه اصحاب الشافعی** رحمه‌الله ، حضرت او درعلم وحلم کمالی داشته است ، ودر زهدوورع ، قدمی راسخ ، وتربت او درمقابلهٔ **خانقاه صوفیان** است ، برسر **محلهٔ صفه** واین خانقاه خانهٔ اوبوده است که وقف کرده است ،

منقولست که وقتی شش سال **دیمون** را آب منقطع شد ،(۵) وآب از **جوی نو**

---

۱ - متوفی درسنهٔ ۵۹۸ ، «ریحانة الادب» سدیدالدین محمد عوفی درحق وی چنین نویسد: ازابتدای عالم تااین غایت برفلك علم خورشیدی ازو تابنده‌تر ودرمیدان بیان سواری ازوتازنده‌تر نبوده‌است... هزارجان فدای طبعی باد که اگر درمسائل خلاف نکته‌یی نویسد همهٔ علماآنرا برجان نویسند واگر درلطائف اشعارتنوقی کند همهٔ فضلاءآنرا بر دیده نهند . «لباب الالباب ج ۱ ص ۲۲۰ طبع لیدن»

۲ - صاحب تاریخ مشهوریمینی ، متوفی درسنهٔ ٤۲۷ . «ریحانة‌الادب ج ۳ ص ٦۷»

۳ - عتبة بن غزوان الصحابی : وی درسال ۱۵ هجری ازجانب خلیفهٔ ثانی مأمور شد که درناحیهٔ ابلة (بضم اول وثانی وتشدیدوفتح ثالث) شهری بسازد تامیان پادشاهان ایران وهند طریق آمد وشد مسدود گردد واز یکدیگر استمداد نتوانند کرد ، شهر مزبور پس‌از سه سال باتمام رسید وچون اطراف و جوانبش سنگلاخ بود بصره نامیده شد ، چه اعراب مثل این‌جای‌را بصره گویند ، وبعدازآنکه بصره مجمع طوائف خلایق گشت ، عتبه ، مجاشع‌بن مسعود را بحکومت آن دیار باز داشته بمدینه مراجعت کرد وبعالم آخرت انتقال یافت ، درسنهٔ هفده هجری . «حبیب‌السیر ج ۱ ص٤۸۲»

٤ - اصل: کلیله ، متن از چ .

۵ - چ : نرسیده بود .

بود ، برسوی **جوی مولیان** (۱) بعداز رنج بسیار ازاهل دیه تقرب کردند ، و اول زمینهای خواجه را آب دادند ، چون خواجه را خبرشد ، گفت: آه ، خطا کرده اند ، که پیش از ما دیگران بوده اند که حقابه ایشان را بود . شاید که آنجماعت بواسطهٔ شرم ، خاموش کرده باشند ،(۲) خواجه از دهقانان سؤال کردند که اگر این آب ، زمین تاچند گاه بدارد ؟ گفتند : تاسه سال ، خواجه برآن زمین زراعت نکردند تااین مدت گذشت ، وفات ایشان درسنهٔ ست وعشروار بعمائه (٤۱٦) بوده است ، وزیارت ایشان در کفایت مهمات اثرعظیم دارد ، ومقام ابدال واوتادست ، واهل کشف وزنده دلان برآنجا بسیار انوار دیده‌اند ،

ودیگر برجانب شمال شهر ، **مقبرهٔ نورآباد** است ، ودرآنجا ازعلماء ومشایخ واولیاء رحمهم الله بسیارند ،

دیگر قریب به **برج عیار** برخاکریز حصار قدیم ، تربت شیخ زاهد و عابد مجاهد **خواجهٔ اولیاءِ کلان** (۳) است ، که خلیفهٔ **خواجهٔ خواجگان ، خواجه عبدالخالق غجدوانی** اند ، رحمهماالله ، وفضائل ومناقب ایشانرا نهایت نیست .

و درجوار تربت ایشان ، فرزند ایشان **خواجهٔ غریب** (٤) است ، رحمه الله که خلیفهٔ ایشان بود ، وخدمت **خاوندتاج الدین ستاجی** گفته‌اند که: شیخ مجذوب سالك **شیخ حسن بلغاری** قدس سره (۵) فرموده‌اند که در ایام حیات خود بسیار از اصحاب دل واصحاب سر را خدمت کردم ، کسی بمرتبهٔ **خواجهٔ غریب بخاری** ندیدم .

---

۱ - همان جوی مولیانست ، وذکرآن درتاریخ بخارا بتفصیل آمده است .

۲ - چ : کشته .

۳ - وفات خواجهٔ اولیاءِ کلان در سال ٦۲۷ بوده است .
«خزینة الاصفیاء ج ۱ ص ۵۳٦»

٤ - وفاتش بسال ۷۱۱ بوده است . «خزینة الاصفیاء ج ۱ ص ۵٤۰»

۵ - اصلش از نخجوان است و ارادتش بدو واسطه بشیخ ابوالنجیب سهروردی میرسد ، مدت عمرش نودوسه سال و وفاتش در ٦۹۸ بوده قبرش درسرخاب تبریزست .
«سفینة اولالیاء ص ۱۸۲»

ودرجوار ایشان **خواجهٔ سوکمان** اند (١)، که هم ازخلفای این خانواده‌اند. و در جانب شرقی مزار **خواجهٔ اولیاء** رحمه‌الله اندك مسافتی، مرقد منور **شیخ نورالدین** است، که از احفاد **خواجهٔ اولیاء** اند: رحمهماالله.

دیگر در اندرون حصار، بر **دروازهٔ سمرقند** مشهد مطهر **سید ابوالحسن همدانی** است، رحمه‌الله، المعروف به **سیدپابند**، **صحب المشایخ وصارمن کبارهم قطع البادیة مرات علی التوکل، وهوالشیخ السیدالامام(٢) ابوالحسن محمد ابن علی بن الحسین بن الحسن بن القاسم بن محمدبن القاسم بن الحسن بن زیدبن الحسن بن علی بن ابیطالب، العلوی الهمدانی رضی‌الله‌عنه وعن آبائه الکرام**، ازعلماء شریعت واز مشایخ طریقت و حقیقت است، وبنده‌یی با آبرویست بردرگاه خداوند عزوجل، و **خواجهٔ امام ابوبکر ابی اسحاق کلاباذی** رحمه‌الله شاگرد اوبود، ودرمصنفات خود ازو سخنان نقل فرموده است.

گویند که ازسلاطین آن عصریکی اورا بطریق ظلم بند کرده بود، و در آن حال بآن کیفیت وفات یافت، وصیت کرد تا او را باهمان بند دفن کردند، و **اهل بخارا** را درزهدوتقوی وعلم وولایت و کرامت اواعتقاد عظیم است، وهیچ مهم نرسد الا کفایت شود، (٣) ودرطریقت، انتساب **بشیخ جعفرخلدی کردری**(٤) رحمه‌الله دارد، و جعفر خلدی مرید **شیخ جنید** بود، قدس الله روحه، (٥)

---

١ - خلیفهٔ سوم است از خلفاء خواجهٔ اولیاء که بعد از خواجهٔ زکی و قبل از خواجهٔ غریب بدعوت خلق مشغول گردیده. « رشحات ص٣٠ »

٢ - ج : وهوالشیخ الامام.

٣ - ج : وهیچکس آنجا نرسد الاکفایت شود.

٤ - ابومحمد جعفربن محمدبن نصیرالخلدی متوفی در سنهٔ ٣٤٨. « اللباب فی تهذیب الانساب »

٥ - ابوالقاسم جنید بغدادی ملقب بسید الطائفه متوفی در سنهٔ ٢٩٧ روز شنبهٔ بیست وهفتم رجب. « خزینة الاصفیاء ج ١ ص ٨١ »

واز **سیدابولحسن** (١) رحمه‌الله منقولست که شبی **جعفرخلدی** مرا گفت که امشب نزدیك ماباش، نباشیدم و تعلل کردم، بواسطهٔ آنکه مرا در خانه مرغ بریانی بود و کرنج (٢) ونفس مرا بدانجا کششی‌بود، چون وقت افطارشد، دیگ را خادم ازتنور برمیکشید، از دست او بیفتاد و بشکست و کرنجها بخاك مخلوط شد، چون بدان مشغول شدند، سگی درآمد ومرغ را دربود، چون بامداد چشم شیخ برمن افتاد، فرمود: هر که دل پیران نگاه ندارد حقتعالی سگی‌را بروی مسلط گرداند، **توفی ببخارا فی المحرم سنة خمس وتسعین وثلثمائه و دفن فی‌داره بالسهله (٣) ثم‌رفعوا عظامه بعد عشرین سنة اواکثر، لاجل الحصار ودفنوها فی موضع آخر.**

درنسخهٔ کهنه‌یی دیده شد که آن سنگی که برسر قبر **سید ابوالحسن** است، **ازکوه حرا** آورده‌اند، ازآنموضع که باراول **رسول** را صلی‌الله علیه وسلم وحی آمد، **وسید ابوالحسن** وصیت‌کرده که بر سر قبر ایشان نهند، واینزمان اهل حاجات و بیماران بآن تقرب مینمایند ومهمات کفایت میشود ومجربست.

دیگر دراندرون حصار، نزدیك به **دروازهٔ کمرگران** مزاریست که آنرا نسبت بامام **سفیان ثوری** رضی‌الله عنه‌میکنند، واین نسبت سهوست، چرا که در **جامع‌الاصول** (٤) وغیرآن چنین نوشته اند که: **مات بالبصرة فی‌سنة احدی و ستین و مائة‌فی خلافة المهدی**، ودر **شرح صحیح کرمانی** رحمه‌الله چنین نوشته اند که: **مات بالبصرة متوارياً من سلطانها ودفن عشاء سنة ستین ومائة.**

---

١ - شیخ فریدالدین عطار ازوی به «حمزهٔ علوی» یاد میکند. « تذکرة الاولیاء ج ٢ ص ٢٨٣ طبع لیدن »

٢ - کرنج، با اول مضموم وثانی‌مکسور، بنون زده: برنج باشد. رضی‌الدین نیشابوری راست:

تا چون کرنج جود تو نامد برون زپوست   با عیش‌خوش نپخت مرا هیچگونه ماش

« جهانگیری »

٣ - ج : بالسلمة رانسخه بدل آورده.

٤ - جامع الاصول لاحادیث‌الرسول، تألیف ابی‌السعادات مبارك‌بن محمدالمعروف بابن الاثیر الجزری الشافعی متوفی درسنهٔ ٦٠٦. « کشف الظنون »

دیگر برجانب شمالی مسجد جامع ، **خواجه عمر غازی ریغدمونی** (۱) است وپسر او **ابوبکر** که عالم و زاهد وعارف بوده‌اند و امام مسجد جامع ، وفات پدر در رمضان سنهٔ ثلاث وتسعین و اربعمائه (۴۹۳) بوده‌است ، ووفات پسر در جمادی الاولی سنهٔ ثمانی عشر وخمسائه (۵۱۸) بوده ،

وبر جانب شمالی این عزیزان ، اندك مسافتی، مزار **الشیخ السالك الناسك شیخ محمد حلاج** (۲) است ، رحمه‌الله ، که از جملهٔ خلفای خانوادهٔ خواجگانند رحمهم‌الله.

دیگر برجانب جنوبی مسجد جامع ، اندك مسافتی ، گنبد مختصریست ، و دروی مزار **ارسلان خان غازی** است رحمه‌الله، وواقع‌چنان‌نیست، چراکه‌وفات او در **بلخ** بوده است ، درسنهٔ اربع اوخمس وعشرین وخمسمائه(۵۲۴یا۵۲۵) و قالب‌او را از**بلخ** به **مرو** بردند ودرمدرسه‌یی که بنا کرده است دفن کرده‌اند ، وولادت او در **سوس** بوده است که دیهی است ازدیههای **مرو** واو فرزند نبیرهٔ بانی رباط ملکست و **سلطان سنجر**(۳) داماداوست ، واورا **طفقاج خان** نیزمیگفته‌اند ، **وطفقاج کبیر : ابراهیم‌بن نصر** است ، پدر بانی رباط ملك ، و مناره‌یی که متصل بمسجد جامع ایست،عمارت **ارسلان‌خان**است،وآن درسنهٔ احدی‌وعشرین‌وخمسمائه(۵۲۱)بوده‌است،

دیگر بر **دروازهٔ آهنگران** در اندرون حصار ، تربت **شیخ العالم العارف المجاهد**(٤) **شیخ نورالدین خلوتی** است، رحمه‌الله ، که از خلفای خانوادهٔ **شیخ الکبیر نجم‌الدین‌کبری** اند ، قدس‌الله سره ، (۵)

۱ - ریغدمونی منسوبست به «ریغدمون» بفتح اول و ثالث ، وآن قریه ییست در چهار فرسنگی بخارا .
« معجم البلدان »

۲ - فخرالدین علی صفی مینویسد که قبروی در ولایت بلخ است ، والبته بخطا رفته است .
رك « رشحات ص ٤۱ »

۳ - ج : المجاهد المشاهد .

٤ - ج : روحه .

دیگر درجانب‌جنوب **مسجد آدینهٔ قدیم** نزدیك بازار **دروازهٔ آهنین** تربت **مولانا نورالدین صیرفی** (۱) است، رحمه‌الله، که ازاقران**مولانا شمس‌الائمه کردری** بوده‌اند ، رحمه‌الله، وامام مسجد جامع **بخارا** ودائم معتکف درمسجد ودر روزغارت **چنگیزخان** در محراب جامع نشسته بوده‌اند ، وسربزانو نهاده **چنگیزخان** هرچند سعی کرده‌است تاروی مبارك ایشان را بیند ،میسر نشده‌است،آخر سر مبارك ایشانرا برداشته در روی اوآب دهان انداخته وایشان راشهید کرده‌است .

دیگر درپایان شهر، بر کنارهٔ رود،تربت شیخ عالم‌عارف سالك‌ناسك مخلص(۲) اساری المسلمین **مولانابدرالدین المیدانی** است ، رحمه‌الله ، که‌نادرهٔ دهرواعجوبهٔ زمان خود بوده، ووفات او در روزپنجشنبه چهارم ذوالحجة سنهٔ‌ثمان عشرة وسبعمائه (۷۱۸) بوده است .

دیگردرجانب قبلهٔ شهر،بر**تل‌سنگریزه** مزارمنور شیخ سالك مجذوب برکة الزمان **بابا مبارك چهارطاقی** است ، رحمه‌الله ، ووفات او درشب بیست‌ویکم رمضان سنهٔ اربع عشرة وثمانمائه (۸۱٤) بوده است .

یاربنابلغ منا ومنك تحیةوسلاماً الی ارواحهم (۳)

۱ - ج : صیرافی .

۲- بضم اول وفتح ثانی وتشدید و کسر ثالث .

۳ - ج : یاربنا بلغ الی ارواحهم منا ومنك تحیة وسلاماً .

تکملهٔ حواشی

ص ۱۸ س ۱ : **خواجه ابوحفص کبیر**

عوفی مینویسد :

شیخ ابوحفص کبیر گفت که وقتی مرا پسری عالم بود وفات یافت ، و در وفات او جزع میکردم و بهیچ نوع ساکن نمیشدم تا بگفت دیوانه‌یی و مغنی سکون پدید آمد و خرسند شدم ، گفتند چگونه بود ؟ گفت دیوانه‌یی بنزدیك من آمد و گفت صبر کن و شکر کن که اگر پسر تو بزیستی و چون من بودی ، تو چه کردی ؟ و مغنی گفت ای **ابو حفص** آنچه پسر تو یافت از خدایتعالی ، او را بهتر از پدری تو ، و آنچه تو یافتی از صبر برین مصیبت ، ترا بهتر از فرزندی او ، بدین دو سخن تمامت اندوه از دل من برفت .

« جوامع الحکایات ، باب پانزدهم از قسم اول
نسخهٔ شمارهٔ ۷۷ مجلس شورای ملی »

ص ۲۸ س ١٤ :

الامام ابوبکر محمد بن‌الفضل‌بن جعفر البخاری ...

عوفی مینویسد :

آورده‌اند که در **بخارا** یکی از مریدان **بکر فضل** کرباس فروش بود ، که پیوسته خدمت او کردی ، و بنفس و مال در راه ارادت او مسامحت ننمودی ، و او را پسری بود جوان و کارنادیده و بی‌تجربه ، اتفاق افتاد که در ماه رمضان او را با دختری بگرفتند و والی او را حبس فرمود ، و اموال پدر او را تعرض رسانید ، او بخدمت **بکر فضل** رفت ، و از وی در آن معنی استعانتی طلبید ، **بکر** گفت این کاری بزرگست ، و زنا

بنده رمضان . من این را شفاعت نتوانم کرد ،واین لایق حال من نبود ، مردقطعه‌یی کاغذ پیش **بکر** آورد ، و گفت مرا شفاعت نامه‌یی بنویس بنزدیك مالك دوزخ ، تا مراعذاب نکند، **بکرفضل** گفت برات من روانبود برمالك دوزخ، که قبول‌نکند ، مرد گفت: ای **بکر** انصاف بده صحبت من باتو ازبهر این‌جهان است ، یا ازبرای آن جهان . چون درین جهان ثمرهٔ صحبت تو بمن نرسید ، ودرقیامت هم آنرا اثری‌نبود پس درصحبت توجه فایده باشد ؟ **بکر** ساعتی تأمل کرد ، پس گفت راست گفتی که حسن عهد تقاضا میکند که حقوق ترابی‌مماطلت ادا کردمی ،پس سوارشد وبنزدیك امیر **خراسان** رفت ، وقصهٔ‌آن مردهم بر آن منوال پیش‌امیر بازراند ، وآن پسر را شفاعت کرد ، امیر بخندید وآن پسررا ازحبس‌بیرون‌آورد ، **بکرفضل** کس فرستاد وآن دختررا بجهت پسرخطبه کرد ، وعقدمناکحت میان ایشان مؤکد شد ،

« جوامع الحکایات ، باب نوزدهم ازقسم دوم »

ص ۲۷ س ۱۳ :

نه تن بودند زآل سامان‌مشهور
هریك بولایتی وشهری مذکور

بیت مزبور بضبط **عوفی** چنین است :

نه تن بودند زآل سامان مذکور
گشته بامارت خراسان مشهور

و صواب همین است ، زیراکه از **آل‌سامان** که یازده تن بودند ، فقط نه تن مذکورند و مشهور ، نخستین ایشان **نصراول**، پسر **احمد** ست (۲۶۱ - ۲۷۹) و آخرین ایشان **امیرمنتصراسمعیل‌بن نوح** (۳۸۹- ۳۹۵) که بعد ازبرادرش **عبد الملك بن‌نوح** برتخت ملك نشسته واکثرعمرش در گریختن و آویختن بسرشده وبارها بدست خصمان گرفتار شده وباز خلاص یافته وسلسلهٔ سامانیه بکلی بروختم شده است .

عوفی گوید :

«وآخر این‌دولت بر **امیرمنتصراسماعیل‌بن‌نوح‌بن‌منصورالساما نی** ختم‌شد

اگر چه جوان بود ، امادولت پیر گشته بود، درامور ملك **آل‌سامان** سامان نمانده وجان ملك برمق رسیده. و [او] دراول عهد **سلطان یمین‌الدولةمحمود** بود، بارها بردست خصمان گرفتارشد و بازخلاص یافت ، بسیاربکوشید تا ملك پدر بدست‌آورد، اما باقضای آسمانی و تقدیر یزدانی کوشش انسانی مفید نیست ، **لارادلقضائه و لامعقب لحکمه یفعل‌الله‌مایشاء ویحکم مایرید** واز ملوك **آل‌سامان** ازهیچ کس شعر روایت نکرده‌اند ، جز ازوی واشعار او مطبوع است و پادشاهانه ، ودرآن‌وقت که در **بخارا** برتخت ملك نشست از اطراف خصمان برخاسته بودند ، وارکان‌دولت او تمام نفور شده ، شب وروز براسپ بودی ، و لباس اوقبای زندنیجی بود ، واکثر عمراو در گریختن وآویختن بسرشد، روزی‌جماعتی ازندما اوراگفتند که ای‌پادشاه چرا ملابس‌خوب نسازی و اسباب ملاهی که یکی‌از امارات پادشاهی است نپردازی؟ او این قطعه که آثار مردی ازمعانی آن ظاهر ولایح است ، انشا کرد .

نظم

گویند مراچون‌سلب‌خوب‌نسازی
مأوی گه آراسته و فرش ملون

با نعرهٔ گردان چکنم لحن مغنی
باپویهٔ‌اسبان چکنم مجلس گلشن

جوش‌می‌ونوش‌لب‌ساقی‌بچه‌کارست
جوشیدن خون باید بر عیبهٔ دشمن

اسپست وسلاحست مرابزمگه وباغ
تیرست‌و کمانست مرالاله‌وسوسن

ودرشکایت فلك غدار و سپهر مکار ، این دو بیت از نهانخانهٔ قریحت بعرصهٔ بیاض فرستاد ، واین نفثة‌المصدور بپرداخت :

بیت

ای بدیدن کبود وخود نه کبود
آتش از طبع و در نمایش دود

وای دو گوش تو کر مادر زاد
با توام گرمی و عتاب چه سود؟

« لباب الالباب ، ج ۱ ص ۲۲/۳۳/۲۹۳ »

ص ۵۱ س ۱۸ :

۱۲ - برهان الاسلام ...

...رمضان . من این را شفاعت نتوانم کرد ، واین لایق حال من نبود ، مرد قطعه‌یی کاغذ پیش **بکر** آورد ، وگفت مرا شفاعت نامه‌یی بنویس بنزدیک مالك دوزخ ، تا مراعذاب نکند، **بکر فضل** گفت برات من روانبود برمالك دوزخ، که قبول نکند ، مرد گفت: ای **بکر** انصاف بده صحبت من باتو از بهر این جهان است ، یا از برای آن جهان ، چون دربن جهان ثمرهٔ صحبت تو بمن نرسید ، ودرقیامت هم آنرا اثری نبود پس درصحبت توجه فایده باشد ؟ **بکر** ساعتی تأمل کرد ، پس گفت راست گفتی که حسن عهد تقاضا میکند که حقوق ترا بی‌مماطلت ادا کردمی ، پس سوار شد و بنزدیك امیر **خراسان** رفت ، وقصهٔ آن مردهم بر آن منوال پیش امیر بازراند ، وآن پسر را شفاعت کرد ، امیر بخندید وآن پسررا ازحبس بیرون آورد ، **بکر فضل** کس فرستاد وآن دختررا بجهت پسر خطبه کرد ، وعقدمناکحت میان ایشان مؤکد شد ،

« جوامع الحکایات ، باب نوزدهم ازقسم دوم »

ص ۲۷ س ۱۳ :

نه تن بودند زآل سامان مشهور هریك بولایتی وشهری مذکور

بیت مزبور بضبط **عوفی** چنین است :

نه تن بودند زآل سامان مذکور گشته بامارت خراسان مشهور

و صواب همین است ، زیرا که از **آل سامان** که یازده تن بودند ، فقط نه تن مذکورند و مشهور ، نخستین ایشان **نصر اول**، پسر **احمد** ست (۲۶۱ - ۲۷۹) و آخرین ایشان **امیرمنتصر اسمعیل بن نوح** (۳۸۹- ۳۹۵) که بعد ازبرادرش **عبد الملك بن نوح** برتخت ملك نشسته واکثرعمرش در گریختن و آویختن بسرشده وبارها بدست خصمان گرفتار شده وباز خلاص یافته وسلسلهٔ سامانیه بکلی بروختم شده است .

عوفی گوید :

« وآخر این دولت بر **امیرمنتصر اسماعیل بن نوح بن منصور السامانی** ختم شد

اگر چه جوان بود ، اما دولت پیر گشته بود، درامور ملك **آل سامان** سامان نمانده وجان ملك برمق رسیده، و [او] دراول عهد **سلطان یمین الدوله محمود** بود، بارها بردست خصمان گرفتارشد و بازخلاص یافت ، بسیاربکوشید تا ملك پدر بدست آورد، اما باقضای آسمانی و تقدیر یزدانی کوشش انسانی مفید نیست ، **لاراد لقضائه و لامعقب لحکمه یفعل الله مایشاء و یحکم مایرید** واز ملوك **آل سامان** ازهیچ کس شعر روایت نکرده‌اند ، جز ازوی واشعار او مطبوع است و پادشاهانه ، ودر آن وقت که در **بخارا** بر تخت ملك نشست از اطراف خصمان برخاسته بودند ، وارکان دولت او تمام نفور شده ، شب وروز براسپ بودی ، و لباس اوقبای زندنیجی بود ، واکثر عمراو در گریختن وآویختن بسرشد، روزی جماعتی ازندما اورا گفتند که ای پادشاه چرا ملابس خوب نسازی و اسباب ملاهی که یکی از امارات پادشاهی است نپردازی؟ او این قطعه که آثار مردی ازمعانی آن ظاهر ولایح است ، انشاکرد .

نظم

گویند مراچون سلب خوب نسازی مأوی گه آراسته و فرش ملون

با نعرهٔ گردان چکنم لحن مغنی باپویهٔ اسبان چکنم مجلس گلشن

جوش می ونوش لب ساقی بچه کارست جوشیدن خون باید بر عیبهٔ دشمن

اسپست وسلاحست مرابزمگه وباغ تیرست و کمانست مرا لاله وسوسن

ودرشکایت فلك غدار و سپهر مکار ، این دو بیت از نهانخانهٔ قریحت بعرصهٔ بیان فرستاد ، واین نفثة المصدور بپرداخت :

بیت

ای بدیدن کبود وخود نه کبود آتش از طبع و در نمایش دود

وای دو گوش تو کرّ مادر زاد با توام گرمی و عتاب چه سود؟

« لباب الالباب ، ج ۱ ص ۲۹۳/۳۳/۲۲ »

ص ۵۱ س ۱۸ :

۱۲ - برهان الاسلام ...

دشمنت را خدمتی تعلیم میکردم، ولیکن
سخت کودن بود، نتوانستمش استاد کردن

بندهٔ شاهم، ز آزادی وحال خویش، لیکن
سخت ترسانم نشسته، ازچه ؟ از آزاد کردن

وشنیدم که «یمملوک» ملك اورا از دیوان مفروز فرموده بودند ، واز خراج و بیگار و شکار مصون و مسلم داشته ، و زیر **سمرقند** در آن معنی قصدی میکرد ، قطعه‌یی گفت ، بنده را این سه بیت از آن **قطعه** پیش بر خاطر نیست ، و آن اینست :

بیت

خسرو عالم وسلطان سلاطین جهان
ای شده بنده درگاه رفیعت که و مه

گشت فرمان ترا چشم گشاده بنفاذ
تا که درابروی طغرای توافتاد گره

و درآخر میگوید :

بنده‌راجود توصد شهر بخواهد بخشید
خلق در غصه که آزاد چرا شد یك ده

اضداد را رعایت کرده است . بنده و آزاد وشهروده .

وا کنون طرفی ازرباعیات اوبیان کرده آید، درمدح **سلطان ابراهیم بن الحسین** رحمه‌الله گوید :

بیت

از رای تو روی ملك پیرایه کند
کان از کف با دل تو سر مایه کند

آن چتر تو کآفتاب در سایهٔ اوست
جاییست که آفتاب را سایه کند

وله

ای حضرت تو پناه عالم گشته
پشت گردون زعدل توخم گشته (۱)

در عمر تو صد محرّم افزوده و باز
بر دشمن تو عمر محرم گشته

وله

صد عمر ، شها ! در طرب و ناز گذار
تیر از جگر دشمن بد ساز گذار

نی‌نی ، تو کمان مکش بروی دشمن
این سخت کشی بدشمنان باز گذار

۱- درچاپ لیدن چنین است : «پشت گردون زعدل تو کم گشته» ! ، متن از نسخهٔ چاپ تهران مصحح استاد نفیسی .

وی استاد **عوفی** است ، واو در **لباب الالباب** ترجمه‌اش را چنین آورده است:

الصدر الکبیر برهان الاسلام تاج الملة والدین **عمر بن مسعود احمد** رحمه الله .

آسمان مجد و آفتاب احسان، واسطهٔ عقد **آل برهان**، صدری که شرف مکتسب او بعز منتسب موصول بود ، و شجرهٔ پدر و جد بثمرهٔ جهد و جد او مثمر ، دلش آسمان همت ، دستش دریا صفت ، علمش کامل ، کرمش شامل ، درحسم [ختم] مادهٔ فساد برهانش ظاهر ، درقلع قلعهٔ عناد حجتش باهر ، در اوائل ایام جوانی که موسم بهار کامرانی بود ، گاه‌گاه از برای تفرج و تنزه رباعیات گفتی ، و شیوهٔ ایهام و ذوالوجهین ازو منتشر گشت ، چون آن ابیات عذب ودل آویز بود ، در اطراف جهان شایع شد ، ونام او برباعیات مشهورشد ، و آن چندان علم وبزرگی مغمور گشت ، و چون ما بصدد آنیم که ابیات واشعار صدور درین مجموع ایراد کنیم ، از بیان آن فضائل که ذات او بدان محیط بود ، عنان باز کشیدن اولی باشد .

در آن وقت که این داعی بخدمت او تعلم میکرد ، پیش او «فایق» **زمخشری** میخواند ، بهر وقت ازلفظ او اقتباس کردی ، وقتی نامه یی نوشته بود ، بحضرت **سلطان طمغاج خان** و یادگار فرستاده ، دسته‌یی دندان ماهی (۱) و عذری نبشته ، بشر بدین لفظ موجز، که اگر عاقل در نگرد صد نامه درین یك لفظ مندرجست ، نبشته بود که : عذر دستهٔ ناتمام فرستادن آنست که بندگان را دسته‌یی بدست میآید اما تیغ و بند ، کار پادشاهانست ، واین قطعه در مدح **سلطان ابراهیم** میگوید ، اگرچه بحرعربست ، اما سخت استادانه آورده است .

قطعه

غم نیارد بیش بردلهای ما بیداد کردن
شادباش، ای پیشهٔ عدل تو دلها شاد کردن

تاسخای تودر ایوان جهان بنهاد آشی
گشت عادت آزرا از امتلا فریاد کردن

خرمن عمر حسودت چرخ اگر بر باد دادست
چرخ را معتاد باشد شغل خرمن باد کردن

۱- غرض اینست که وقتی دستهٔ تیغی از دندان ماهی بخدمت طمغاج خان هدیه فرستاد .

« لباب الالباب ، ج ۱ ص ۳۳٦ س ۱٦ »

وله

از محت بگوش بنده آواز آمد : برخیز ، که وقت نعمت و ناز آمد
امروز چو باز یافت خاك در شاه پیشانی من بآب خود باز آمد

و در آن وقت که **سلطان ابراهیم** قرة عین پادشاهی **قلج ارسلان خان** را ، ولی‌عهد خود کرد ، و بر تخت ملك **سمرقند** نشاند ، بدین رباعی او را تهنیت فرمود :

رباعی

خاقان چو بفال دولت و بخت نشست غم بر دل دشمنان دین سخت نشست
خاك قدمش دیو و پری سرمه کند چون مردم چشم ملك بر تخت نشست

وچون **سلطان ابراهیم** بجوار رحمت آفریدگار رحیم انتقال فرمود ، این رباعیات در مرثیهٔ او بفرمود :

بیت

تا مردم دیده صفه و ایوان دید از دست بشد چو تخت بی‌سلطان دید
خورشید ملوك و سایهٔ یزدان بود بی سایه و خورشید ، جهان نتوان دید

وله ، رباعی

بی دربان شد در حصارت ای شاه بی تیغ رود سلاحدارت ای شاه
شادی ننهد بار ، دلی را بدرت زان روز که برشکست بارت ای شاه

وله ، رباعی

بر منظر اعلات ، شها ! مجلس باد بی تو دل من ز خوشدلی مفلس باد
ای مونس چشم بنده خاك در تو درخاك ، ترا رحمت حق مونس باد

درمدح **قلج ارسلان خاقان** میگوید :

رباعی

ای ملك تو شرع را کمان سختی مرتیر ترا نشانه هر بدبختی
پیش ازتو که دید تاج برخورشیدی یا جمع شده همه جهان برتختی

وله ، رباعی

ترکی که بکشتن من آورد برات در چشمهٔ نوش دارد او آب حیات
باران سرشك من چو بسیار آمد بر لعل لب چون شکرش رست نبات

وله ، رباعی

بادل گفتم : عتیب اوکی برسد؟ در بردن دل ، فریب اوکی برسد؟
دل گفت : هرآنچه ازتوخواهد توبده تا خط نارد حسیب اوکی برسد ؟

وله ، رباعی

جوری که برین دلشده پیوست رود زآن طرهٔ جعد و نرگس مست رود
از پای زود آدمی و ، بندهٔ تو روزی که ترا نبیند ، از دست رود

وله ، رباعی

هرگز باشد ز روی باز آمدنت رنگی بینم زبوی باز آمدنت
سردرخس غم ، همچو تذروم ، لیکن پیوسته در آرزوی باز آمدنت

وله ، رباعی

ازمشك بگلبرگ توبر زنجیرست (۱) پیش رخ تو چراغ گردون خیره ست
توچون قلمی و من‌چو کاغذ، که‌چنین از رفتن تو جهان بمن بر تیره ست

وله ، رباعی

ای باد سحرگه ! شده بی عنبر بار دانم که همی روی بکوی دلدار
در طرهٔ او دلیست ما را ، زنهار کآن سوخته را زما بپرسی بسیار

وله ، رباعی

آخر صنما ! صبح درین کار چه دید ؟ کو جامهٔ خویش و پردهٔ ما بدرید
چون گوش فلك شکر وصال توشنید از چشمهٔ خورشید مرا چشم رسید

۱- لباب چاپ تهران ، ازمشکت بگلبرگ توبس زنجیره است » وغلط است .

وله ، رباعی

زلف و بجور . همچو ایام چراست ؟
چون‌سیم سخن،زوصل‌تو خام چراست ؟
گر نرگس تو می نکند صیادی
ای پسته دهان ! چشم توبادام چراست؟

وله ، رباعی

چشم خوش‌تو خصم من خسته چراست ؟
بامن لب تو چو زلف تو بسته چراست؟
ابروی کمان مثالت اندر حق من
گرنیست جفای‌چرخ، پیوسته‌چراست؟

وله، رباعی

گفتم بکمان ابرویی : ای سرو سهی
با من چو دو زلف خود سراسر گرهی
تیر مژه بر کرد و بزد برمن و گفت :
بار دگر ابروی مرا قوس نهی ؟

وله، رباعی

گفتم که سپیده کرده یی بهر کسی ؟
رنجید نگار ازین و بگریست بسی
گفتاکه : زشام زلف خود بیزارم
گر بررخ من سپیده دم زد نفسی

وله، رباعی

باما چو سر زلف تورایی بنهاد
جزعت بکرشمه جان بهایی بنهاد
گفتم : چو دعا بدستم آیی ؟ در حال
بشکست نگار و دست و پایی بنهاد

وله ، رباعی

شادی ز تو هرچند بسی نیست مرا
الا غم تو هم نفسی نیست مرا
سبحان الله هزار دل بردی بیش
وآنگه گویی دل کسی نیست مرا

حکیم شمسی اعرج روزی بخدمت او آمد ، بار نیافت ، این قطعه بگفت وبفرستاد :

قطعه

صدر الشریعه بار ندادم بنزد خویش
زیرا که هست جان وبود جان زبار دور
رویم چوچشم بد شد وزین روی به‌بود
چشم بد از چنان سرو صدر کبار دور

صدرالشریعه برهان الاسلام جواب نبشت :

مجابات

شمسی !تراست‌شعروبفضل آنچنان، کیمن
باشم ازو بفصل خزان و بهار دور
من خود عزیز بارنیم ، خواربار گیر
آخر نه گاو به بود از خواربار دور ؟

و این مصراع آخرین مثلی است متداول در آن بلاد ، که گویند : گاو از کفه دور ، درو ایهام لطیف وتضمین خوب کرده است ، و کمال فضل او ازین آرایش مستغنی است ، فاما برای زینت کتاب ، دری چند ازسفتها ، وبیتی‌چند از گفتهای او تحریر افتاد ، « لباب الالباب ، ج ۱ ص ۱۶۹ تا ۱۷٤ »

ص ٥١ س ۲۱ ،

پسر او **نظام الدین محمدبن عمر** که **عوفی** ... الخ

عوفی مینویسد : الصدر الاجل نظام الملة و الدین **محمد بن عمر مسعود** رحمه‌الله درّ آن درج ، ودری آن برج ، وثمر آن شجر ، وپسر آن پدر بود ، جوانی که چرخ پیر درهنر چون آن جوان نیاورده بود ،وایام دراثناء دوران ازابناء خود مثل‌خود نپرورده، دردقایق مشکلات فتوی برمشایخ کبار فایق آمده‌بود ، ودرمیدان فضایل‌برسواران افاضل‌سابق ، ودرغوامض‌علوم‌حساب وهندسه‌وجبر ومقابله کس بااو مقابله‌نتوانستی کرد، ودرحل‌مشکلات‌اقلیدس **افلاطون** پیش‌اوزبون‌بودی، وبا این چند فضل وهنر از روزگار بی نصیب ، واز دولت پدرنابرخوردار ، بود و پیوسته ایام مشرب عیش او را بکدورت نامرادی مکدر داشتی و یك ساعت اورا در آسایش بنگذاشتی ، وسبب‌آن بود که‌میان **برهان اسلام** واهل اومفارقتی‌افتاده بود ، وزنی دیگررا ازمعارف سادات درحبالهٔ خودآورده ، وآن زن را از **برهان اسلام** فرزندی دیگر متولد شده وپیوسته آن زن ازین پسر پیش پدر بدها گفتی ، وقصدهای صریح کردی ، و **برهان اسلام** این معانی را در ضمیرجای دادی ، و او را برنجانیدی ، وکار بجایی رسید که ازین پسر بیزارشد ، و قطعه‌یی گفت، درین معنی بتازی که

این دوبیت از آخر آنست :

قولی لمن یرنو یرنو الیك عن الرضا   زان . . . . . نظراً بعین الارمد
ان کُنتَ تظلمنی بفعل مذمم   فلقد ظلمت لاجلك اسم محمد

و نظام مفاخر این قصیده را امیدانست ،آخر الامرفرصت نگاه داشت ،وقتی که **برهان اسلام** غایب بود ، وحرم او بدیهی بودند ، درخانه شد ، و صندوقچه زرینهٔ زن پدر بدست آورد ، وتمامت زرینه ازآنجا بیرون گرفت ، وآلتی مخروط بساخت وبرآنجا این ابیات نبشت .

عاقل ز جفای چرخ گردنده   هربد که ببیند آن زخود بیند
این واقعه را اگر چه نپسندد   آن کس که بدیدهٔ خرد بیند
صد تیز بریش آنکه بد گوید   صد . . . به . . . آنکه بد بیند

وچون این فعل بکرد ، از **بخارا** رحلت کرد ،وبه **مرو** رفت ، وازآنجا نامه‌یی نبشت ، وراٌبهٔ خودرا هجوی کرد . که یکی ازآن جملت اینست:

پیوسته ز حسن خویشتن می لافی   با هر که بود می تنی و می بافی
در درج زر از غایت روزی مندی   زر میطلبی و لعل بر می یافی

وبعد ازآن **قمر الدین** ملك **آموی** اورا استدعا کرد، وبه **آموی** رفت، ومدتی آنجا بود ، تا وقتی که داعی که مؤلف این اوراق است ، از **مرو** مراجعت میکرد ، و به **بخارا** میرفت، روزی چند در **آموی** بخدمت اواستیناس طلبیده آمد ، ونامها نبشت ، ویکی ازآن جمله بخدمت والد قطعه‌یی درقلم آورده بود برین جملت :

نظم

زهی زخاك درت توتیای دیدهٔ من   زیاد تست قرار دل رمیدهٔ من
دهد خبر که پشیمانم از جدایی تو   دوپشت دست بصد گاز بر گزیدهٔ من
شوددرست ، زحالدلم چو درنگری   بپیش جامهٔ تا ناف بر دریدهٔ من
زبار دوری تو ماه ماه میگذرد   که راست می‌نشود این قدخمیدهٔ من

زسوز سینه کنی یادم، از خبر داری   زآب دیدهٔ باخون دل چکیدهٔ من
نگاه کن که زهجر تو چون پریشان گشت   نظام حال و سر کار آرمیدهٔ من
بسرمهٔ خط خودچشم بنده را دریاب   که بی جمال تو تیره ست نوردیدهٔ من
دگر زبنده نپرسی که تا کجا باشد   غریب بیکس ورنجورغم رسیدهٔ من
بوقت خرمی از خانمان گسستهٔ من   بوقت خوشدلی ازدوستان بریدهٔ من
بلطف خویش بزودی خبر کنم باری   زحال آن دوجگربند نا رسیدهٔ من

وچون این مکتوبات ،داعی به **بخارا** برد ، ودرخدمت مولانا **برهان اسلام** اعذار واضح او تقریر کرد، با او بسررضا آمد ، ومکتوبات فرمود بخط خود ، ودر آن او را استدعا کرد ، ورباعی چند درین مجموعه از نتایج خاطر او ایراد کنیم ، در معشوق کاژ گوید :

رباعی

گرتافته دل را زسر خیره سری   چشم تو کژی نهاد ، ای رشك پری
چون باد گری براست شدی ،نگذارم   تا بیش بچشم کژ بما در نگری

رباعی

جز سوی جفا وجور ، می نگرایی   جز از غم و رنج من نمی آسایی
گفتند که گفته‌یی سرت بردارم   بس ، دست سبك دار ، کرامی پایی

وله

رنگ شفق از سرشك عنابی ماست   صبح صادق گواه بیخوابی ماست
از دیده بجای آب ، خون می بارم   وین نزدتو ، هم دلیل بی‌آبی ماست

وهم از وی شنیده شد ، سهل متمنع است :

وله

در فرقت رویت آب رفت از چشمم   درهجرتو خون ناب رفت ازچشمم
دوشینه چوخون وآب نقصان پذرفت   تا روز سفید ، خواب رفت ازچشمم

. . . . و این رباعی از نتایج طبع اوست :

بردی دل و کردی بر دان آوردی   و ز خوی بدت مرا بجان آوردی
دل چون شمع بسی بخود برپیچید   از نازکیی که در میان آوردی

«لباب الالباب . ج ۱ ص ۱۷۵ تا ۱۷۸»

ص ۷۰ س ۳ : رضی الدین نیشابوری

ترجمهٔ مختصرش در حاشیه آمده و این ابیات ازوست :

زدرد رفتن او صد هزار دل میسوخت   زشوق آمدنش صد هزار جان میرفت
صبا بخاك درت هر کجا نشان میداد   دل امید پرستم بر آن نشان میرفت
همه دعای توبد هر چه در دلم میگشت   همه ثنای توبد هرچه بر زبان میرفت
بدست باد ندادم پیام شوق ، که باد   زباد عطر سر زلف او گران میرفت
نشست من به **سمرقند** و از لطایف او   مناقب تو بگرد همه جهان میرفت

وله

گلی یا سوختی یا سرو یا ماهی نمیدانم   ازین آشفتهٔ بیدل چه میخواهی نمیدانم
ترا در کار خود یك لحظه دلسوزی نمی بینم   ترا از درد خود یکذره آگاهی نمیدانم
از آن چون ماهیم در تابه چون ماه در نقصان   که همچون روی تو از ماه تا ماهی نمیدانم
برای تو همی سازند هر کس چاره و من هم   بجز سوز دل و آه سحر گاهی نمیدانم

وله

بسکه بر دیده ز دل قافلهٔ خون گذرد   تا یکی لحظه ز هجران تو بیرون گذرد
حال شبهای مرا همچو منی داند و بس   تو چه دانی که شب سوختگان چون گذرد
عشق در عهد جمال تو بهر سو که رود   همه بر جان کباب و دل پر خون گذرد
در سفینه سخن خویش از آن ثبت کنم   تا مگر روزی بر دست همایون گذرد

رباعی

در راه غم تو چند پویم آخر   رخساره باشك چند شویم آخر
گر پرسندم کز پس چندین تك و پوی   از یار چه یافتی ؟ چه گویم آخر

وله

گر بر سر من ز چرخ آتش بارد   ممکن نبود که دل ترا بگذارد
آخر روزی گذر کند بردل تو   کاین سوخته دل بما نیازی دارد

وله

هر نیم شبم درد تو بیدار کند   و اندیشهٔ تو در دل من کار کند
زان میترسم بتا که درد دل من   روزی بچنین شبت گرفتار کند

وله

دوش ای زده نور رخ تو راه سحر   در مجلس غم بدیم تا گاه سحر
صبر و خرد و جمله حریفان رفتند   من ماندم و آب دیده و آه سحر

وله

هر روز ترا یکی بد آموز دگر   هر لحظه ز تو بر دل من سوز دگر
گفتی که برو زشهر اگر درد اینست   من خود ز جهان روم دو سه روز دگر

وله

ایدوست بخواب دیده‌ام دوش ترا   در خواب گرفته‌ام در آغوش ترا
در بیداری نمیکنی یاد مرا   من خفته نمیکنم فراموش ترا

وله

ای باد صبا زلف ترا تاب زده   عشق تو بدیده ها ره خواب زده
فراش غمت جای خرامیدن تو   از دیدهٔ صد هزار کس آب زده

«انتخاب از **بتخانه** تألیف **ملامحمد صوفی مازندرانی** ،
نسخهٔ شمارهٔ ۱۲۰ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی »

ص ۶۸ س ۱۲ : **امام رکن الدین شهید**

عوفی مینویسد :

مولانا **رکن الدین مسعود بن امام زاده** رحمه‌الله .

صدری که فلك فضل ازوی دایر بود ، وصیت بزرگی او در اطراف ربع مسکون سایر ، اشعار او واسطهٔ قلادهٔ فصاحت ، ومجلس وعظ او عروس منصهٔ بلاغت ، چون بر ذروهٔ منبر شکر آب بیان از فوارهٔ دهان بگشادی . حرارت دل محروران ارادت را بدان شکراب تسکین دادی ، وچون در موقف نظر ومقام جدال قیل وقال آغاز کردی ، قاضی ولایت چرخ ششم طیلسان و قار از سر انداختی ، و با این فنون علم و بزرگی ، روزگار ناسازگار با او نساخت ، وبناء حیات او را منهدم گردانید ، و بسعادت شهادت رسید ، درین واقعهٔ هایله **خراسان** و **ماوراءالنهر** ، بلك درین ثلمهٔ عظیم که در اسلام افتاد ، بواسطهٔ کفار **چین** ، ازین قوی‌تر واقعه‌یی بعد از **طوفان نوح** دست نداده ،

بیت

بنیکنامی یکچند روزگار گذاشت ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ برفت ومحنت‌واندوه، یادگار گذاشت

وآن صدر بزرگ را دردین و شریعت تصانیف مقبولست ، و قصهٔ **یوسف** املا کردست ، هنوز تمام نکرده بود که آن یوسف مصر فضل را درچاه وحشت انداختند وازوی استماع افتادست .

نظم

روزی که دست یابی بر اهل روزگار ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ در عاقبت نگه کن و کوتاه دار دست

دست ستم دراز مکن، اینقدر بدان ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ کایزد در اجابت مظلوم در نبست

واین دو رباعی ازوی شنیده آمد :

رباعی

شمعیست رخ خوب تو پروانه نواز ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ لعل تو مفرحیست ، دیوانه گداز

در راه توام زان نفسی نیست، که هست ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ شب کوته و تو ملول و افسانه دراز

رباعی

ای چرخ ، مرا زعشق بیزاری ده ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ با یار مرا پیشه کم آزاری ده

در فرقت آن خوب بداندیش مرا ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ای صبر ، اگر نه مرده یی ، یاری ده

واین لغز در صفت چشم هموراست ، ودر غایت لطف ورقتست :

وله

حوضیست در وآب خوش و آسوده ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ در حوض ، یکی کشتی قیر اندوده

کشتی رانی درو برنگ دوده ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ بر جای نشسته و جهان پیموده

« لباب الالباب ، ج ۱ ص ۱۸۱و۱۸۲ »

و علامهٔ فقید مرحوم **قزوینی** درتعلیقات خود برلباب آورده است که : امام فقیه **رکن‌الدین امامزاده** از مشاهیر علماء **ماوراءالنهر** است ، ودرفتح **بخارا** در سنهٔ ۶۱۷ او باپسرش بدست عساکر مغول کشته شدند ، در **جه** [تاریخ جهانگشای جوینی ، ج ۱ ص۸۱] بعد ازحکایت دخول عساکر مغول درمسجدجامع **بخارا** و صعود **چنگیزخان** برمنبر وخالی‌نمودن صندوقهای **قرآن** زیر پای اسبان و آخور ساختن آنها و قیام کبار علماء وائمه و مشایخ بمحافظت ستوران و خدمت اصطبل میگوید : « درین حالت امیر امام **جلال الدین علی بن ابی الحسن الرندی** که مقدم ومقتدای سادات **ماوراءالنهر** بود ، روی بامام عالم **رکن‌الدین امامزاده** که از افاضل علماء عالم بود آورد و گفت : این چه حالتست ؟ گفت خاموش باش ، بادبی نیازی خداوندست که میوزد ، سامان سخن گفتن نیست » و مصنف در **جوامع‌الحکایات** اورا ازمشایخ خویش میشمرد ،

«لباب الالباب ، ج ۱ ص ۳۳۹ »

فهرست نامهای کسان وخاندانها وطایفه ها

الف

فهرست نامهای کسان و خاندانها و طایفه ها

فهرست کتابها (1)

(1) کتابهایی که برای حواشی از آنها استفاده شده بعلامت ستاره نمودارست

فهرست اماکن و اعلام جغرافیایی

۲

قرآن